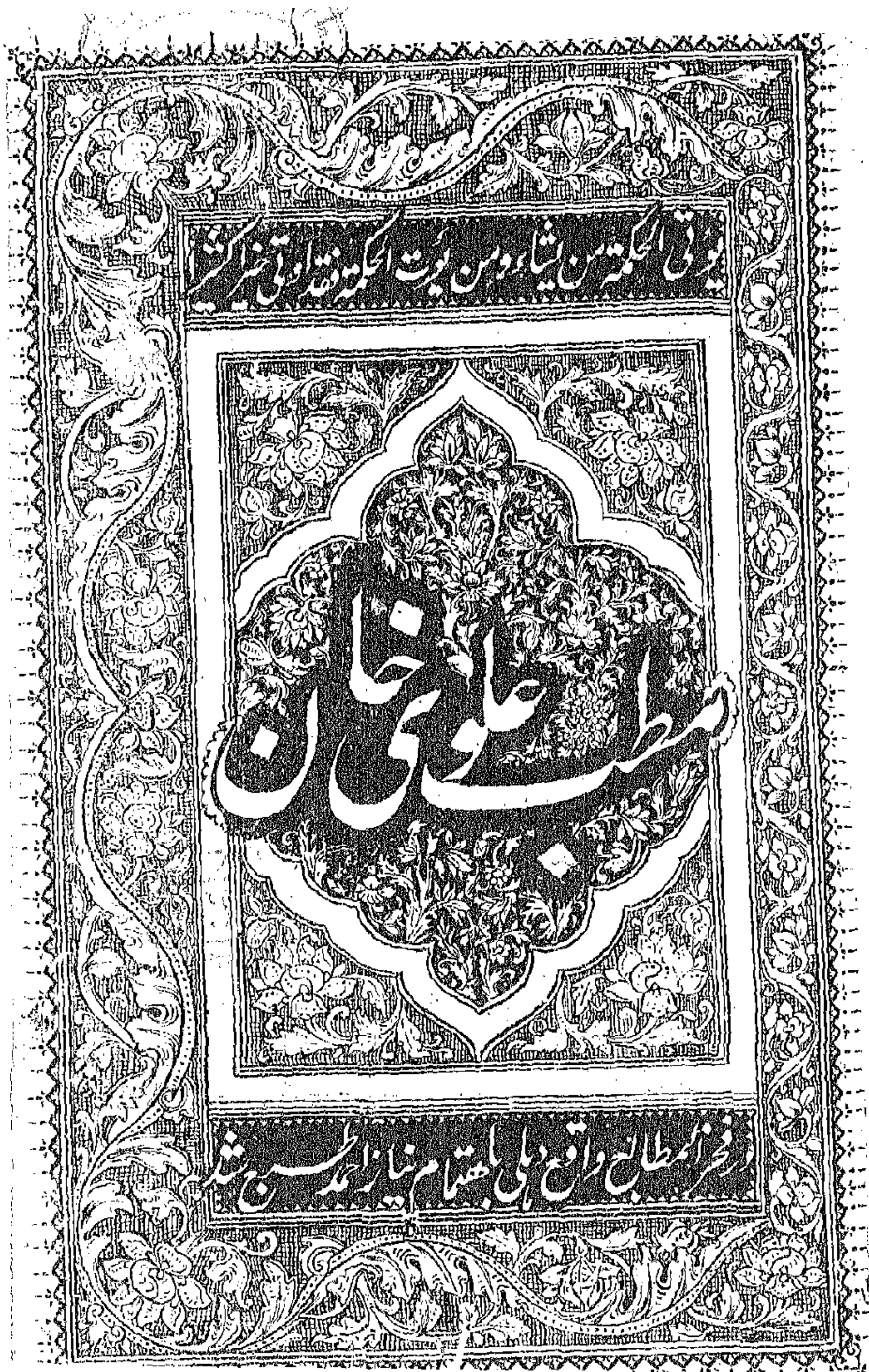


یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
مطب علوی خان
در فخر المطابع واقع دہلی باہتمام نیاز احمد طبع شد



بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر خلاصه قوانین علاج جمیع امراض بدن صداع یعنی درد سر است اگر سبب حدوث آن خون بود علامتش
سرخی روی و چشم گرمی سر و شیرینی دهان و امتلای رگهای بدن خصوص رگهای سر و عظم نبض است
طلای نافع از برای این قسم صداع چون طلا کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساق
و آشامیدن شراب آلو و تمر هندی و عناب استعمال اغذیه از ماش مقشر و عدس و تمر هندی
صفت آن آرد جو کشنیز تر برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل سرخ مجموعه یا آنچه میسر آید بر سر طلا
نماید جلاب نافع در این قسم صداع صفت آن قند سفید ده درم در هفت قاشق آب حل کرده و نیم قاشق
آب لیمو و دو قاشق گلاب داخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر حدوث صداع از صفرا باشد علامتش تلخی
دهن و زردی قاروره و شدت درد و گرمی سر و زردی روی و تشنگی و خشکی بینی و دهان و سرعت
نبض است نقوع نافع در این قسم جهت تلیین طبیعت صفت تمر هندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه شب
بخیسانند صبح صاف نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر ده درم داخل کرده بیاشامند غذا ماش و
برنج یا اسفاناخ و آب تمر هندی و شیره مغز بادام شیرین پخته بخورند نقوع دیگر اقوای از اول صفت
تمر هندی یک اوقیه آلو سیاه آلو بخارا از هر یک ده دانه شب بخیسانند صبح صاف نموده ترنجبین
و شیرخشت فرا... از هر یک پانزده درم دران حل کرده صاف نمود بیاشامند نقوع دیگر ...

طلای

جلاب

نقوع

صفرا آگند پوست بلیله زرد ده درم شب در یک پیالهٔ آبخوره بخیسانند صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درم
دران حل کرده بیاشامند طلای هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است صندل سرخ
صندل سفید باب کشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند پاشویه که در وقت هیجان و شدت الم مفید است
گل بنفشه گل خطمی سفید آرد جو عنب الثعلب اکلیل الملک جوشانیده پا را از زانو تا بقدم بشویند و کیسه بمالند و باید
که از بالا بزیر می مالیده باشند و در هر صداع شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این پاشویه عاجل
النفع است همچنین در حمیات وقتی که خوف سرسام باشد نقوع حلو صفرا براند و صداع صفراوی
را نافع است عناب ده دانه سپستان مویز منقی از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموعه را در هشتاد
درم آب بخیسانند فلوس خیارشنبر ترنجبین هر یک هشت درم دران حل کرده صاف نموده روغن
بادام شیرین یک مثقال داخل کرده قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند و در نسخهٔ دیگر تمر هندی منقی
ده دانه در منقوع داخل است نقوع بلیله که مسهل صفرا بود و صداع حار صفراوی را نافع است
بلیله زرد ده درم در پنجاه درم آب آلو بخیسانند پس در هاون سنگی از دست بمالند تا آب آلو قوت بلیله
را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم دران حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر بعوض آلو آب
تمر هندی کنند شاید حب مسهل صفرا حضرت سید سند قدس سره در صداع صفراوی پوست بلیله
زرد پوست بلیله کابلی بلیله سیاه سنای مکی از هر یک یک اوقیه کوفته بروغن بادام شیرین یک مثقال چرب نموده
حب ساخته بآب گرم فرو برند جمله یک شربت است قطول نافع برای این قسم گل بنفشه گل نیلوفر
خبازی پوست خشخاش نیمکوفته عنب الثعلب اجزای مساوی در آب پخته صاف نموده در آفتابه
نیمگرم کرده بر سر ریزند و اگر حدوث صداع از غلبهٔ بلغم باشد علامتش گرانی سر و غلبهٔ خواب و تری
دهان و بینی و عدم حرارت سر و سپیدی و غلظت بول او بطوء نبض است و دوا منضج مستعمل در تقسیم
تا زمانیکه اثر قاروره ظاهر شود منضج ماء الاصول پنجاه درم با شربت اسطوخودوس شربت لیمو از هر یک یک
اوقیه با ماء الاصول و روغن حب الخروع یا ماء الاصول پنجاه درم با یک اوقیه گلقند آفتابی بیاشامند
ماء الاصول پوست بیخ رازیانه پوست بیخ کرفس سلیخه سنبل الطیب بیخ ارمنی انیسون مصطکی
از هر یک بجوشانند و صاف کرده مقدار بیست تا سی مثقال با دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند
و چون ماده نضج یابد ایارج فیقرا در ماء الاصول با روغن حب الخروع بیاشامند و بعد از پختگی ماده

حب صبر و حب ایارج برای اخراج ماده نیز داده می‌شود نسخهٔ حب ایارج مستعمل در این قسم
ایارج فیقرا یک درهم تربد سفید یک درهم و نیم تخم حنظل هشت درم سقمونیا انیسون از هر یک یک دانگ کوفته بیخته بگلاب سرشته
حب سازند جمله یک شربت است حب صبر صبر سقوطری چهار درهم پوست هلیله کابلی یک درهم و ثلث
درمی مصطکی یک درم گل سرخ انیسون کتیرا از هر یک دو ثلث درمی زعفران ثمن درمی کوفته بیخته با آب
حب سازند شربتی دو مثقال روغن قسط که طلا کردن در این صداع مفید است قسط تلخ چهار
مثقال سلیخه فلفل عاقرقرحا فرفیون از هر یک سه مثقال جندبیدستر دو مثقال این همه اجزا را نیم کوفته
در دو پیاله آب بجوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده هشتاد مثقال زیت یا روغن کنجد داخل کرده
چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که مالیدنش بر سر در این صداع نافع است
فرفیون مجرد کوفی از هر یک دو مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هر یک یک مثقال همه کوفته در یک پیاله آب خوب بجوشانند
چون به نصف رسد صاف نموده زیت یا روغن کنجد چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس در
شیشه کرده نگاه دارند صداع سوداوی اگر صداع حادث شود علامتش گرانی سر از بلغمی کمتر و خشکی دماغ
و بدخوابی و تیرگی رنگ و باریکی نبض و بعض فکر فاسد و تیرگی قاروره علامتش نضج ماده بماند و گل بنفشه اصل السوس
غنچهٔ گل سرخ از هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه داخل کرده
بیاشامند تا آنکه ماده نضج یابد و علامت نضج ماده غلظت و رنگینی قاروره است پس مطبوخ افتیمون استفراغ سودا
کنند غذا نخود آب با گوشت بزغاله یا مرغ فربه حب ایارج مسهل سودا مستعمل در این قسم نسخهٔ آن افتیمون
غاریقون سفید از هر یک یک درم بسفایج فستقی سه درم ایارج فیقرا هفت درم نمک طعام دو درم و نیم هلیله
سیاه پنج درم الخورد حسول دو درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم ضماد نافع
در این قسم گل بنفشه گل بابونه گل خطمی سفید کوفته با آب پخته روغن بنفشه و بادام و روغن بابونه و روغن
نرگس با هم ضم کرده بر سر مالیدن نیز مفید است و اگر از گرمی ساده مانند
راه رفتن در آفتاب و خوردن چیزهای گرم و غیره آنها از اسباب سخت علامتش تقدم سبب یا وجود سبب و گرمی
سر فصاد بعد از تلیین طبیعت که به جهت اسهال برسد سفت آن آرد جو کشنیز تر و خبازی کوفته بر سر ضماد
کنند اطبا در این صداع از ادویه قابضه چون صندل برگ بید و باقی اضماد می‌نمایند و ما مکروه می‌دانیم
آنها را و اگر حدوث سردی ساذج باشد مثل برودت هوا و غذا و دوای سرد علامتش تقدم

وجود سبب است و سردی ملمس سر ضماد نافع برای اینقسم صداع بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس
مرزنجوش کوفته بیخته بآب پخته روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند اگر صداع از بادهای غلیظ باشد علامتش
ثقل در سر است ضماد مستعمل حضرت قبله گاهی صاحب آرد جو گل بنفشه گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از
هریک یک استار کوفته بگلاب و اندک روغن گل سرخ و سرکه سرشته بر سر ضماد نمایند دواء معمول قدوة الاطبا
والد ماجد در صداع حاره ساده عناب خراسانی نه دانه در عرق بید مشک بیست و پنج مثقال بخیسانند صبح عرق
منقوع عناب را گرفته در تخم خرفه خشخاش از هریک یک مثقال و در آن شیره کشیده طباشیر سفید یک مثقال
بر آن پاشیده بیاشامند و اگر تب باشد که عوض کرده شود تخم خرفه تخم خشخاش تخم کاهو و تخم خیارین مقشر
از هریک مثقال و اگر عوض کرده شود منقوع عناب شراب نیلوفر یا شراب بنفشه یا شراب خشخاش
در شدت وجع نیز صواب باشد و مقدار شربت هریک از این شربتها یک اوقیه است نقوع ملین طبع
منقول از پسر افیون معمول حضرت سید سند در صداع حاره ساده هرگاه بوده باشد احتیاج ملین طبیعت
افتد آلوی سیاه آلوی بخارا عناب از هریک ده دانه تمر هندی یک اوقیه مویز طایفی پانزده دانه با آب گرم
بخیسانند فلوس خیارشنبر ترنجبین خراسانی از هریک ده مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
یک مثقال داخل کرده بیاشامند و اگر ماده صفراوی باشد با نجارات حاره دو مثقال پوست هلیله زرد دو مثقال
آمله منقی در نقوع داخل کرده غذا شوربا ماش و برنج کدو ان کدو و اسفاناخ و کاهو و امثال آن باشد و اگر
نباشد گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچه داخل کنند و از سردی ساده مثل سرورده هوا و
خوردن و از چیزها سرد اگر صداع حادث شود علامتش تقدیم این اشیاء است و سردی
ملمس سر علاجش آنچه گذشت در بلغمی و سوداوی الا مسهل ضماد نافع از برای
اینقسم بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش بیخ سعد تمام کوفته با آب پخته
خیری داخل کرده نیم گرم بر سر ضماد کنند و از بادها غلیظ که در سر
محتبس شوند اگر صداع حادث شود علامتش ثقل در سر است و آوازها در سر و گوش و
انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر علاجش پرهیز از چیزها نفاخ و نطول
از بابونه و شبت و اکلیل الملک [illegible]
[illegible]

وطبیعت را نرم گرداند وعلاج باقی انواع صداع انچه بشرکت معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری
شقیقه
مجامعت وغیر آن بود از علامات مذکور بیرون نیست شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست
برسام
یا چپ واقسام علامات ومعالجات بدستور صداع است سرسام لفظی پارسی که معرب کرده اند
وازخون
از سر وازسام که بمعنی آماس است درینجا عبارت است از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ واز خون
علاجش
می باشد واین را بزبان یونان قرانیطس ثقفا وقات گویند علامتش تپ دایمی وگرانی سر وسرخی چشم وروی
ورفتن آب از چشم وصداع وگفتن هذیان وخندیدن ودرشتی وسرخی زبان مایل بسیاهی وعظم نبض علاجش
فصد قیفال وبقدر قوت واحتمال خون برداشتن ونرم داشتن طبیعت بعناب وآلو وترنجبین وبنفشه وتمر هندی
وروغن گل واندکی سرکه در سر مالیدن وحقنه نرم مثل عناب وبنفشه وتمر هندی وروغن گل واندکی سرکه در
وازصفرا
سر مالیدن وحقنه نرم مثل عناب وبنفشه ونیلوفر وآلو بخارا وترنجبین کردن وازصندل وکشنیز تر وگلاب لخلخه ساختن
غذا آب جو وعدس واسفاناخ ودر وقت هذیان پاشویه کنند ویا پیرا مالند وبه بندند واز صفرا می باشد
واین را قرانیطس خالص گویند علامتش تپ تیز وبیخوابی وسبکی سر وخشکی چشم وبینی ودهان وزردی روی
وازسودا
وزبان وسرعت نبض وخنک وبدخوی وهذیان علاجش بدستور صداع صفراوی واز سودا می باشد
علامتش نیان وترش روی وبیخوابی وخشکی دهان وبینی وصداع وتپ ضعیف وکریه وسرود در بیع تغیرات
وازبلغم
علاجش بطریق صداع سوداوی واز بلغم می باشد واین را لیثرغس میگویند علامتش صداع وتپ
نرم وبسیاری آب دهان وخواب وگرانی وکسالت تا غایتی که از چشم گشادن ودهان بر هم نهادن کاهلی و
کسالت نماید ونسیان از لوازم این مرض است ولهذا این مرض را نسیان گویند علاجش حقنه در اول ومالیدن
شربتی
وبستن اطراف شربتی نافع گاوزبان پنج درم بادرنجبویه سه درم پرسیاوشان دو درم بنفشه پنج درم بیخ
نسخه
سوسن تراشیده یک درم قند پنجاه درم خوردنی دو سیر در صباح ویک سیر در آخر روز با آب گرم میدهند
وبعد از چهار روز نیم ملین وبند نسخه آن سناء مکی پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد سفید مجوف
تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان سه درم گل سرخ سه درم گلقند ده درم غاریقون اشق
سدر
سفید نیم درم غذا در ایام اول تا انتهای مرض آب جو نخود وماش انداخته ودر انحطاط نخود وفرخ اندازند
سدر آنست که وقت برخاستن چشم تاریک شود ودوار آنست که چنان نماید که چیزهای گرد
دوران میکنند علاجش اگر در معده فضولی بود قی کنند وهر غذا که نزاید مناسب آن تدارک کرده باشد

صداع آن خلط معلوم شده و در امراض معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر ماده در نفس دماغ بود علامت خلط
غالب و علاجش هم بدستور که در صداع گذشت **سبات** حوالی بود در کمیت دراز و در کیفیت قوی
علاجش اگر تپ عارض گردد علاج تپ بود زوال آن بزوال تپ بود اگر تپ نباشد از برودت
و رطوبت برد بدستور صداع تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم پیچیدن و باز گشادن و باز بستن و نعره
زدن و بوجهی آرد جو بیدار کردن در هر دو قسم است **سهر** بیخوابی مفرطست از سردی و خشکی ساده
یا با ماده که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا باشد علامت و علاج در صداع گذشته و از
رطوبت بورقیه می باشد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفرا با شوری دهان علاجش مرکب از علاج
بلغم و صفرا هر دو قسم حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن و بروغن بادام و کدو و بنفشه در بینی و گوش مالیدن کف
دست و پای و خصیتین و حوالی آن و ناف همه اقسام سهر را مفیدست **نسیان** فراموشی بود از
سردی و خشکی و از گرمی ساده یا در غلبه صفرا بر مقدم دماغ می باشد علامت و علاج بدستور سابق است
روغن سوسن را مالیدن بر سر نسیان حادث از سردی و خشکی را نافع است ایارج فیقرا اسطوخودوس
بان نافع است از برای نسیان بلغمی ضماد برای بلغمی خردل سوده بعسل سرشته ضماد بر سر نمایند شموم
نافع برای این قسم نسیان اشق را حل کرده جوز بوا کوفته با آب سرشته بشکل شمامه ساخته دایم ببویند حمق
و رعونت از نقصان یا بطلان فکر میباشد و معجون بلادر نافعست برای این مرض و قتیکه از ماده سرد و تر و
بلغم باشد صفت آن فلفل دراز فلفل قسط تلخ وج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال سداب خطیا زراوند مدحرج
حب الغار جندبیدستر شیطرج خردل از هر یک پنج مثقال مجموع را کوفته بیخته با دویست و پنجاه مثقال عسل
مصفی و ده مثقال روغن گردکان و چهار هم عسل بلادر سرشته گلولها سازند هر یک یک درم و شربتی یک
گلوله غذای گوشت در خوردن معجون بلادر پنج قسم گوشت جایز نیست **جمود** مرضی است که باطل
شود حس و حرکت مریض حقنه نافع برای مرض که اخراج سودا کند صفت آن سنا مکی تخم زنیان بسفایج
فستقی نیکوفته سه مثقال گل بنفشه بادیان بیرسیاوشان بابونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سپستان
سی دانه همه را کوفته در یکمن آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده شکر سرخ فلوس خیار شنبر از
هر یک ده مثقال ترنجبین حل کرده صاف نموده روغن بابونه دو مثقال داخل کرده بنیم گرم بدو دو دفعه یا
بالیخولیا یعنی خیالات فاسد ا... این بیماری را با سم سبب نام نهاده اند پس اگر ... دارد

مطبوخ منضج

بود علامتش سرخی رنگ مایل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و فرح و عظم نبض و سرخی قاروره مطبوخ
منضج درین قسم بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا مانند شوربا ماش از گوشت مرغ و بره صفته
آن عناب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجبویه از هر یک دو مثقال جوشانیده

مطبوخ مسهل

صاف نموده گلقند آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف نموده بنوشند مطبوخ مسهل
که بعد از نضج ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد استعمال کرده می شود صفت آن عناب
سپستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سنامکی از هر یک پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج
فستقی نیم کوفته افتیمون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم جوشانیده صاف نموده
فلوس خیارشنبر ده درم تمر هندی دو سیر قند سفید یک سیر ترنجبین دو سیر دران حل کرده
صاف نموده بیاشامند و اگر ده مثقال شیرخشت خراسانی اضافه نمایند اقوای گردد و اگر
سببش سودای صفراوی باشد علامتش کثرت اضطراب و غضب و زردی
روی و بدخوی و جنگ و بیخوابی و حرارت بدن خصوصا سر و زردی قاروره است از اشربه

شراب منضج و مسهل

شراب لیمو و شراب نارنج و شراب غوره و شراب زرشک با عرق گاوزبان بنوشند
شراب منضج و مسهل درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان از هر یک هفت
درم آلوی سیاه پنجاه عدد تمر هندی شش درم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده
قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آرند و هر روز پانزده درم با آب گرم بنوشند

مطبوخ مسهل

مطبوخ مسهل که بعد از نضج مستعمل است عناب خراسانی چهل عدد پوست هلیله زرد شاهتره
سنامکی از هر یک پنج درم افتیمون مصری چهار درم گاوزبان گل سرخ از هر یک چهار درم
تمر هندی نه مثقال جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ده مثقال دران حل کرده

طلای

صاف نموده بیاشامند طلای نافع است روغن کدو و شیر دختر در هم کرده بر سر مالند و اگر
سببش سوداوی باشد علامتش حب وحدت و سکونت و کثرت ترس و گریه است

جلابی

جلابی نافع بعد از فصد اگر ضروری باشد و مانعی نباشد صفته آن گاوزبان گل بنفشه
تخم خطمی سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گل سرخ از هر یک دو درم پرسیاوشان
بیخ سوسن اصل السوس از هر یک یک درم جوشانیده صاف نموده قند سفید داخل

کرده نیم گرم بیاشامند جمله یکشربت است مطبوخ مسهل که بعد از نضج ماده
مستعمل است صفت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه هلیله سیاه پنجدرم
بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون افریطی از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه از هر یک
پنجدرم سنا مکی هفت درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین ده مثقال دران حل کرده
صاف نموده غاریقون سفید یک درم سوده سر دارو نموده نیم گرم بنوشند
و آخر روز بجهت تقویت قند سفید با شراب گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو
بدهند و اگر سببش سوداء بلغمی باشد علامتش کسالت و کثرت نعاس و بطور آن
ورطوبت بینی و دهان است جلاب نافع درین قسم گلنگبین یا گلقند
دو درم عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بیست و پنج مثقال حل کرده
صاف نموده نیم گرم بنوشند و بعد از نضج مطبوخ مسهل مذکور در سوداوی
بدهند و غذا نخود آب گوشت مرغ مطیب بدارچینی و زعفران بخورند صرع
مرضی است در لغت بمعنی افتادن و نزد اطبا سده ناقصه است در
بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادر است علاج
صرع بلغمی و سوداوی استفراغ ماده است بحبوب قوقایا و مطبوخ
افتیمون حب نافع از برای صرع بلغمی خصوص آن صرعی که بمشارکت
معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست بلیله کابلی غاریقون سفید از هر
یک یکدرم کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یکشربت است ضماد نافع برای
این قسم صرع که بمشارکت معده باشد صفت آن سنبل الطیب قاقله کبار مصطکی
کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته بر معده ضماد نمایند کمادی که از برای
صرعی که بمشارکت عضوی بعید باشد چون انگشت و یا اول مرتبه بالای آن
موضع را مضبوط ببندند پس سبوس گندم و نمک گرم کماد نمایند آن موضعی که
از آنجا بخار بدماغ متصاعد میشود غطوس نافع از برای صرع صفت آن اسطوخودوس
مغز فندق هندی که آنرا ریته گویند دارچینی اجزاء مساوی کوفته بیخته

بدمند تا غلظه آورد و از چیزهای که بالخاصیت مفید است دماغ را با گوشت آنکه با سرکه بخورند
و همچنین است سم گورخر که بسوزند و بخورند کابوس علتی است که چون مردم بخوابند چیزی کابوس
گران تصور کند که بر سینه افتاده است و این علت مقدمه صرع است و سکته و جنون است حب
نافع که برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا اغاریقون افتیمون شحم حنظل نمک هندی
نخود درم باد زانی که رای طبیب مصلحت داند و جمله یک شربت است و غذا باید که لطیف باشد سبات
سبات [illegible] است در بطون دماغ و با آن معطل می گردد حس و حرکات جمیعه و سوء
تنفس می شود و بسا باشد که تنفس نیز مرتبه ضعیف می گردد که احساس کرده نشود و درین
حال مشتبه می گردد مریض بمرده پس باید که در چشمش نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشمش ظاهر
گردد زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حادث می گردد و آنچه از دم باشد علامتش
سرخی روی و پری رگهای گردن و رگهای سر و درد است حقنه نرم درین مرض بعد
از فصد قیفال و حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم باشد علامتش سفیدی
رنگ و سایر علامات بلغم و تقدم اسباب مولد بلغم است مغلی که در حال درگاو
دمی ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف
نموده عسل یا نبات داخل کرده و جور نمایند و حقنه کنند آنرا بحقنه که سنا رکی قنطوریون
و فیتیون شحم حنظل و نمک و بوره در آن داخل نمایند صفت حقنه حاده که سکته بلغمی را نافع است
افتیمون قنطوریون شحم حنظل از هر یک یک مشت بسفایج فستقی دو مشت پودینه دشتی
یک دسته بجوشانند و پالایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته ده درم روغن بابونه داخل کرده
حقنه نمایند و اگر در بیخ آن شیافه ده درم بوره ارمنی یک مثقال نمک هندی و هفت درم [illegible]
داخل نمایند و اقوی می گردد و چون تابه را گرم کرده بالای طاقه بر بندی که زیر آتش نهند
گذارند که اثر گرمی بالکل احراق برسد نرسد درین قسم نافع است فالج و آنرا خدار فالج
فالج در عرف اطبا بطلان حس و حرکت نصف بدن است سوای راس اگر تا نصف راس
باشد فالج ولقوه است و سبب فالج فرو ریختن فضله رطوبی بود از دماغ یا عصبهای جانب
[illegible] منع کند قوه حس و حرکت را از نفوذ در آن [illegible] اعضا مشاش شود

بسبب فساد مزاج بسردی وتری وگاه باشد که افعال طبعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس
در عضو عضو ظاهر گردد واگر تمام بدن سوای راس را فرو گیرد بطلان حرکت انرا لوپلیسه گویند واگر بطلان حرکت
مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخا نامند **العلاج** ما العسل تا چهارم باید بران عوض آب وغذا اقتصار
نمایند جلابی که بعد از چهارم تا پانزدهم برای نضج ماده هر روز داده می شود صفت آن رازیانه انیسون از هر یک
دو درم بادرنجبویه سه درم در پانزده اثار آب بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند و ده درم کلنگبین عسلی
دران حل کرده صاف نموده بنوشند وغذا نخود آب با شیره حب القرطم واندکی دارچینی و زعفران
بخورند وعوض آب گلاب و عرق بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز بدین طریقه بگذرانند و بعد از پانزدهم
بحقنه که در سکته ذکر شد دو سه بار حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بلغم تا یکی حب نمایند
صبر سقوطری چهار درم بوزیدان تربد سفید غاریقون از هر یک سه درم ملح هندی یک درم کوفته
بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم و درین ایام نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک و بعد ازان دیگ گوشت
دارچینی و زعفران و قرنفل و صعتر و زیره و سبل را انداخته بخورند وگاه باشد که با فالج حرارت مزاج
بسبب انکه دل و دماغ باهم متفاوت کنند پس آن وقت که رطوبت از دماغ فرود آید مقاومت
نماید حرارت دل و جگر غالب کند پس درینحال تسکین حرارت کنند بشراب لیمو و عرق گاوزبان و غذا نخود
و برنج با آب لیمو و شراب سیب بدرین وقت توان داد و باشد که حرارت چندان مشتعل
شود که آب جو باید داد و چون حرارت تسکین یابد باز بمعالجه فالج بپردازند گلنگبین مستعمل
در فالج و سائر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تمدد بلغمی و استسقا و سوء القنیه مفید است صفت
آن برگ گل سرخ تر را قیمه کرده بکبین عسل مصفی را القوام آورده چهار من گل مذکور را با آن
بیامیزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخا در عرف حالتی است مثل فالج در عضو سست
از اعضا پس استرخا بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند که فالج استرخا
نصف بدن است و بطلان نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است و در عرف
لغوی عربی و نزد بعضی [illegible] لفظ مترادف اند و استرخا یک انگشت فلج گویند و [illegible] استرخا [illegible]
[illegible] در مرض [illegible] باشد و این علاج پذیر نیست [illegible] می باشد [illegible]
[illegible] و قرنفل و کشنیز [illegible]

خرفه و بید مجموعه با بعضی و گلاب طلا کنند و در تر اید آرد جو خبازی و در انتها گل خطمی
سرخ و بابونه ضماد نمایند و بر فصد جرات نمایند تا غلبه خون متحقق نشود سقطه و ضربه
پیدا شد اگر حادث شود بعد از ان دفعه قابل علاج نباشد زیرا که دلیل بود بر پاره
شدن عصب و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده
بدان باشد تنقیه کنند و داروهای محلل و مقوی بر موضع ضربه نهند چنانچه در موضع
خود بیاید ضماد نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه صفت آن گل ارمنی شش درم برگ ضماد
سبز و گل سرخ از هر یک پنج درم صبر سقوطری دو درم ماش بیست درم آب برگ مورد
سرشته ضماد نمایند ضماد نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه وقتی که بسبب ضماد
ضربه ورمی پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل سفید فوفل
از هر یک دو درم سرشته ضماد نمایند ضمادی که بجهت ضربه و سقطه که سبب فالج و استرخا
باشد وقتی که ضربه و سقطه حادث شده باشد پس بنفشه و عدس مقشر و گلنار یا کوفته
بیخته بروغن گل و گلاب سرشته ضماد نمایند و گاه سبب استرخا سوء مزاج بارد و رطب
ساده باشد علامتش آنکه بتدریج حادث گردد و دیگر علامت نباشد علاجش تبدیل
مزاج و گاه باشد که فالج عارض گردد از جهت ماده که بعض اعضا بر سبیل بحران
دفع کنند و بیشتر این در قولنج واقع شود و علاج مناسب این آنکه مالیدن روغنها
کنند که گرم نباشد بسیار و تقویت عضو کند که ماده را از و منع کند مثل روغن بابونه
و اگر روغن گل و روغن قسط برابر باهم جمع کرده بمالند می شاید تشنج انقباض تشنج
عضو است و در هم کشیده شدن آن چنانچه در انبساط و بگشادن عاجز آید اگر سبب
تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعة حادث شود و دیگر علامات بلغم علاجش تنقیه
بلغم و بر هنا فرفیون مالیدن بان بعد از تنقیه بلغم بشرایط نافع است از برای این قسم
تشنج ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر فرفیون
سه درم زرد روغن سوسن که اجتماع همه را حسب سحق کرده ضماد نمایند و بر آنکه
صاحب تشنج بلغمی را اگر قوت باشد طعام کم خورانند و ماء العسل دهند و بعد از

روز نخود آب با کامه و خردل و صعتر و روغن گاو دهند و از گوشت کبک و گنجشک و تذرو
و مانند اینها ماء اللحم ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یبوست باشد علاجش تقدیم اسباب
یبوست مثل تبهای قوی و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار است و این تشنج در کودکان
و جوانان نادر است و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها مفید است ضمادی نافع برای
تشنج بسبب ورم عصب چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حجامت ساقین و تلطیف طبیعت
بشیرخشت صفت آن صندل و فوفل سوده بگلاب سرشته بر موضع ورم ضماد نمایند
عطوس نافع از برای لقوه و تمدد و تشنج بلغمی صفت آن جند بیدستر کندش خردل اجزا
مساوی کوفته بیخته در بینی دمند و از چیزی موذی نیز می باشد مثل گزیدن گزدم
بر عصب و رسیدن جراحتی یا خلطی حاد بر عصب و ازین قبیل است تشنجی که [illegible]
زنجاری قی کنند و تشنج که از دیدان باشد مناسب هریک معالجه کنند **تمدد و کزاز**
تمدد تشنج عصب بود از هر دو جانب بالا و کزاز را بعضی اطلاق می کنند بر تشنجی که ابتدا از عضلات
چنبر گردن کند و بجانب پیش کشد یا پس یا بهر دو جانب و بعضی کزاز را بر مطلق تمدد
اطلاق کرده اند و بعضی مخصوص گردانیده بدانکه سبب بروی [illegible] بود از داخل یا خارج
که در یکجانب باشد یا هر دو و علامات و علاج آن مثل تشنج است **رعشه** مرضی است
که حرکات ارادی با ثبات ارادی مخلوط باشد و صعتر آنکه در جانب چپ بود جلابی نافع
از برای رعشه که از سوء مزاج بارد ساذج یا مادی باشد صفت آن انیسون بادیان
از هر یک سه درم جوشانیده گلانگبین عسلی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند
غذا نخود آب با شیره حب القرطم و گوشت گنجشک و کبوتر یا گوشت آهوی که مطیب بدارچینی
و فلفل و زعفران باشد و اگر مادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خمر باشد علاجش ترک
شراب است بالکلی طلای نافع از برای ابتدای رعشه صفت آن روغن گل سیر روغن
مورد سرکه انگوری در هم مخلوط کرده بر دست مالند **لقوه** ایمرضی است که روی از یکجانب فرو کشیده
شود و بجانب دیگر میل کند و سبب این می شاید که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده یا استرخا
آن جانبی که از و میل کرده باشد علاج آن از تنقیه و دادن ماء الاصول و دواء المسک

جایز نیست در رطوبی و در یبسی مطلقا جایز نه و درین ایام نخود آب و شیره حب القرطم و
ماء العسل اقتصار نمایند و بعد هفتم در مادی اول نضج ماده کنند بماء الاصول پس تنقیه کنند
بعده دواء المسک حلو حار دهند و غرغره و ممضوغات را تاثیری ظاهر است بعد
از تنقیه ضماد نافع از برای لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا گاو کوهی
آنچه میسر آید کوبیده روغن زیت داخل کرده بر سر ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه صعتر
زوفای خشک پودینه دشتی بسرکه انگوری جوشانیده بپالایند و زیر ابرو و پیشانی بمالند و متصل
آن را ببویند طلاء نافع خردل سوده بسرکه سرشته بر سر طلا نمایند

اختلاج

اختلاج حرکت موضعی باشد
از بدن بخلاف عادت در عرف گویند که فلان عضو می پرد اگر اختلاج از ریح غلیظ بود متولد از بلغم
باشد کماد نمایند العضو را بسبوس گندم و نمک یا روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه آن
عضو را بخرقه خشنی مالیده باشند که سرخ شده باشد طلا نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض نبود
تنقیه بلغم نمایند بایارج مقوی بغاریقون و از چیزهای غلیظ و حبوبات پرهیزند و اگر اختلاج کسی
اول کم شود و بعد از ان دایم شود بیم لقوه و صرع بود تنقیه بلغم نمایند

زکام و نزله

زکام و نزله فرود آمدن فضول
مخاطی از دماغ بجانب بینی آن را زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرو رود نزله خوانند و بعضی
طبیبان فرق نکرده اند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم
است و تقدم مسخنات دماغ در شمس آفتاب مقام داشتن و خوردن دواها و غذاهای گرم و مثل
آنها و گاه باشد که از حرارت جمیع بدن بود علاجش اگر امتلای بدن باشد فصد و اسهال
نمایند در مادی بعد از تنقیه و در ساذج در اول شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر
دهند و غذا ماء الشعیر باشد و ماش و اسفاناخ پخته باشند و اگر از سردی بود علامتش گرانی
سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزی که سر را گرم نماید و تقدم اسباب خارجی مثل
آب و هوای سرد که بسر رسیده و اگر از غلبه خلطی باشد بعلامت آن معلوم می گردد پس اگر مادی باشد تنقیه
کنند و در سوء مزاج ساذج بنطولات و کمادات و شمومات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد
مضر است و در آخر شش نافع و در زکام حار در اول و آخر مفید باشد و نیز اگر گرم را الشراب [illegible]
و سرد را [illegible] منع کنند مطبوخ نافع برای [illegible] آن بنفشه خشک [illegible] در [illegible]

اصل السوس مقشر نیم کوفته ده درم در یک رطل آب بجوشانند تا بنصف رسد بپالایند
و بیست درم گلقند دران حل کرده صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است حب
لطیف از برای نزله صفت آن [illegible] دو درم رب السوس یکدرم کوفته بلعاب
خیارشنبر بقدر کفایت سرشته حب سازند جمله یک شربت است حب نافع برای سعال حادث از نزلات
بلغمی این حب بلغم غلیظ را برآورد صفت آن رب السوس رازیانه تخم کرفس پرسیاوشان غاریقون
سفید از هر یک یکدرم مغز بادام تلخ پنجدرم فانید هفت درم کوفته بیخته حب سازند شمومی که چون نزله
بسینه ریزد منع ریختن آن بسینه کند صفت آن شونیز را بریان کرده یک شبانه روز در سرکه بخیسانند
پس در پارچه کتان پوتلی بسته متصل ببویند تا ماده را بجانب بینی کشد بخوری بجهت کشودن
بینی در زکام صفت آن باقلا را بسرکه تر کرده خشک نموده در آتش اندازند و سر بخار آن بدارند
بخور دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن سبوس گندم را بسرکه بجوشانند و سر به بخار آن
بدارند بخوری دیگر که چون بینی گرفته باشد و از دهان باید نفس کشید فی الحال بکشاید صفت
آن شلغم را شیراب سازند و زنجبیل و فلفل اندازند و چون پخته شود سر را بالای آن بدارند
و ردائی بر سر داشته باشند تا بینی بکشاید ولیکن می باید که خود را نگاهدارند تا اگر [illegible] نیز
و زحمت زیاده نشود غرغره که منع ریختن نزله بگلو و سینه کند صفت آن گلنار فارسی
حب الاس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک [illegible] در دو پیاله آب بجوشانند
چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند باب [illegible] چشم مرکب از
هفت پرده و سه رطوبت است [illegible] ترتیب ابتدا از [illegible] خوان
است منظوم ساخته قطعه کرد آفریدگار تعالی بصنع خویش [illegible] هشت
هفت پرده و سه آب منقسم + صلب شبکیه مشیمه زجاجی و پس جلیدیه [illegible]
عنب قرن ملتحم + رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است + قوت بینائی در رطوبت جلیدیه
است باقی رطوبات و طبقات خادم [illegible] ملتحمه است اگر از
خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم [illegible] و بسیار
[illegible] علاجش فصد قیفال از جانب [illegible] باشد از

بر دو دست فصد کنند و حجامت و تلیین طبیعت بشراب منتخذ از عناب و آلوی سیاه و گل بنفشه
است و شیاف ابیض سفیده تخم مرغ یا شیر دختر سوده در چشم چکانند یا بر پشت چشم طلا نمایند
ضماد نافع صفت آن صندل سرخ سوده کشنیز تر برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموع را کوفته بیخته ضمادی
بر پیشانی چشم ضماد نمایند و غذا عدس و ماش بشیره بادام شیرین با روغن گاو یا روغن گوسفند و
اسفاناخ چاشنی داده تمر هندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تر یا پالک یا روغن کدو و تازه پخته
چاشنی داده تمر هندی و قند بخورند و زرده تخم مرغ نیم برشت اگر قبض در طبیعت نباشد بخورد و اگر رمد
از صفرا باشد علامتش آنست که آماس و سرخی او و وسخ از دموی کمتر بود و درد و سوزش و
ضربان بیشتر علاجش آنست که اگر مانعی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند خون را پس
اسهال نمایند بمطبوخ هلیله یا مطبوخ خیار شنبر و اگر دو درم پوست هلیله زرد و یکدرم کشنیز کوفته
با آب گرم دهند خوب باشد ضمادی نافع از برای این قسم صداع رمد لعاب بهدانه لعاب بزرقطونا
شیر دختر همه را در هم آمیخته پارچه را آن تر کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را واگر رمد یابس باشد
نرم نمایند بشیر خشت حل کرده در گلاب و کشنیز خشک یکدرم با آب خیسانیده نبات سفید ده درم
داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش عظم ورم و بسیاری آب ریختن از
چشم و درد و سرخی اندک و گرانی و وسخ بسیار التصاق بر پلکها را العلاج حلبه سرشته و تخم
کتان و لعاب گل خطمی سوده در چشم چکانند ضماد نافع درین قسم صبر سقوطری حضض مکی مر مکی
زعفران با آب سوده بر چشم ضماد نمایند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم بخورد جلاب
نافع از برای نضج ماده این قسم رمد صفت آن بادرنجبویه رازیانه از هر یک دو جلاب
درم صعتر گل بنفشه از هر یک سه درم اصل السوس یک درم جوشانیده بپالایند
و گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند و این جمله یک شربت
است و اگر گلقند نباشد در مغلی گل سرخ دو درم بیفزایند بجای گلقند قند سفید ده درم
داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد و اسهال بحب صبر و ایارج واگر رمد از
فیقرا کنند و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی سودا باشد
رنگ و وجع ناخس و اندک سرخی ملتحمه بود گاه باشد که سرخی در ملتحمه نباشد اما پلکها چشم

البته باشد جلاب نافع برای انیقسم رمد صفت آن گاوزبان پرسیاوشان بنفشه یا در نجویه از هر یک سه درم
جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی ده درم در ان حل کرده صاف نموده بنوشند و بآن مداومت
کنند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود پس تنقیه نمایند بمطبوخ افتیمون پس شیاف بردیو یا بلعاب گل خطمی که
بشیر دختر گرفته باشند سوده در چشم چکانند در ابتدا و انتها شیاف دینار چون بچشم کشند و غذا ماشبا
و نخود مدبه بره و اسفاناخ بروغن گاو پخته بخورند و مرید از دنبه و شترچه ساختن و مسکه گاوی
با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد علامتش تمدد آن بی گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه
باشد که بسبب تمدد سرخ شود **کماد** نافع از برای رمد ریحی صفت آن بابونه و شبت و صعتر
و اکلیل الملک و حلبه و فوتنج و سداب در آب جوشانیده سر بخار آن بدارند و آب آنرا نطول نمایند
و ثفالش را کماد نمایند دوای هندی که آنرا پوٹلی گویند نافع بود برای رمد صفت آن بوده زیره سفید
شکر تری اجزا مساوی کوفته در پارچه کتان نازکی بسته بر چشم و گرد آن بگردانند و اگر وجع و سرخی زیاده
بود اجزای مذکور را با آب سوده برینبه چسپانیده بر چشم نهند پوٹلی دیگر از تالیف اطبا رسند نافع از
برای رمد صفت آن زرد چوب سوده زاج سفید مردار سنگ فلفل سفید توتیا سبز افیون همه را کوفته
بهم آمیخته در چند پوٹلی بندند مقدار دو ماشه با آب تر کرده بر دور چشم بگردانند صاحب مطلق رمد را باید
که از دود و غبار و سرما و گرما و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیاری آنکه نظر از ان نگردد
و از مجامعت بسیار احتراز نماید و از گرسنگی مفرط و امتلا و خصوص در عشا و از چیزهای بخار ناک
مثل سیر و پیاز و کرنب و شوربها و ترشیهای بسیار ترش و بیداری و خواب مفرط اجتناب نماید
طرفه نقطه سرخ است بر سفیدی چشم بسبب گشودن رگی از ملتحمه خون کبوتر یا فاخته خاصه آن
خون که از زیر پر خون بر کشند و بیرون می آید در ابتدا گل ارمنی با آن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک
با لعاب حلبه شسته با آن ضم کنند و بر چشم چکانند و اگر انزروت سفید و کندر خشک در گلاب خیسانیده
در چشم چکانند نافع است و اگر بهدانه داخل نمایند بهتر است **سبل** غشائیست که بر سطح
ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که متشابه برگها باشد در غشا رقیق در هم بافته گردد علاجش فصد
کردن و مسهل دادن و شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و شیاف دینار کون در چشم کشیدن
نافع و اگر غلیظ باشد باید برداشت **جرب العین** مرضی است که پلک چشم درشت و سرخ شود

با خارش و آب ریختن و جوشش و دانه های خورد که سرخی او سفید باشد پوست تنک از آن جدا گردد یا دانها باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمر لین و شیاف سماق کشیدن در چشم بعد از فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نافع است و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف اخضر در چشم کشیدن بعد از فصد و تنقیه نافع است

جسارالاجفان

جسار الاجفان علتی است که پلک چشم سخت شود چنانکه بر وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتواند گشاد تا زمانی که دست مالد ضمادی نافع از برای این علت صفت آن گل بنفشه و گل خطمی با آب پخته ضماد نمایند و گرمابه و بخارات گرم و چشم را با آب گرم شستن سود دارد

سلاق

سلاق مرضی است که پلک چشم غلیظ شود و خارش داشته باشند و مژه بریزد و در ابتدای حدوث این مرض سماق را به گلاب جوشانیده در چشم بچکانند ضماد نافع از برای سلاق در زمان ابتدا صفت آن برگ خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گل سرخ داخل کرده ضماد نمایند

طلای

طلای که همین منفعت دارد سفیده تخم مرغ روغن گل سرخ مخلوط کرده بر پلک چشم طلا نمایند و اگر سلاق دیرینه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد از آن مطبوخ هلیله بدهند و سر بخار آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف ذریر در چشم کشند ضمادی نافع درین حال عدس مقشر تخم انار کوفته بمیویز سرشته ضماد نمایند

قمل

قمل شپش که بر مژه و محل رستن مو پیدا می شود تخم بزه نافع چون استعمال کرده شود بعد از تنقیه با ایارج فیقرا صفت آن عاقرقرحا مویزج سپندان جوشانیده صاف نموده آب کامه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را با آب شور و آب شب یمانی بشویند

شعر زاید و شعر منقلب

شعر زاید و شعر منقلب بعد از تنقیه موی زائد کنند و خون خارپشت بر آن موضع طلا نمایند و کندن پلک و داغ نمودن و سوزن گذرانیدن چنانکه کحالان دانند مفید است

غرب

غرب زخمی است که در گوشه چشم از جانب بینی ناسور شود و هرگاه فشار پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش فصد قیفال اگر خون غالب بود و اسهال بقرص بنفشه

شیاف غرب

شیاف غرب در ناسور چشم کشند صفت آن صبر سقوطری کندر انزروت سفید درم الاخوین مر اصفهانی شب یمانی گلنار فارسی از هر یک یکدرم زنگار ربع درم شیاف ساخته با آب سوده به موضع ناسور بچکانند

شیاف غرب دیگر

شیاف غرب دیگر صفت آن زهره گاو یکدرم روغن بلسان با آن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند و این شیافات از برای ابتدای نزول الماء و انتشار و بیاض را نیز نافع است و این هر دو شیافات را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بچکانند و مداومت کنند

اگر باین کفایت کرده بهتر والا بمیل طلا موضع غرب را داغ کنند **قرحه پیش چشم** اگر جرب
داشته باشد بارد العسل با شیر دختر بشویند و شیاف کنند **بیاض چشم** سفیدیست که بر قرنیه
ظاهر شود اگر بعد از قرحه باشد تمام زایل نشود و اگر بعد از رمد و صداع و تنقیه عارض شود بعد از زوال
چرم صغیر و چرم کبیر و خرم شعلی بچشم کشند که بعون الله تعالی نافع است **دمعه** یعنی پیوسته بر آمدن اشک از
چشم و سیلان اشک دوا اینکه بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد بچشم کشند صفت آن سرمه اصفهانی
و توتیای کرمانی ساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند و از میوه و شوربها پرهیز کنند و شربت عناب
عاجل النفع است **نزول آب** رطوبتی غریبه باشد که در ثقبه عنبیه میان رطوبت بیضیه و طبقه
قرنیه بایستد و مانع دیدن باشد علامتش هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید
هم نزول آب شود ولیکن این خیالات از بخار معده نیز می باشد پس اگر در هر دو چشم و اینها باشد وقت
امتلاء معده زیاده شود و بوقت گرسنگی کم گردد از بخار معده است ایارج فیقرا و تنقیه بان در ابتدا نافع
است غرغره کردن بعد از فصد باسلیق و شیاف مرارات کشیدن و از شوربها و میوه ها و حموضات
و لبنیات پرهیز نماید و قلیه کباب مطجنه و نان خشکار خورد و بر تشنگی صبر نماید و اگر مستحکم شود
تمام کند قدح باید کرد و آبی که قابل قدح بود سفید رقیق صافی باشد و آنکه علیل و چراغ احساس
قابل قدح نیست غمامی زیبقی و جصی و اسمانجونی و منتشر رقیق که هنوز بکمال نرسیده با
قابل قدح گردانیدن ممکن است و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد بر خیالات مذکوره خوف از ...
داشت **غشا** یعنی شبکوری دوا ایارج و تنقیه بان و دار فلفل را بر آبی که از جگر بره که کارد بران
کشیده باشند و بدرون آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون آمده باشد بسایند در چشم کشند شبکوری
را زایل کند **جهر** یعنی روزکوری ان رقت و قلت روح باصره بود علاجش تغذیه و ترطیب خون بود
مثل شراب عناب و شراب تفاح و هریسه گوشت گاو **ضعف باصره** دوائی هندی نافع افزایش
روشنی چشم و تقویت باصره صفت آن رتن جوت توتیای هندی پیج زعفران سنگ بصر
دهانا از هر یک جزوی کوفته بحریر بیخته کحل سازند **باب سیوم در امراض اذن**
وجع اذن قسطور نافع از برای درد گوش حادث از گرمی لعاب اسبغول و لعاب بهدانه نیم گرم
بچکانند نافع باد **اذن صفا** نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن عصاره ... برگ ... تازه برگ

خرقه کوفته از بیرون گوش حوالی آن ضماد نمایند قطور نافع از برای درد گوش از سردی صفت آن قدری پیه بز
با روغن شبت یا دهن قسط که دران جند بیدستر و مرمکی حل کرده باشند نیم گرم در گوش چکانند و گوش را به
بخار آب گرم بدارند و گوش را بر زمین گرم حمام نهند ضماد نافع درین قسم درد گوش صفت آن
گل بابونه گل خطمی سفید اکلیل الملک شبت سداب نیکو کوفته با سبوس پخته ضماد نمایند **قروح اذن**
علامت آن تقدم ورم اذن است و خروج مده اگر نو احداث باشد مرهم ابیض به روغن گل رقیق کرده بچکانند
و اگر کهنه بوده باشد مرهم رسل یا باسلیقون اندازند و بر شعثا جهت تسکین درد نیم مثقال بخورند و اگر کرم در
گوش پیدا شده باشد علامتش خاریدن گوش بود و احساس حرکت آن و احیانا بیرون آمدن
علاجش قتل و اخراج آن کرم بود قطور نافع آب برگ شفتالو و آب برگ آلو بچکانند **قطور دیگر**
صبر سقوطری با آب سداب تر نموده در گوش بچکانند فتیله مفید صفت آن صبر سقوطری به سرکه سوده و فتیله
بان آلوده در گوش نهند و این همه تدبیر کشتن کرم بود بعد از ان عطسه آرند تا بیرون افتد یا گوشت گاو بیرون
آورد **دوی طنین** یعنی آواز گوش شبیه انکبابی نافع بعد از تنقیه دماغ با آنچه مناسب خلط بود
بابونه اکلیل الملک قیصوم شبت جوشانیده سر به بخار آن بدارند و روغن بادام تلخ و روغن بابونه و روغن
شبت در گوش چکانند و اگر از بخار معده بود تنقیه معده بقی و اسهال کنند و مداومت با طریفل کشنیزی
نمایند و اگر خشکی و خلاء دماغ بود استعمال مرطبات دماغ از اغذیه و اشربه نمایند و روغن کدو و روغن
بنفشه بادام در گوش بچکانند و از مجامعت و ریاضت اعراض نمایند **دخول جانور و آب گوش**
آنچه در باب کرم مذکور شد درینجا بکار آید و جهت دخول آب در گوش بر یک پای که جانب آن گوش بود
بایستد و گوش را بر کف دست نهاده چند بار بر جهند تا آب بیرون آید یا ماشوره بر گوش نهد و بکد
یا چوب بادیان که خشک باشد بگیرد و یک طرف آنرا در گوش نهد و طرف دیگر را چرب کرده مشتعل سازد
تا نشف آب از گوش کند **طرش** یعنی کری آنکه مولودی بود یا عارض بود از پیری یا از فسخ
عصب مفروش بواسطه ضربه یا سقطه قابل علاج نیست و آنچه در تپ ها باشد بواسطه تصاعد ابخره
صفرا بدماغ علاجش مسهل صفرا باشد مثل شیرخشت و مطبوخ هلیله و تمرهندی بنوشند قطوری
نافع درین قسم طرش روغن گل با اندکی سرکه بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند در گوش
بچکانند و روغن مذکور را با روغن کدو یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و شراب نیلوفر

وشراب بنفشه وشراب تمر هندی بنوشند وانچه از ریختن اخلاط غلیظ بآلت سمع باشد علاجش نضج ماده است
بشراب اسطوخودوس پس تنقیه بهت با ایارج فیقرا وحب قوقایا روغن بادام تلخ وزیت وروغن ترب وروغن
قسط در گوش بچکانند ودوای مجرب مولف از برای اکثر امراض اذن صفت آن بابونه اکلیل الملک مرزنجوش
زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین اجزای مساوی در دیگ کرده آب
بر روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طبخ بخار آن بدر نرود و پس بجوشانند بآتش ملایم و چادری
بر سر گرفته دیگ را در زیر چادر برده سر آنرا برگیرند و سر گوش را بر بخار آن بدارند تا عرق آید پس دیگ را
برآورده چادر را بر خود بپیچند و صبر کنند که عرق برطرف شود و اگر ماده این مرض غلظی وسوداوی داشته باشد
دو وزن یکی از ادویه داخل نمایند وانچه از افتادن چیزی در گوش بود علاجش آنکه روغن بادام در گوش
بچکانند و عطسه زنند و بینی بگیرند تا بیرون آید وانچه از ثولول و گوشت زائد شود علاجش بریدن است اگر ممکن
باشد **باب چهارم در امراض انف رعاف** یعنی خون آمدن از بینی اگر به بحران
باشد منع جایز نباشد الا وقت افراط وانچه از امتلا و غلبه خون باشد نیز منع نباید کرد تا بیری از گیاه و سنگینی
وگرانی بدن زایل شود وانچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که از رگ اندک آید و خون رقیق و با
حرارت بود علاجش بعد از فصد قیفال تسکین و تغلیظ خون بشراب عناب یا آب زرشک یا از چیزهای گرم
کردن آب سرد بر سر و پیشانی ریزند **طلای** نافع برگ امرود برگ بید برگ اسفرجل کوفته با سرکه سرشته
بر پیشانی بمالند یا گچ با سرکه سرشته بر سر طلا نمایند **ذروری** که چون در بینی دمند خون باز دارد صفت
آن گلنار فارسی مازوی سبز افیون گرد آسیا کافور قیصوری دم الاخوین کهربا کوفته بیخته روی بینی را
بگلاب بشویند و قدری از آن در نیشتر قلمی کرده در بینی دمند و اگر نسیج عنکبوت را با زاج تر کرده یا
بسیاهی دوات تر نموده از ذرور مذکور بر آن پاشند و در بینی نهند خون آمدن بند کند و چون سرگین تازه
خر بفشارند و آبی که بیرون آید در بینی بچکانند یا زوفا را محکم ببندند و نیچه بر جگر نهند اگر رعاف از جانب راست
باشد و بر سپرز نهند اگر از جانب چپ بود و کشیدن انثیین و بستن نیچه آن منع رعاف کند **خشکی
بینی** یا از حرارت و یبوست مفرط باشد یا از خلط لزج که در آن حرارت اثر کرده باشد و خشک و چسبنده
شده باشد وانچه از گرمی و خشکی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت منع
نماید و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن بادام چرب کنند و خیار و هندوانه خورد و بوی کردن شنبیز تر نافع بود

ما قشور کرده

نتن الانف

غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج و **نتن الانف** اگر از خلط لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند
حب صبر نافع است صفت آن خردل کوفته بسکنجبین داخل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی ببول شتر
بشویند نشوق نافع مرمکی آب فوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نماید عطوس عطسه بسیار از گرمی دماغ
باشد باید که از گرمی ها پرهیز کنند و از دود و غبار و حلواهای خشک به پیشانی و سر مالد و بوهای خشک مثل

قروح الانف

کشنیز تر و صندل ببویند **قروح الانف** مرهمی بجهت قروح رطبه بینی مردارسنگ سفیداب
قلعی اقلیمیای فضی از هر یک یکدرم کوفته بموم سفید یکمثقال بروغن گل سرخ پنج مثقال گداخته ادویه را
بآن ممزوج کرده استعمال نمایند و اگر بدن ممتلی باشد فصد کند مرهمی بجهت قروح یابسه بینی مغز قلم گاو
بروغن بنفشه گداخته اندک لعاب بهیدانه داخل کرده بر هم زنند و چون دیگر شرب از لعاب بهیدانه
یکند بکار برند

باب پنجم در امراض فم و حلق

بثور الفم بیشتر از خون و صفرا
بود علاجش فصد و اسهال بمطبوخ هلیله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب و
آب کاسنی تازه و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند
ذرور نافع تخم خرفه طباشیر بنفشه سماق گلسرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند

بخر

بخر یعنی بوی بد دهن آنچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن بوقت تناول غذا و شستن دهان بود علاجش
هر صبح آب آلو و آب زردالو و آب زرشک که همه را در آب خیسانیده صاف نموده باشد بخورند و از چیزهای
گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم عفن در معده باشد علامتش آنست که بشستن دهان و طعام خوردن زیاده شود و
ساکن نگردد علاجش تنقیه معده باسهال و قی است و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت بر نقل
کشنیزی نمودن نافع است و اگر از فساد لثه و عمور باشد بسبب فرود آمدن رطوبت فاسد و عفن از سر
مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ بایارج فیقرا برگ مورد بگلاب و سرکه که برگ مورد در او جوشانیده باشند
حل ساخته مضمضه نمایند و حب مسک و بر دهان نگاه دارند و اگر از فساد لثه و عمور و عفونت آن و دوام ترشح
خون از علاجش باشد بفصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نمایند و مضمضه نافع درین قسم برگ
مورد گلسرخ سماق با آب و گلاب جوشانیده و صاف نموده مضمضه نمایند و ترک شیرینی کنند
و اگر بخر از فساد دندان کرم خورده و سیاه شده باشد در شستن و پاک داشتن و سنون بسود
در دهان گرفتن دور نشود دندانها را بکنند اورام شفتین یعنی ورم لبها علاج هر خلطیکه باشد استفراغ آن

کنند ضماد نافع از برای اورام سفیه از خون و صفرا صفت آن آرد عدس گشنیز تر کوفته بلعاب اسپغول سرشته
ضماد نمایند **ضماد** نافع از برای ورم بلغمی و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید بزرکتان
تخم مرو ضماد نمایند **اورام لثه** و عمور یعنی اماس گوشت دندانها و عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان
دندانها اگر از حرارت باشد علامت آن بشناسند اگر دموی بود فصد قیفال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ
هلیله زرد دهند مضمضه که درین قسم مفید است آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ
کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون ورم و سستی
که بزبان محسوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه حل کرده روغن
ورد روغن مصطگی داخل کرده مضمضه نمایند **لثه دامیه** یعنی آمدن خون از بن دندان اگر از غلبه خون باشد
فصد کنند و اگر از حدت خون باشد بغطات مثل شراب عناب مضمضه نمایند نافع بود بعد از فصد و
اسهال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب گشنیز تر و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه
انگوری مضمضه نمایند و ذروری نافع تخم خرفه سبز سنخته سماق گلسرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته
بیخته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب و شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس پخته غذا کنند
سنون نافع از برای اینقسم صفت آن کزمازج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گلسرخ پوست
انار ترش شاخ گوزن سوخته کوفته بیخته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است **استرخاء لثه**
سبب رطوبت علامتش آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن فکین در وقت سخن گفتن است
سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن قرنفل مصطگی سعد کوفی
تمر هندی گلسرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا مساوی کوفته بیخته بر بن دندانها بپاشند
درد دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون
بود فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ هلیله دهند **مضمضه** نافع از برای درد دندان از گرمی صفت
آن عنب الثعلب بزرالبنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده سرکه و گلاب و روغن گلسرخ
داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بر موضع درد نهند و قدری موم بالای آن چسپانند
و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است از فوتنج صعتر عاقرقرحا بزرالبنج در آب جوشانیده صاف نموده
مضمضه نمایند و قدری عاقرقرحا در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری برشعثا بخورند و بر موضع درد نهند

وباید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که آنرا لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن سست شده
باشد و دایم قبول مواد نمیکند و از آن خون می آید برکندن دندان درینصورت مضر است و اگر لثه قوی آماس
نداشته باشد و درد در درازی دندان بود و سوراخ در نخنگی [?] دران پیدا شده باشد برکندن آن مفید است
و اگر درد دندان بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت تحلیل ماده و گاهی نیابد گاه باشد که سبب درد دندان
دود بود یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند بخوری نافع از برای درد دندان تخم گندنا تخم پیاز بزر البنج کوفته
با پیه بز یکجا بر آتش نهند و دهان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آهن بدندان رسانند
قدری عاقرقرحا را یکماه در سرکه یکساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندان نهند و دندانهای صحیح را محافظت

ضرس

نمایند که بدان نرسد ضرس یعنی کندی دندان برگ زردآلو و خرفه و برگ سرو بخایند که زایل می گردد و
موم با مغز بادام نیز همین عمل نماید و صعتر و بادروج و نمک و روغن مالیدن هم مفید بود و مضمضه بشیر تازه
گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزهای سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بآن

ضریر الاسنان
تحرک الاسنان

برسد درد کند پروده [?] تخم مرغ گرم و نان گرم گرفته دندان نهند چند کرت و چنان گرم که از گرمی آن آب از چشم
برون آید ضریر الاسنان فی النوم یعنی دندانها بر هم زدن در خواب روغن قسط بر فقره [?]
مالند و بابونه و قیصوم طلا کنند تحرک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری
بود قابل علاج نیست و آنچه از طول مرض باشد یا از کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و
نقصانی رسیده باشد علاجش غذاهای مرطب و مسمن است چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و
سنون قابض بکار داشتن و آنچه از استرخاء لثه باشد علاجش گذشت سنون نافع از برای حرکت

انشقاق لسان

دندانها بسبب نقصان لثه صفت آن کندر گرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین بسباسه [?] کوفته بیخته بر بن دندانها
بپاشند و اگر از ضربه و سقطه بود علاجش استعمال سنون بارد قابض است انشقاق لسان
یعنی شکافتن زبان این مرض از حرارت و خشکی دماغ می باشد علاجش بزرقطونا و بهدانه و برگ خرفه در دهان

اورام لسان
مضمضه

گیرد و بادرنگ را بپزند و در سم [?] مالند و کفی که از انجا برون آید بر زبان مالند و اگر از اخلاط معده باشد معده را
پاک گردانند و از غذاهای گرم و خشک اعراض نمایند و تعدیل معده کنند اورام لسان
اگر از خون باشد علامتش سرخی زبان و درد باشد و باقی علامات غلبه خون است مضمضه
نافع درین قسم خون استعمال کرده شود بعد از فصد و اخراج خون و تلیین طبیعت صفت آن آب

عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو تر آب شاه توت مضمضه نمایند و اگر صفرا باشد علامتش
زردی زبان و سوزش و شدت درد است و بسا باشد که زبان را چیزی ورم و خشونت کند مضمضه که در دوم
مذکور شد بعد از استعمال صفرا المطبوخ هلیله نافع است و اگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم و کثرت
لعاب دهان است مضمضه نافع درین قسم بعد از حقنه نمودن بحقنه که دران تربد و شحم حنظل باشد صفت
آن صعتر سوده با ماء العسل سرشته مضمضه نمایند و اگر از سودا باشد علامتش سیاهی و خشکی و درشتی
زبان است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از استعمال سودا المطبوخ افتیمون صفت
آن آب انجیر زرد و لعاب گل خطمی بروغن بنفشه مضمضه نمایند **وجع اللهاة** یعنی درد های ملازه
بفارسی گزک نامند اگر از خون باشد علامتش سرخی و آماس و درد گلو و باقی علامات خون باشد
با اندک دردی زیرا که حس ملازه کم بود مضمضه و غرغره نافع درین قسم بعد از فصد قیفال صفت آن
سماق بسرکه و گلاب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از صفرا باشد علامتش تحس بود یعنی مثل
سوزن دران موضع فرو بردن و بسیاری حرارت و خشکی دهان و درد زیاده **غرغره** نافع درین قسم
بعد از تلیین طبیعت بآب آلوی سیاه و تمر هندی که شیر خشت دران حل کرده باشند صفت آن آب
کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و آب خرفه تر و رب شاه توت دران حل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا
باشد علامتش بحکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره نمایند **غرغره** دیگر فلوس خیار شنبر
با آب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند و اگر از بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ
آن و درد بنهایت اندک است غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته با انکامه و گلاب و سکنجبین
داخل کرده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش بحکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره
نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از استعمال سودا المطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حلبه بزر کتان
انجیر زرد و تخم خطمی در آب جوشانیده صاف نموده انکامه و گلاب داخل کرده غرغره نمایند **استرخاء**
اللهاة یعنی فرود آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد بانچه در درد لهاة بلغمی مذکور شد علاج نمایند و به
مازو و نمک و شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را بردارند و گاهی سرکه و سنبوس گندم را با سرکه
سرشته بر یافوخ طلا نمایند و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر نیست **خناق**
عسر النفس بتنگی و دل و عسر بلع است و خناق یا بسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف لوزتین

و عضلات بیرون است و این قسم را خناق مطلق گویند پس این آماس اگر از خون باشد علامتش
سرخی روی و مری و رگهای زبان و علامات غلبهٔ خون بر تمام بدن باشد غرغره نافع درین قسم چون
استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بحقنه نرم صفت آن رب توت شاه توت
و آب کشنیز تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند و چون ورم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت
یا آلتی بران بمالند تا بکشاید و اگر صفرا باشد همین غرغره نمایند بعد از فصد و تلیین طبیعت بآب نقوع عناب
و زرد آلو و تمر هندی و سبستان و در ان شیر خشت خراسانی حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم
باشد علامتش تهبج روی و چشم و سفیدی رنگ بسیار رفتن لعاب دهن و درد اندک و شدت و تنگی حلق
و شوری طعم دهان است غرغره نافع درین قسم بعد از حقنه حاد که در ان تربد و شحم حنظل باشد صفت آن
عسل مصفی بآب کامه حل کرده غرغره نمایند دیگر صفت آن رب الخرنوب با آب طبیخ انجیر زرد حل کرده غرغره
نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی یا سکنجبین عنصلی با آب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره
نمایند و اگر از سودا باشد علامتش صلابت و تمدد موضع ورم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل مایل برنگ بیمار
و خشکی و ترشی دهان است و غرغره‌ها که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال و
صلابت کرده شود بعد از فصد باسلیق و حقنه متوسط میان حاد و لین و سبب خناق ورم عضلات
بیرون حلق است یا بدر رفتن مهره‌های گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقطه یا بواسطه مواد یا ریاح
غلیظ که در میان مهره‌ها در آید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد این را **خناق کلبی** گویند و ازین خناق کلبی
خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات و بر کشادن
دهان البته قادر نبود وقتیکه از بیرون رفتن مهره‌های گردن باشد از جای خود و اگر از ورم عضلات خارج
بود گاه باشد که توان دهان کشاد پس اگر از ورم عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد و حقنه متوسط حاد
نافع از برای خناق حادث از بیرون رفتن عضلا از موضع چون استعمال کرده شود بعد از فصد و حقنه
متوسط و رد فقرات بمواضع خود با صفت آن مغاث بغدادی گز هندی مرکی صافی اقاقیا صبر سقوطری
سنبل کاهی کوفته با آب برگ مورد و روغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند **ذبحه** ورمی باشد در عضلات ذبحه
از هر دو جانب حلقوم که فرو بردن آب و طعام از ان عضلات می باشد و در عضله که در بین مری و حلقوم
و اندرون مری نهاده باشد علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب و طعام و اگر جهد کند از

بیرون آید و سخن نتواند گفت و چشم با میل به بیرون کرده بلند شده باشد و آب از دهان سیلان کند و گاه باشد که سرخی ورمی بالای از گوشت آنگوش در پیش حلقوم بگیرد از طوقی پدید آید و آن مرض را بدین سبب خفه گویند غرغره نافع چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و اخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعده حقنه نرم کند صفت آن رب شاه توت با عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند و اگر قوت بود بار دیگر فصد کنند و اگر مریض احتمال کند تا سه بار اعاده فصدی توان کرد **دخول العلق فی الحلق** اگر دیده شود بگیرند باهستگی در رفق و بیرون آورند **دوای** بجهت اسقاط و اخراج علق متشبث به حلق چون دور باشد و بنظر در نیاید صفت آن خردل و نمک سوده به سرکه داخل نموده غرغره نمایند و جرعه جرعه بنوشند تا نیفتد تدبیری بجهت اخراج علق زمانی طول صبر عطش کند و بحمام رفته در دهان قدری تلخ ماموس نهند تا بان میل کند و بوی آن بیرون آید **باب ششم در امراض حنجره و قصبه ریه و ریه و صدر و حجابات صدر و جنب و عضلات جنب و قلب** **بحة الصوت** آنرا بفارسی گرفتن آواز گویند و این مرض از فرود آمدن نزله القصبة نیز میباشد علامتش احساس درشتی و سوزش و غدغده در این موضع است پس باید که منع نزله کند بخوردن شراب خشخاش و غرغره که منع نزله کند صفت آن پوست خشخاش بزر البنج عدس گلنار فارسی گلسرخ در آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و اگر این ادویه را کوفته و بیخته خشک باشند نیز نافع است و یا از سوء مزاج حنجره می باشد و این اکثر در تبها می باشد و از تناول چیزهای گرم و خشک تشنگی با فراط در هوای گرم علاجش نوشیدن ماء الشعیر و ماء رمان و آب هندوانه و آب انار شیرین و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و لعاب بزر قطونا و لعاب خبازی و آب عناب است و یا از سوء مزاج بارد حنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن یخ و برف با فراط و تنفس در سرما و هوای خشک بود **حب** نافع در این قسم چون پیوسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل و زعفران سنبل الطیب قرنفل بسباسه و دار چینی از هر یک جزوی صمغ عربی ربع مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند و یا از سوء مزاج رطب حنجره می باشد علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی و تقدم مرطبات است **غرغره** نافع در این قسم صفت آن انیسون بادیان صعتر ابیسا پودینه با آب جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند و نافع است این قسم را سکنجبین مربا و عسل و سیاه دانه خوردن انجیر و پسته

بریان کرده شعر و مویز و یا از سوء مزاج خشک می باشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفا اندک
می باشد و درشتی و درد بیشتر و حدوث این حال از گرد و غبار و دود می باشد علاجش روغن بنفشه
تازه با روغن بادام یا روغن کدو اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا با لعاب بهدانه و قند سفید
و نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از سخن گفتن
احتراز کند و یا از ورم حنجره و قصبه ریه است علاجش حمام معتدل الهوا و معتدل الحار باشد و ریختن
آب بر سر و گردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربای حلیم گندم و باقلا و اسفاناخ
و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم ریحان و بزرقطونا و یا لوده قند و یا ترنجبین
یا روغن بادام شیرین خوردن نافع است

ضیق النفس

یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد علامتش
خرخر در سینه و بسرفه برآمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه بلغم بر نیاید خوف استسقا است
شراب منضج مستعمل درین قسم صفت آن زوفا خشک سه درم انجیر زرد و مویز منقی از هر یک ده عدد صعتر
بادیان تخم خطمی از هر یک پنج درم پرسیاوشان اصل السوس خراشیده از هر یک دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه
درم بدستور شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه و بعد از نضج تنقیه و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس
از سودا باشد دواء المسک حلو نافع است و دواء المسک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد
بواسطه کثرت بخارات علامتش عظم نبض و تشنگی و سوزش دل است دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت
قلب است باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل با شراب
نیلوفر بعرق کاسنی و عرق گاوزبان و شیره تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند

طلای

که چون بر سینه بمالند نافع بود صندل سفید با کشنیز تر و آب کاسنی تر سوده بر سر بمالند و اگر
از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد علامتش لینت نبض است و نفس
مثال کسی زند که گرسنه باشد و تا راست بنشیند و گردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول را نفس بکاه
دوم را نفس انتصاب نامند علاجش علاج فالج است و روغن قسط بر سینه مالیدن و اگر از خشکی
ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن تریها و علاجش خوردن
کشک بگوشت بزغاله و بره و مغز کله که شیر بز تازه داخل کرده باشند و قند سفید با عرق
بیدمشک و عرق گاوزبان و از میوه ها هندوانه و انار شیرین و شفتالو می تواند خورد

سعال

یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم جگر باشد علامات آن مذکور
خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک می باشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست که با آن چیزی بر نیاید و این سرفه از
نزله رقیق و نزلات حاده می باشد که پیوسته از سر فرود آید علامتش آنست که دست وقت خواب زیاده
می شود و نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود بعلاج آن بپردازند بهتر و الا خوف سل باشد علاجش
منع نزله است بخوردن شراب خشخاش غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس پوست خشخاش گل
سرخ بزر البنج عنب الثعلب گلنار فارسی جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند حب سعال
که ماده را غلیظ گرداند و منع سیلان کند صفت آن خشخاش سفید بزر البنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو
مغز تخم خیار نشاسته کتیرا صمغ عربی افیون زعفران کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند
و پیوسته در دهان گیرند و چیزی درشت و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع است و نیز سرفه از سوء
مزاج گرم و خشک در شش میباشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت
هواست بالاغری بدن و سرعت نبض و تسکین یافتن در هوا خنک از خشخاشه و امثال آن علاجش
خوردن کشک شعیر است با مرغ و کدو و اسفاناخ و سرمق و آشامیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر با لعاب بهدانه
و لعاب بزرقطونا و عرق کاسنی و عرق گاوزبان از میوه انار شیرین طلای نافع درین قسم صفت آن صندل
سفید سوده برگ خرفه تر کشنیز تر و تراشه کدو بگلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و از سوء مزاج سرد شش
نیز میباشد علامتش ضد انچیزها است که در سوء مزاج حار ذکر شد علاجش خوردن کلنگبین است و عسل و
از میوه انجیر و مویز منقی و مغز پسته بادام و غذا نخود از نخود و باقلا و لوبیا و تطییب بزعفران و دارچینی
و سینه را بروغنهای گرم چیزی نمودن و یا از جوشش قصبه ریه است و این اکثر از انواع سعال است
علامتش آنست که از چیزی خوردن و غبار و دود الم یابد و نیز از هوای گرم و خوردن شربتها علاجش
فصد باسلیق و خوردن مسهل صفرا است و تدبیر سوء مزاج حاره نمودن و یا از خشونت قصبه ریه است
و دود و غبار بسیار گرفتن علاجش اول لعابها و شوربا های چرب و فالوده مناسب است و سرفه رطب
آنست که با آن چیزی بر آید و این سرفه یا از امتلا خون و صفرا می باشد علامتش عظم نبض و حرارت
بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد راحت یافتن و بیشتر با این سرفه چیزی نیاید
اما چون گاهی چیزی سبب از روی بر می آید از قسم برآورده باشند علاجش فصد باسلیق ا

و آنچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه و اغذیه و ضماد عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظ می باشد علامتش
خرخر در سینه و برآمدن چیزهای غلیظ علاجش مثل علاج ضیق النفس بلغمی است و باید دانست که در
سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بصفرا مستحیل گردد و دهن تلخ شود پس
شراب نیلوفر که در آن خاصیت هست که بصفرا مستحیل نمیگردد باید داد بدانکه در بعضی اشخاص مشاهده
شد که ترشی ازاله سرفه آنها کرده پس اگر امتحان کنند بدادن ترشی در بعضی سرفها که از صفرا بود از
ثواب دور نیست **نفث الدم** یعنی خون برآمدن بسرفه اگر اندک بود و بسرفه اندک آید از حنجره و قصبه
ریه باشد علاجش غرغره بقابضات است و پیوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاهداشتن و از گرمی
و نعره زدن پرهیز نمایند و اگر بسرفه بسیار آید و برنگ سرخ بود از سینه و اگر نیم رنگ بود از شش است و در
جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسیلم و شراب حب الاس و قرص کهربا دهند و غذا برنج و باقلا با
شیره تخم خشخاش دهند و اگر ضعف غالب نباشد و تپ نباشد با مرغ دهند و اگر تپ باشد ماء الشعیر دهند
و از میوها امرود و انار شیرین دهند **ذات الریه** ورم گرم بود در شش از صفرا باشد یا خون یا بلغم
شور متعفن علامتش تپ دایمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت و انتفاخ و سرخی
روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی زبان و نبض موجی و سبات و در بلغمی سرخی روی و چشم
و حرارت کمتر بود لیکن گرانی و سبات بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق است و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت
و ترنجبین و خمیره بنفشه و غذا آش جو و از اشربه شراب عناب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انار شیرین با
عرق گاوزبان وقت غلبه حرارت شیره تخم خیارین و شیره تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و
اصل السوس از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده یکی از اشربه مذکوره داخل کرده بدهند **ضماد**
نافع در ابتدا از ذات الریه صفت آن آرد جو گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید بیخته نیم گرم بر سینه ضماد نمایند
و قیروطیکه از موم سفید و روغن بنفشه سازند بر سینه بمالند و در آخر نیز ضماد مذکور تخم کتان زیاده کرده ضماد
نمایند **سعال** که دائم در دهن نگهدارند مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خشخاش سفید مغز بادام
شیرین مقشر از هر یک سه درم گل بنفشه دو درم رب السوس یکدرم ترنجبین یک سکر کرده بوزن مجموع ادویه قند
بیخته بلعاب بهیدانه سرشته حبها سازند هر یک دو دانگ و سه دانگ زیر زبان نهند تا بهضم شود و بکار برند **سل**
مرض سل با ریش شش بود و لازم آنست حمی دقیه بعضی کسان را باشند که اگرچه شش ایشان منقرح

نفث الدم

ذات الریه

ضماد

سعال

سل

نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان و ایشان کسانی باشند که مده در سینه ایشان جمع شده باشد
و مجاری نفس را تنگ و ممتلی گردانیده و مجاری دم زدن را تنگ گردانیده و سرفه و صعوبت ضعف و لاغری
و کاهش بدن پدید آید و این مرض اگرچه فی الحقیقت سل نیست اما چون در عوارض شریک است بسل
سل خوانند اما سل حقیقی آنکه قرحه شش باشد علامتش لزوم تپ دقیه و سرفه و برآمدن مده بسرفه است
و فرق میان مده و بلغم آنست که مده با خون و خشک ریشه بیرون آید و بدبوی بود خاصه اگر بر آتش نهند و
اگر در آب اندازند بعد از زمانی در ته آب نشیند و بدانکه مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده
باشد چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده باشد و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست و طبیعت سلیم متوجه
علاج او می شود و از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بصعوبت نگذرد و علاجش در اول امر که خون
برآید فصد باسلیق کنند و خون اندک برآرند و آنچه از خون برآرند بحد کثرت برآرند پس قرص کهربا با شراب
حب الآس دهند و تدابیر دق نمایند و بدانکه در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم
کشاده شود هلاک شود و قرص مسلول را وقتیکه شکم کشاده باشد باید داد صفت آن گل سرخ شش درم طباشیر
گل ارمنی از هر یک چهار درم کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته قرصها سازند شربتی یکدرم با شراب
سفرجل یا با دوغ دهند و غذا عدس و ماش با شیره تخم خشخاش و شیره مغز بادام بدهند **ذات
الجنب و شوصه و برسام** بعضی افاضل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آن را در معالجه زیاده مدخلی نیست
و این هر سه ورم گرم است در حجاب داخل یا حجاب حاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج
و ورم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد و علامتش تپ لازم و وجع ناخس در پهلو و نبض
منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزا و در بلندی و پستی و صلابت مشابه منشار و تنگی نفس و سرفه
خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علاجش فصد باسلیق است از جانب وجع بعد از دوم یا سیوم باز فصد کنند
بشرط احتمال مریض و غذا آش جو یا سفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه
با لعاب بهدانه دهند و طبیعت را نرم دارند ضماد نافع در ابتدا اگل بنفشه آرد جو بلعاب گل خطمی سرشته ضماد
نمایند **ذات الصدر** ورم حجابیست که سینه را دو بخش میکند اگر در جانب سینه بود ذات الصدر
گویند و اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر درد بود در درازی سینه
از قصبه حجاب تا فم معده و عدم قدرت علیل نظر کردن بر زمین و آسمان و از تکیه کردن بر پهلو یا پشت است

یا هفت و علامت ذات العرض احساس درد میان هردو شانه و پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوان
کردن و در وقت سرفه زحمت بسیار رسد و علاج هردو علاج ذات الجنب است الا آنکه در اول فصد و بر سینه
و در دوم در میان هردو شانه باید نهاد **خفقان** طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج
ساده می باشد یا مادی علامت سوء مزاجات بتکرار مذکور شد و ساذج را به تبدیل ماده را به تنقیه و تعدیل
تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران لازم دارند و از دندان
می باشند علامت و علاج در آن خواهد آمد ادویه قلبیه گرم مشک عنبر عود بهمنین ابریشم زعفران قرنفل تباشیر
دارچینی سعد کوفی ادویه قلبیه بارده مروارید بسد صندل گل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب
نیلوفر کافور ادویه قلبیه معتدل گاوزبان فیروزه یاقوت مرکبات مفرحات یاقوتی بارد معتدل و گرم دواء المسک
غشی معطل شدن حس و حرکت است بسبب ضعف دل و سبب آن چیزی بود موذی که بدل رسد چنانکه
در نوبت های بعضی تبها و از گزیدن هوام زهرناک و از خوردن زهرهای و از فضول بخارات ردیه بدنیه چنانکه
در اختناق رحم یا خارجیه چنانچه تن جیف و امثال آن می باشد و از سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت
روح و در وقت آن علاجش در آن وقت ریختن آب سرد بود بر روی و بوی موافق و خوش بوییدن و بوییدن
کاهگل بگلاب ترکرده و دست و پای مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و بهوش آمدن سبب معلوم
باید کرد و در دفع آن باید کوشید **باب هفتم در امراض معده** سوء مزاج معده علامت
سوء مزاج گرم ساذج تشنگی و جشاء دخانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و اندک گرمی و خشکی دهان و قلت
شهوت طعام است و علاجش استعمال اشربه بارده است مثل شراب زرشک و شراب غوره و شراب
انار و شراب ریباس شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده مثل زرشکیه و سماقیه و حصرمیه
و تفاحیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج با ماده صفرا آنچه گذشت تلخی دهان و غثیان علاجش
بدون آوردن صفرا بقی و اسهال است اولاً بعد از آن تدبیرات مذکوره و علامت سوء مزاج حار رطب
اعتدال آرزوی طعام و بسیاری آب دهان خاصه وقت گرسنگی و بقی بر آمدن صفرا و بلغم یعنی دو صفرا
مخی علاجش قی کردن است و اسهال بحب غاریقون و شراب لیمون ده درم در گلقند آفتابی بخورد رقم
بخورد و نوشدارو نیم درم در آب سفرجل یک سیر یا شراب نارنج یک اوقیه هر صبح ناشتا بخورد و علامت
آنچه از گرمی و خشکی باشد علامت حرارت است با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت و لاغری

خفقان

غشی

باب هفتم در امراض معده

بدن و علاجش خوردن آش جو است با مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوه‌ها انار شیرین و سیب
شیرین دهند و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آنچه از سردی ساده بود ضعف هضم و
دیر گذشتن طعام از معده و تغیر آن به ترشی و نرمی و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجش جوارشات گرم
است و علامت آنچه از سردی و تری مادی باشد کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و غثیان و تشنگی کاذب
و آروغ ترش و نفخ در شکم است و علاجش تنقیه معده بقی با آب شبت و عسل است و اسهال بلغم و مداومت
با نوشدارو و جوارشات و گلنگبین و علامت آنچه از سردی و خشکی یا ماده سوداوی بود بسیاری آرزوی
طعام است و ضعف هضم و بسیاری نفخ و سوزش معده و تری دهان پیش از طعام خوردن و بیرون آمدن
سودا بقی و بزرگی سپرز و علاجش تنقیه معده است از سودا بمطبوخ افتیمون و معجون نجاح [illegible] و مداومت
بمقویات معده و آنچه از سردی و خشکی بی ماده باشد دیر علاج پذیرد و استعمال اطلیه گرم و تر بر معده است
و علامت آنچه از تری بود بی ماده قلت تشنگی و تنفر از اشربه و اغذیه تر و ضرر یافتن از آنها و بسیاری آب
دهان و سرعت نزول غذا از معده علاجش اطریفل صغیر و قرص گل و علامت آنچه از تری معده با ماده بود
ضعف هضم و بطؤ نزول غذا از معده و تغیر آن به ترشی و نرمی طبیعت و بادناکی شکم و بسیاری شهوت طعام
علاجش استعمال جوارشات حاره است و علامت آنچه از سردی و تری با ماده بود مرکب از علامات سردی و تری
مفرد است علاجش چیزهای گرم و خشک است **وجع الفؤاد** یعنی درد فم معده یا از سوء مزاج ساده است
علاجش تبدیل غذا و یا از اجتماع اخلاط ردیه است علاجش تنقیه است و یا از ورم معده بود علاجش علاج
ورم معده است چنانکه بیاید و یا از ریاح است علاجش تکمید سبوس گندم و نمک و جاورس است و خوردن جوارش
کمونی و یا از ضعف معده است و علاجش تقویت معده است **وحم** که فساد شهوت است و آن آرزوی
خوردن گل و امثال آن و سببش اجتماع اخلاط فاسده است در معده پس طبیعت مایل میباشد بچیزی که ضد
آن باشد و گاه باشد که آرزوی او برای دفع و طلب ضد نباشد بلکه طلب آن حفظ باشد بمشابه و مشاکل
خود و فرق در میان هر دو آنست که آنجا طلب مشاکل است صحت بآن محفوظ نیست و آنجا که طلب
ضد است برای دفع موذی آن صحت محفوظ است علاجش تنقیه معده است بقی و اسهال و تسکین
این آرزو بمرغ بریان و شوربا و تمصیص استخوان طیور و نقلهای مرغوب با [illegible] و آن حرکت معده را فاسد
غیر منهضم باشد که از بدن باز گردد بضعف و شدت و بقی و اسهال دفع شود و گاه باشد که قی نشود [illegible]

خالی از تهوع و غثیان نبود بدانکه سببش چهار نوع می باشد یکی از خوردن طعام بسیار که از احتمال معده
زیاده بود دوم خوردن چیزهای لطیف و سریع الهضم سیوم تباهی جوهر ماکول و در معده تباه شدن و ترش
گردیدن پس لازم است هر شخص را که پیوسته ازین اسباب اعراض و اجتناب لازم داند و گاه بود
که این بغایت ضعیف شود و نبض ساقط باشد و رنگ مریض مثل رنگ اموات گردد باشد که تشنج
پیدا آید در دست و پا و در آنوقت طبیب را باید که نترسد و دست از معالجه باز ندارد چهارم در اسباب ضعف
سوء مزاج معده است که تغیر دهد غذا را بفساد و صفراویه اگر سوء مزاج حار باشد علامتش مرارت
صفرا بود و قی و اسهال علاجش قی است بآب گرم و تنقیه معده است پس شراب انار منقوع
و شراب لیمون منقوع و گلاب و رب سفرجل خالص بنوشد یا معتبر گرداند غذا را سردی و فساد
بلغمیه علامتش اخراج بلغم بود و قی و اسهال و علاجش آب مطبوخ انیسون و زیره و مصطکی دهند
و نگذارند تا شکم چند مجلس بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود و شیرین دهند جوع کلبی یعنی
زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب میباشد و این یا از زیادتی سردی معده می
باشد و علامت و علاجش بگذشت یا از بسیاری ریختن سودا بفم معده می باشد و علامتش آنکه شهوت آب
اندک است و ترشی چشا و سوزش و دغدغه فم معده بسیار و بی صبری بر زبان خوردن و کثرت براز علاجش
اسهال سودا است بمطبوخ افتیمون بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب دادن که این مرض بسبب
اشتیاق تمام بدن باشد بغذا چنانچه حال ناقهان است و علاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن
دادن بسیار بکرات و اندک اندک و از ادخال تنگ محترز باشد و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی
نگاهدارد و گاهی از دیدان می باشد و ذکر در علاج دیدان خواهد آمد جوع البقر یعنی گرسنگی
اعضا و سیری معده پس اعضا بنهایت بغذا محتاج باشند و طالب و معده از آن متنفر و نفیر راغب
و این مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده است که قوت جذب را بگیرد با نقصان غذا و شدت شهوت
اعضا بغذا علامتش ضعف قوت و لاغری بدن و بطلان شهوت است و چون سرما بر فم معده رسد سرد
محسوس شود و در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود مسافران را که سرمای قوی خورند خاصه
اگر پیش از آن گرسنه بوده باشند و بقلیل غذا اکرده این حال عارض گردد و علاجش در حال
غشی تدبیر است که در غشی ذکر شد و معده را بضمادات مقویه معده مثل ضماد متخذ از سعد و سنبل الطیب

وگلسرخ ضماد کنند و چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت تر کرده بدهند و اگر آب گوشت را باین
طریق گیرند بهتر است بگیرند گوشت گوسفند یکساله و چربی آنرا جدا کنند و سرخی آنرا کباب کنند و در دیگ سنگی
نهند و اندکی گلاب بران بچکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت
هنوز خام بود و گوشت را بیفشارند و آبی که بیرون آید و آنچه بی فشردن بر آمده باشد یک جوش دهند که
پخته شود و اندکی نمک دران اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که لفم معده و قوت
شهوت را میرانند و این بخلاف بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکنند زیرا که آن ترش بود و فم معده را
گیرد و شهوت بحرکت در آرد و اینکه سبب غشی گردد بی طعم و لزج و غلیظ بود و علامتش علامات سوء
مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست زیرا که باستفراغ
حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ است و یا حدوث جوع بقری از ضعف قوی از فم معده
و حرارت مفرط در جمیع بدن است و علامتش علامات سوء مزاج گرم و تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع
غشی در وقت گرسنگی است و علاجش در حال غشی معلوم شد و بعد از ان غذاهای سریع بالفعل و بالقوه
و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون
و نارنج در ریباس و غوره که بیخ خشک کرده باشند تر کرده بدهند **عطش مفرط** یا از حرارت دل و
سینه و شش میباشد و علامتش آنست که از هوای خنک بیش از آب خنک تسکین یابد و علاجش بویهای
خنک [illegible] است مثل خیار و صندل و گلاب و برگ بید و اغذیه و اطلیه و ضمادات تازه بکار برند و یا
از حرارت و علامتش علامات حرارت معده است و تسکین یافتن با آب سرد زیاده از هوای سرد و علاجش
نوشیدن شیره تخم خرفه مقشر است با سکنجبین یا شراب زرشک و از میوها خیار و هندوانه و سیب و
امثال آنها و یا از غلظت و لزوجت و شوریهای خلط یا غذای میباشد که در معده باشد و ماهی شور جامع این
هر سه صفت میباشد و علامتش آنست که هر چند آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کند از آن تسکین بصیر
در اول و چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند و علاجش آنست که تنقیه
بقی و اسهال و اگر بسبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند و گفته اند که اگر دو عدد لیمون گرفته آب انرا با
نمک سنگ بخورند یا فرصت میدهد یا رفع میشود **قی و تهوع و غثیان** قی حرکت معده باشد
بدفع چیزی از طریق دهان که مقترن باشد با آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت واقعه است یعنی

معده بحرکت مندفع و غثیان حالتی بود که معده را بان حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب
این حالات یا صفرا است و علامتش حرارت و تشنگی و دفع صفرا است بقی و علاجش تنقیه معده است بقی و
حقنه و تعدیل باشربه و اغذیه و باید که اغذیه ملایم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سودا است و علامت هریک معلوم
شده و علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشامیدن شراب و انار بهی منقوع است **قی الدم** یعنی برآمدن
خون از معده بقی و این مرض یا از کشودن رگیست از معده و علاجش فصد باسلیق است و تجریع آب
سفرجل یا شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بلوط و خرنوب و سماق نیز مفید
است و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرز است بمعده و علامتش علامات آفات عضو اصلی است
و علاجش اماله بجانب دیگر **فواق** حرکت فم معده است از برای دفع موذی از خود و این یا از
حرارت است چنانکه در تب های محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است و علاجش استعمال آن
و اغذیه و اضمده بارده است و یا از برودت حادث در فم معده است و این اکثر پیران و مسافران را و در سرما
عارض گردد و علاجش آنست که معده را از بیرون و اندرون گرم کنند و درین نوع و در نوع ریحی و رطوبی
که بعد از این خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس نگاه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن
و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر است و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم
معده میباشد چنانچه در قی زنجاری و خوردن چیزهای تیز حادث می گردد و علاجش قی بسکنجبین و آب گرم
است و استعمال اشربه بارده مثل شراب لیمو و شراب زرشک با لعاب بزرقطونا و یا از گرانی طعام بسیار
و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علاجش قی کردن است با آب گرم و در بلغمی با آب ترب و سکنجبین عسلی است
و یا از ماده های غلیظ میباشد و علاجش ما الاصول و گلقند مقوی بمصطگی و انیسون است و طلای نافع
درین قسم صفت آن پودینه و شبت و بابونه کوفته روغن مصطگی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند
و یا از ورم جگر می باشد و علاجش نباید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا
ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود و بعد استفراغات و تبهای گرم عارض می گردد و علاجش روغن
بادام خوردن است و بر معده مالیدن و غذا آش جو یا مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته بخورد
و قند با نبات سفید با آب هندوانه و لعاب بزرقطونا بنوشند **اورام معده** این آماس یا
از صفرا و خون میباشد و علامتش تب و حرارت در معده و درد و ظهور ورم و درشتی زبان و

قی الدم

فواق

اورام معده

شدت تشنگی و سقوط اشتها است و علاجش فصد باسلیق است و نوشیدن آب انار ترش
و شیرین و نوشیدن ماء الشعیر و شراب لیمون و شراب آلو و تمر هندی و شراب بنفشه و شراب نیلوفر
با آب عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضماد نافع از برای این قسم در ابتدا آرد جو برگ خرفه لسان الحمل
آب سفرجل آب شبت درهم سرشته بر معده ضماد نمایند ضماد نافع در این قسم بعد از تسکین حرارت
صفت آن بابونه گل سرخ اکلیل الملک گل خطمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند و یا از اشربه مذکوره
آب بادیان و آب کرفس افزایند و اگر ورم معده از بلغم بود علامتش تپ لازم و بسیاری آب آمدن از
دهان است و سقوط شهوت طعام و سفیدی روی و زبان و تهیج علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود
آب گوشت تیهو و جوجه که مهرانجیه باشند گوشت تیهو جوجه را بخورند و بران اقتصار نمایند طلائی نافع در ابتدا
صفت آن روغن گل سرخ و سرکه بهم آمیخته بر معده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده می شود
صفت خاکستر چوب انگور سعد کوفی سنبل الطیب کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد
استفراغ برفق نمایند صفت مسهلی که برفق اسهال نماید بادیان ده درم تخم کرفس ده درم جوشانیده
صاف نموده فلوس خیار شنبر پنج درم گلقند آفتابی ده درم دران حل کرده صاف نموده بنوشند و چند
صبح باین مداومت نمایند و اگر از سودا بود علامتش صلابت ورم و افکار ردیه و فاسده و بدخلقی و خشکی روی
است علاجش دادن ماء الاصول و چون علامت نضج ظاهر شود فلوس خیار شنبر با آب رازیانه و آب کرفس
حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بنوشند و چند روز مداومت نمایند ضمادی محلل صفت
آن حلبه بزرکتان بابونه گل سرخ کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد باسهال با ایارج
مقوی با افتیمون و غاریقون نمایند ضماد محلل قوی که بعد از مسهل استعمال کرده می شود صفت
آن اشق مقل تخم کرفس سنبل الطیب سعد کوفی اشق را بسرکه و گلاب حل کرده باقی ادویه را بیخته
کوفته با سرشته ضماد نمایند

باب هشتم در امراض کبد و مراره و طحال

اورام الکبد اگر از خون باشد علامتش تپ و گرانی و تشنگی و درد و سوزش در موضع جگر است
و سقوط شهوت طعام و ظهور ورم و سرخی زبان و روی و سرفه خشک و فواق و اگر ورم عظیم بود معده را
از عظم آن زحمت رسد اگر در جانب مقعر باشد بان علامات قی و قبض شکم و فواق و ذهاب شهوت طعام
بیشتر بود و اگر در جانب محدب باشد سرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چنبر گردن باشد

و میان ذات الجنب و ورم جگر وقتی که در محدب باشد در وجه تحقیق آن مریض را گویند که نفس بازپس کشد
چندانکه تواند نگاه دارد بعد از آن از وی سوال کنند اگر در آن وقت درد وی در زیر دندانهای پهلوی باید
ورم جگر است والا ذات الجنب و علاجش فصد باسلیق است و آشامیدن این اشربه شراب انار
شیرین و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا ماء الشعیر ضماد نافع
در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ لسان الحمل گلسرخ صندل سوده درهم سرشته ضماد نمایند
ضمادی نافع که بعد سه روز استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خطمی گلسرخ ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد
از هفت روز که حرارت باشد استعمال می شود باید که بر ضماد ما قبل بابونه اضافه نمایند و بعد از این برین
ضماد اقتصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه گلسرخ کوفته به آب عنب الثعلب تازه سرشته

ورم کبد صفراوی

ضماد نمایند یا ورم کبد از صفرا است علامتش زردی رو و زردی زبان با جوشش و تشنگی و شدت
تپ و حرارت و قی صفراوی و تلخی دهن مسهل صفرا مستعمل درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی
پوست بیخ کاسنی عنب الثعلب جوشانیده صاف نموده شیرخشت خراسانی ترنجبین دران حل کرده صاف
نموده بنوشند و اگر ورم در محدب کبد باشد چیزی که ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که

ورم کبد بلغمی

اسهال کند و در همه صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از بلغم است و علامتش
سفیدی روی و زبان و قلت تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملایم بودن تپ است ضماد نافع
درین قسم مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول با شیره تخم خربزه و استعمال حقنه نیز صفت آن گل

ورم کبد سوداوی

بابونه اکلیل الملک گلسرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد بندند و یا از سودا است و علامتش
ادراک صلابت در موضع جگر است و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تپ و درد و گاه
میباشد با حرارت مزاج و علاجش اسهال سودا است بعد از آنکه نضج ماده بسکنجبین بزوری یا عنصلی
و اقراص مقل داده باشند و اضمده و اغذیه و اشربه بحسب سردی و گرمی مزاج از آنچه ذکر شد ترتیب

سوء القنیه

دهند **سوء القنیه** بدانکه ضعف و سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند و این مقدمه استسقا است
علامتش زردی روی آمیخته با سفیدیست و تهیج روی و پلکها و دست و پا است و گاه باشد که

الاستسقاء

همه بدن فراگیرد لوازم این مرض است بسیاری نفخ و قراقر در شکم و اختلاف اجابت طبیعت گاهی
نرم باشد و گاهی قبض و گاهی زود و گاهی دیر و علاجش تخفیف از علاج استسقا است **استسقا**

بدانکه استسقا در لغت بسیار آب طلبیدن است و در اصطلاح اطبا مرضی مادی بود بسبب آمدن ماده باغر
تمامی اعضاء ظاهری بآن موضع بر سر غذا و اخلاط و این بر سه نوع است اول زقی و این بدترین
انواع است پس لحمی پس طبلی و علامت زقی گرانی شکم و بزرگی آن و درشتی پوست شکم است
و چون دست بر شکم مالند چون زقی یعنی مشکی پر آب نمایند و آواز آب مسموع گردد و وقت دست
زدن از پهلو به پهلو گردد و علاجش علاج ورم جگر است اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج
گرم را به سکنجبین و آب کاسنی و سرد را به سکنجبین بزوری علاج کنند و غذا مناسب بهر یک دهند و از اغذیه
ما اصفر مثل کلکلانج بارد یا حار بحسب حرارت و برودت مزاج علیل بعد از آن بمدرات و مقویات که
گرم یا سرد مواظبت نمایند و مدرات تخم کرفس و انیسون و زوفا و پرسیاوشان و دانه تخم خربزه تخم
خیارین تخم کاسنی مقویات قرص اسارون بارد و حار و قرص گل و شراب دینار و سکنجبین بزوری
بهترین ادویه این مرض است و علامات لحمی ترهل و آماس جمیع بدن است و چون انگشت بر موضعی فرو برند
مغاکی در وی بماند و سفیدی بول و نرمی طبیعت و گاه باشد که بول سرخ بود بسبب عدم امتیاز میان
خون و مائیت و نزد بعضی این نوع اسلم انواع استسقا است و علاجش تقویت و سکنجبین است با تخم
در سوء مزاج بارد معده ذکر شد و در ریگ گرم و نرم از گردن بزیر پنهان شدن و علامت طبلی عدم گرانی است
چنانچه در زقی بود و چون دست بر شکم زنند آواز طبلی مسموع شود و ناف برون آید علاجش اسهال
برفق است بچیزیکه احداث گرمی نماید و تعدیل جگر و معده چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود پس با دیان و سکنجبین بزوری و حقنها و شیافات و اضمده کنند ادویه موضعیه سرگین بز و سرگین گاو و
کبریت و سرکه ترکیب کرده لحمی را از جمیع بدن و زقی را بر شکم و طبلی را بر اطراف ضماد نافع از برای طبلی
چادر سر سبوس گندم و نمک گرم کرده ضماد نمایند و اغتسال بچشمه های گرم و استعمال حمام معرق
استسقا را نافع است و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب بسیار ریزند خاصه آب جوش مضر است
و شیر شتر که قیصوم و امثال آن چرا کند عوض آب و غذا دهند مفید است و همچنین بول شتر و بز
که قیصوم و درمنه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد با حرارت و چندان انار خورد
که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت **یرقان اصفر** یا بسبب دفع طبیعت میباشد صفرا
را بظاهر بدن بطریق بحران چنانچه در تب محرقه در روزی از روزهای بحران و اگر پیش از هفتم

باشد تنگ شود پس اگر طبیعت دران وقت نرم باشد بدی و فسادش کمتر باشد و درین قسم طبیعت باید کرد و از آبزن گرم خوردن سکنجبین و یا از گرمی مزاج کبد باشد و علامتش گرمی مزاج کبد و بسیاری زردی قاروره و کفک زرد است و علاجش مسهل صفرا است و شرابهایی که جگر را خنک گرداند و غذا و ضمادها از ین قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو آن است که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الا روی به تیرگی زند و بدن لاغری پذیرد و طبیعت قبض شود و علاجش علاج گرمی جگر است و یا از سده جگر می‌باشد و علامت سده جگر گرانی دران موضع بود بی درد و تپ و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر در جانب مقعر باشد براز نرم و آبناک و سفید آید علاجش اگر سده در محدب بود منضج مدر بدهند مثل سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول و اگر در جانب مقعر بود و استعمال ادویه منضجه مسهله کنند مثل سکنجبین بزوری و آب رازیانه و کرفس و کاسنی و عنب الثعلب و یا از گرمی هوا می‌باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می‌شود و علاجش جاهای خنک است و اشربه و اغذیه و میوه‌های خنک و یا از ورم مراره می‌باشد و علامت آن تپ با گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم کبد است و یا از ضعف مراره می‌باشد و علاجش مثل علاج ضعف جگر است و یا سده مابین جگر و مراره است و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا است و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب رسیده و تخم کرفس و رازیانه و ریوند چینی و سکنجبین بزوری و بحسب گرمی و سردی مزاج در مرکب و مفرد تصرف نمایند و یا از سده مابین مراره امعا است و علامتش آنکه براز دفعةً سفید گردد و بعسر بیرون آید و ممکن که قولنج تولد کند و علاجش آنچه گفته شد و در گشادن سده این مجری آب مطبوخ کرنب و چغندر که دران فلوس خیارشنبر حل کرده باشند با روغن بادام حقنه کردن بغایت مفید است و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس داخل کرده باشند قوی‌تر باشد و یا از قولنج می‌باشد و علاجش علاج قولنج است **یرقان اسود یا از سده** میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده می‌باشد و علامت این هر دو آنکه یرقان اندک اندک حادث شود و فرق میان هر دو اینکه در ثانی شهوت دفعةً ساقط شود و گرانی و تمدد

صح و علامتش ثقل در موضع جگر ... [illegible]

یرقان اسود یا از سده

از جانب چپ بود علاجش سکنجبین بزوری و اسهال سودا است و یا از بسیاری حرارت جگر و سپرز است
که از خون آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامات سوء مزاج
کبدی و طحالی نیک سیاه بود با سیاهی بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه بی سبب
و خبث نفس و علاجش فصد است و اخراج خون فاسد پس اصلاح و تعدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف جاذبه
و ماسکه طحال است و علامتش کدورت سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا اتفاقی با اسهال
و علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی تیغ زدن است و ضمادهای مقوی مالیدن و دلک و ریاضت
اگر از سکون و بطالت و دعه باشد و یا از بحران محرقه و امراض سوداوی می باشد و علامتش آنکه در آن
امراض حادث می گردد و از حدوث آن خفی حاصل می شود و علاجش مدد کردن بر خروج است و یا از ورم
سپرز می باشد و دوای او ذکر شد **ورم طحال** یعنی آماس سپرز بیشتر سوداوی بود و بعد از آن
دموی و آن بزودی بسوداوی مستحیل میگردد و بلغمی و صفراوی اندک و نادر می باشد بیشتر اورام از زیر
سپرز عارض شود و فرق میان باد و ورم آنست که از دست مالیدن در ورم درد زیاده می گردد و در
باد تسکین می باشد و بود که آواز قراقر مسموع شود و اما دموی علامتش درد در جانب سپرز و حرارت و
تشنگی و تپ گرم و اشتداد تپ و سیاهی قاروره و گاه بود که در موضع سپرز سرخی پیدا شود و علاجش
فصد باسلیق و اسهال بخیارشنبر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و ضمادهای خنک و غذا مار الشعیر
و اشربه که در اورام کبد ذکر شد و اما صفراوی علامتش سوزش مفرط در سپرز و تپ حاد و اشتداد
قی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته و علاجش اسهال اطریق ورم صفراوی جگر است
و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک زردی بدن و سفیدی روی و زبان و تهبج چشم و حوالی
آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بعد از تنقیه بلغم صفت
آن تخم اسفند که آنرا بزر حرمل گویند کوفته با خاکستر چوب انگور بسرکه و روغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند
اما سوداوی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ در شکم و نفس منقطع و سرعت
نبض و شریان که بر سپرز و جانب حلقوم است چنانچه بصر دریافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غلبه
خون بود فصد باسلیق و اسلیم دست چپ است پس از آن سکنجبین بزوری دهند و اسهال مطبوخ
افتیمون ضمادی نافع درین قسم صفت آن اشق بسرکه خیسانیده فودنج و سداب و بیخ سوسن

بجوی کوفته بیخته با سرکه ضماد نمایند و قرص کبیر و ایرسا و سکنجبین بنجد از سرکه کبیر نافع است اگر اشق را
بسرکه طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر یکدرم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازد اگر سبوس گندم با سرکه تند
ضماد نمایند صلابت آنرا دفع کند **ریاح طحال** یا از سردی مزاج سپرز و غلبه سودا در آن میباشد و
علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانکه اگر دست بران فرو برند در وقر و نشیند و قراقر
کنند و چپ نه برآید علاجش ما را الاصول است که در آن تخم فنجکشت داخل کرده باشند و سفوف حرف دادن
و سپرز تشنگی بغایت سفید است و نهادن محجمه آتشی و ضمادهای محلل بکار برند **باب نهم در امراض**
امعاء و **مقعد و اسهال** هر اسهالیکه بود یا از ماکول بود یا از اعضا و یا از هوا نیز میباشد
که در جنوب و بلاد جنوبیه است اسهال میشود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و یا از عضوی غیر
معین یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و مراره و روده اما آنچه از ماکول بود یا از ادویه مسهله
می باشد که قوت او در معده یا روده باند و علاجش خوردن بزرقطونا بریان کرده بروغن گل سرخ چرب
کرده یا رب سیب شیرین بدهند و یا از بسیاری خوردن است که موجب تخمه و هیضه شود و یا چیزی مزلق
مثل آلو یا عدس غذای که خوش طعم شود یا بغیر شهوت خورده شود یا نفاخ بود و تولید ریاح کند
و آن مانع استعمال معده شود بر غذا پس غیر منهضم باند و موجب اسهال گردد علاج این مجموع است
که یکشبانه روز غذا ندهند و بعد از آن غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را بحسب
خصوصیت که مزاجی تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن است و این را **اسهال دفعی**
گویند و سببش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری دعت و سکون و امتلاء
بدن است یا از حبس استفراغ که عادت بوده مثل حبس خون بواسیر و حبس طمث و امثال آن است
و علامتش تقدم اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه بفصد و اسهال است و اگر بدن قوی
باشد بریاضت و حرکت و دلک و حمام معرق و یا از غلبه صفرا بتمام بدن است و علامت و علاجش
در اسهال مراری خواهد آمد و یا بر سبیل بحران میباشد و یا بسبب ذوبان و گداختن اعضا میباشد
و این در عقب حمیات دقیه اکثر عارض می گردد و علامتش التهاب حرارت و عطش لازم و اختلاف
لون و عدم وجود آفتیست در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر **ذوبان** لحم و شحم بود صدید
ملیشا و چرب بود و در آخر مثل لحم متساویة القوام گردد و ذوبان لحم نیز اول صدیدی بود اما چرب

نبود و در آخر متشابه القوام گردد و یا از عضوی غیر معین و این **اسهال مدّی** بود و سببش انفجار
دبیله میباشد در عضوی از اعضای صدر و ریه و علامتش تقدم ورم است در آن عضو و وقوع لرزه
و ناقص قشعریره و علاجش آنست که شیره تخم خیارین با گلاب قند دهند و یا با سکنجبین یا شراب زرشک
بحسب احوال و غذا ماء الشعیر باشد یا جوزه مرغ و دوائی که بعد از پاک شدن قیح دهند گل ارمنی [illegible]
سفید دم الاخوین گل سرخ از هر یک یک دانگ تخم کاسنی دو دانگ کوفته بیخته با [illegible] شراب [illegible]
و موضع را بمقویات ضماد نمایند و در آش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب نبود بنحو حاجت نباشد
و یا غیر مدّی میباشد چنانچه فضله جمع گردد و علامتش آنست که در آن عضو دردی ظاهر شود قبل از اسهال
و بعد اسهال خفتی و راحتی در آن عضو پیدا شود و معرفت نوع خلط به بول و براز و بادوار درد عضو
و اسهال حاصل توان کرد اگر غب بود صفراویست و اگر ربع بود سوداویست و اگر مواظب بود [illegible]
باشد و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد بلکه دایمی باشد و در بعضی اوقات خون
نیز شود از فساد خون است و علاجش تنقیه بدن است از خلط غالب و تعدیل مزاج یا آنچه موافق [illegible]
و تقویت آن عضو که در آن مجتمع می شود بضمادات و آنچه از عضو معین باشد یا از دماغ بود و این را اسهال
دماغی گویند و سببش فرود آمدن نزله بمعده است و فساد غذا و علامتش آنست که در اول روز که از
خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود پس ساکن گردد و با علامات نزله و فساد مزاج [illegible]
و علاجش آنست که بقفا تکیه کنند و بالین پست کنند و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن [illegible]
نشستن بود بیدار گردانند و قی فرمایند و آنچه بقی برنیاید در معده بماند باید که فرود آمده باشد
بچیزی مزلق دفع باید کرد [illegible] بتخم ریحان و فارتنگ یا تخم مرو یا بزرقطونا با شربت انار شیرین [illegible]
یا شراب صندل یا شراب خشخاش و ادویه قابضه که اسهال باز دارد نشاید داد و [illegible] از نزله
نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت **و یا از معده** باشد و این اسهال را معدی گویند و [illegible]
مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار خویش بسبب ملامست سطح معده [illegible]
و علامتش بیرون آمدن طعام است بی تغیری و احساس ثقل و علاجش قی کردن [illegible] و جوارش
عود و جوارش [illegible] و جوارش کندر خوردن و یا از ضعف قوت هاضمه میباشد از سوء مزاج [illegible]
معده [illegible] بود و یا از بسیاری ریاح در معده است و یا از رطوبت لزج که میان طعام و معده حایل [illegible]

گردد و هاضمه از کار خود باز ماند و علامتش ضعف هاضمه و ثقل طعام بر معده و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن این
بوقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و علاجش آنکه سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم
کرده به تبدیل و تعدیل کوشند و بادر اشترک چیزهای نفاخ و کاسرات ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علامتش
غشیان و بسیاری آب دهان و شیرینی دهان و بیرون آمدن رطوبت است برآرند و علاجش قی آوردن
است بآب ترب و شبت و عسل و مداومت بجوارشات مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت دافعه باشد
و این نهایت قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کند چه از ضعف یکبار دفع نتواند کرد و آنچه دفع کند
منهضم بود و علامت ضعف دافعه معده آنست که زیاده از دوازده ساعت در معده نماند و سبب
آن یبوست بود و علاجش بچیزهای مرطب باید کرد و یا از کثرت صفرا بود در معده علامت و علاجش
اسهال مراری است نماید و یا از بلغم شور در معده بود و علامتش شوری دهان است و علاجش قی کردن
و خوردن گلقند مقوی بمصطگی و آشامیدن شراب سفرجل و شراب لیموست و یا از بثور و جوشش و
قرحه است و ریشی در معده و علامتش جوشش دهان و خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در
معده احساس شورش و درد می شود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در برازش صدید و زرد آب رقیق
برآید و علاجش اگر مانعی نبود فصد باسلیق کنند و غذا آش جو بریان کرده و عدس مقشر برنج شسته
با شیره خشخاش دهند و هر روز دو درم بزرقطونا بریان کرده و یکدرم صمغ عربی سوده بروغن گل سرخ
دو درم چرب کرده با شراب صندل بدهند اگر بعد از یکهفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف
حب الرمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن تحمل معده باشد و سببش اخلاط اکال یا خوردن
سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل فلغمونی و حمره و علامتش بیرون آمدن طعام
غیر منهضم است بی سببی از اسباب مذکوره و علاجش آن است که معده را بقابضات قویه ضماد
نمایند و غذا آش جو بریان کرده دهند اگر از حرارت بود و الا شوربای گوشت کبک برنج دهند و گرده
اندکی حسو که از شیره تازه و نان میده خشک کرده رساند اثبات تحمل معده می کند و یا از جگر باشد
و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معدی آنست که در کبدی کیلوسیت و هضم
معده تمام بود و در معده ضرری نبود و اسهال کبدی با تپ و ورم می باشد و سببش انفجار دبیله کبد است
و علامتش تقدم ورم و ناقص شستر بوده است و علاجش آنچه مذکور شد و تقویت جگر باشربه و ضمادها

بریان کرده با شیره تخم خشخاش بریان و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی داده بود ضماد
نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش گلسرخ بزر البنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب
سرشته روغن گل سرخ داخل کرده بر شکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین نیابد قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم
بود علامتش بیرون آمدن بلغم باشد با براز و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شراب حب الآس
با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج با پیه گرده پخته زیره بریان کرده دران انداخته بخورد و کاورس
و نمک گرم کرده بر آن نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و شیافها شیافی نافع درین قسم صفت
آن حضض مکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو کوفته بیخته با آب سرشته شیافها
سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیاف اکثر اقسام زحیر را
نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سرما بمقعد و علاجش علاج
بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم حمام یا خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن بر زمین
صلب این مرض حادث شود زرده تخم مرغ بروغن گلسرخ سرشته گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را
چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر است و از ورم گرده و امعا مستقیم می باشد و علامت
آن ثقل و ضربان دران موضع است علاجش آبزنی نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی
و بنفشه در آب انار جوشانیده در آبزنی کرده دران نشیند شیافی نافع صفت آن گل خطمی و خبازی کوفته
بیخته با آب سرشته شیاف ساخته استعمال کنند فصل در درد رودها که قولنج گویند و این مرض یا از باد است و علامتش
قراقر و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون درد به بیرون آمدن باد است و علاجش آشامیدن ماء الاصول است
و کماد سبوس و نمک و در آب گرم نشستن و یا از صفرا می باشد و علامت خروج صفرا است و تشنگی
و لهیب و سوزش علاجش شراب تمر هندی و اسپغول و تخم کسان الحمل است و یا از سوء مزاج گرم امعا است
و علامتش علامت سوء مزاج گرم است و علاجش آب انار ترش و شیرین است یا اسپغول بگلاب و روغن
گلسرخ بهم زده و یا از بلغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم استعمال مولدات
بلغم است و علاجش تنقیه است بقی و حقنه و خوردن جوارشات و یا از دیدان است و ذکر آن خواهد آمد و سحج
یعنی ریش رودها و این چنین بود که بر هیچ رودها رطوبتی مثل ازار اندر روده باشد یا حدت و مرارت
صفرا و فضول که بران گذرد و با خود ارد پس هر گاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد و سحج رودها از آن

رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط در آن تأثیر کند ریش گرداند و علامتش اسهال با درد روده‌ها است پس اگر
درد زیر ناف و بالای آن بود پیچ در روده‌ها بالاست که امعاء دقاق و امعاء علیا نیز گویند و چون بالا مختلط
بود روا باشد بسبب نزدیکی باعضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر درد زیر ناف بود درد در روده‌های زیرین
است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید و بعد از آن پیه از وی این سلیم‌تر بود و علاجش آنکه شیر
آهن تابیده نمایند که مایعیت آن برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده میدهند با نشا
و پوست خشخاش نرم سوده یکدرم یا ده درم شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعق کنند و قرص
طباشیر و قرص کهربا با شربت مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با شربت مذکوره بدهند
و تخم زوق بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بروغن سرخ چرب کرده دادروده‌ها ساکن گرداند و غذا برنج
با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده برو ریخته بخورد و زرده تخم مرغ
نیم برشت بخورد و اگر ضعف غالب بود کبک و تیهوج یا جوزه مرغ بریان کرده دهند دیدان یعنی کرمها آنچه دراز است
آنرا حیات گویند و تولد آن در امعاء دقاق می باشد و علامتش درد شکم و احساس حرکت آن چیز و وقت گرسنگی
است و غثیان بود و صورت دندان بهم زدن و آب از دهن رفتن و در روز در دهن و بالیا خشکی کردن و بدخویی و
از سخن گفتن خشم گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه صرع عارض گردد و آنچه حب القرع یعنی
کدو دانه مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است و علامتش آنچه بالا است که گذشت و بیرون آمدن
آن و اگر در حمام رود و صبر کند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از آن چیزی خنک بر شکم نهند اگر بالای
ناف جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف است حب القرع است علاجش چهار روز هر روز قدری شیر
دهند و در نماز پیشین نخود آب چرب و بعد از آن روز پنجم صبح قدری چیزی گران از جای بجای نقل کنند
چنانکه نفس تابی شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر با شیرینی مخلوط کرده یکبار بدهند و تا
نماز پیشین هیچ نخورند بعد از آن نخود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف را بیاشامند اندکی کباب یا
اندکی شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن یکبار دوا دهند بهتر
است سفوف دیدان صفت آن سرخس درمنه ترکی قنبیل یا برنگ کابلی مقشر از هر یک یکدرم
ترمس شامی تربد سفید مجوف ترنجبین قسط حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته این مجموع یک خوراک
است و آنچه شبیه بکرمی که در سرگین متولد شود و در امعاء مستقیم بود و علامتش خاریدن مقعد و خروج آن

بابرازاست و علاجش حقنه کردن باب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس و شحم حنظل است و فتیل بروغن
رسته شفتالو و روغن پسته زردآلو چرب کرده صبر قیموطی ریسته انگوری حل کرده بآن آلوده نموده بر دارد
و از شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارد و چون تولد اینها از بلغم است و رطوبات از چیزهای متولد بلغم و رطوبات
اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن هر صبح ناشتا قدری مری تجرع نماید تا منع تولد آنها نماید

بواسیر جمع باسور است و استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی می باشد
و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت ثولول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ باین موضع آید و
بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که منتن بود و علاجش تنقیه دماغ است
و استعمال موم روغن و استنشاق بآب گرم و اگر تحلیل نیابد بشکافند یا ببرند و بمراهم علاج نمایند و آنچه در رحم
بود در امراض رحم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی
پیدا گردد و سه نوع بود ثولولیه که صلب است مشابه ثولول و عنبیه که شبیه دانه انگور بود و توتیه که بشکل توت شامی
بود و هر یک بیرونی و اندرونی می باشد و دامیه می باشد و غیر دامیه علاجش فصد باسلیق است و قی و فصد حجامت ساقین
و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت مجرب نافع
از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و نباله بادنجان پوست بیخ کبر مرمکی صافی شحم حنظل پوست مار اجزا
را برابر مقل ازرق نصف مجموع کوفته بیخته بر آتش گذارند و در مبخر سازند آنرا خشک گرداند دوائی که همین عمل
کند صفت آن سورنجان برگ حنائی نرم کرده بران موضع بریزند همین عمل کند ضمادی که در دبواسیر را تسکین
دهد بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک سه درهم افیون زعفران از هر یک یک درم مقل ازرق دو درم
کوفته بیخته تخم مرغ و پیه مرغ و روغن گل سرخ و مغز ساق گاو و کوه قیر سرشته ضماد کنند و اگر دامیه بود
حالا خون نمی آید و خواهند که بیاید زهره گاو و پیاز طلا کنند و اگر دامیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط
رسد و موجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص کهربا و شراب الجبار و شراب حب الآس و شیاف نجلی صفت
آن کندر گلنار فارسی مازو سنبر سرمه اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب خمیر
شیافها سازند هر یک برابر خسته خرما عمل نمایند و دستکاران باین طریق بریدن علاج آن می کنند لیکن اگر متعدد
باشد تمام را باید برید اگرچه این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست و اما بادبواسیر بادی بود غلیظ و
عسر التحلیل که در دردی مثل درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده بر آید و گاهی بجانب خصیه و قضیب فرود آید

گاهی قبض بود و گاهی تلیین بی سببی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه
واستحاله آن بریاح غلیظه و علاجش تنقیه سودا است و مداومت بدوا که سر است ریاح مثل جوارشات و
امثال آن اما تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر سبب ریاح است که از بواسیر حادث می گردد و انتفاخ
عروق امعا که ذکر شد بسبب اسهال می گردد و علامتش علامات بواسیر و مشتبه می شود بمرور بطن و زلق
امعا و حرق آنست که در انها علامت بواسیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن
تخم خطائی کهربای شمعی گل مختوم از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با ماست چکله بخورند معجون خبث الحدید از
برای اسهال بواسیر نافع است و خوردن حضض هندی و ورق القنب نیز اسهال بواسیر را نافع

نواصیر

است و همچنین هلیله سیاه و روغن گاو بریان کرده نواصیر و آن قرحه بود یا حادث شد در میان مقعد و خصیه

اورام مقعد

و از آن صدید و زرد آب میرود و نافذ می باشد و علاجش آنست که هر روز بفتایند و شیاف غربی در
امراض چشم مذکور شد بگلاب سوده سه چهار قطره در آن چکانند اورام مقعد اماس مقعد یا از خون
و صفرا باشد و علاجش فصد باسلیق و روغن گلسرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن
بروغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن ضماد کردن بخطمی و بنفشه و خبازی و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل

شقاق مقعد

نیابد بگشادن آن و انتظار نضج نباید نمود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا ناصور نشود شقاق مقعد
از حرارت و خشکی میباشد علاجش مرهمی سازند از روغن گلسرخ و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و
موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیلان می کند شادنج و دم الاخوین و شب سوده

حکه مقعد

بر انجا ریزند حکه مقعد خارش مقعد از دیدان خورد می باشد و مذکور شد از اخلاط صفراوی
و شور میباشد و علامتش غلبه این اخلاط است و علاجش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن
مسح مقعد بروغن گلسرخ و سرکه نافع است خروج مقعد یعنی بیرون آمدن آن و این مرض کودکان را
بسیار حادث می شود ذروری نافع از برای خروج مقعد صفت آن برگ مورد مازوی سبز گلسرخ
گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بروغن گلسرخ چرب نموده باشند در انجا پاشند و باز رو
فرستند باب دهم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل

وجع کلیه

وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد است و علامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید
و از موضعی بموضعی منتقل بود و کمی آن در خلا معده و نیکویی هضم علاجش با ماء الاصول است و در آن

بریان کرده باشیره تخم خشخاش بریان و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی ازو دهند و ضمادی
نافع درین قسم صفت آن پوست خشخاش گل سرخ بزرالبنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب
سرشته بروغن گل سرخ و اخلکرده بر شکم نهند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین نیابد قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم
بود علامتش بیرون آمدن بلغم باشد با براز و سایر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شراب حب الآس است
با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج با پیه گرده پخته زیره بریان کرده دران انداخته بخورد و کاورس
و نمک گرم کرده بر اشکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و بر شیاف شیافی نافع درین قسم صفت
آن حضض مکی زعفران کندر صمغ عربی از هریک یک جزو افیون دو جزو کوفته پخته با سرشته شیافها
سازند هریک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیاف اکثر اقسام زحیر را
نافع باشد و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سرما بمقعده و علاجش علاج
بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و بر زمین گرم حمام یا بر خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن بر زمین
صلب این مرض حادث شود زرده تخم مرغ بروغن گل سرخ سرشته گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را
چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد در ضرر است و از ورم گرده و امعا مستقیم میباشد و علامت
آن ثقل و ضربان دران موضع است علاجش آبزنی نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی
و بنفشه در آب انار جوشانیده در آبزنی کرده و این شیاف نافع صفت آن گل خطمی و خبازی کوفته
بیخته با [illegible] سرشته شیاف ساخته استعمال کنند مغص درد روده را گویند و این مرض یا از باد است و علامتش
قراقر و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون درد به بیرون آمدن باد است و علاجش آشامیدن بار الاصول است
و کماد سبوس و نمک و در آب گرم نشستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفرا است و تشنگی
و تلهب و سوزش علاج شراب تمر هندی و اسپغول و تخم لسان الحمل است و یا از سوء مزاج گرم امعا است
و علامتش علامت سوء مزاج گرم است و علاجش آب انار ترش و شیرین است یا اسپغول بگلاب و روغن
گل سرخ [illegible] خورده و یا از بلغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم استعمال مولدات
بلغم است و علاجش تنقیه است بقی و حقنه و خوردن جوارشات و یا از دیدان است و ذکر آن خواهد آمد و زحیر
یعنی ریش روده ها و این چنین بود که بر سطح روده ها رطوبتی مثل ازاری اندر روده باشد با حدت
صفرا و فضول که بران گذرد و بازدارد پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد سطح روده ها ازان

رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط دران تاثیر کند ریش گرداند و علامتش اسهال باد در رودها است پس اگر
درد زیر ناف و بالای آن بود پیچ در رودهای بالا هست که امعاء رقاق و امعاء علیا نیز گویند و چون بار از مختلط
بود روا باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه و آن دل و دماغ و جگر است و اگر درد زیر ناف بود درد در رودهای زیرین
است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند اول خون آید و بعد از ان سر از وی سلیم تر بود و علامتش آنکه شیر را
آهن تاب نمایند که مایت آن برود و قدری صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند
و پوست خشخاش نرم سوده یکدرم یا ده درم شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعوق کنند و قرص
طباشیر و قرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با اشربه مذکوره بدهند
و تخم زوفی بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بروغن سرخ چرب کرده و او رودها ساکن گرداند و غذا برنج
با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده بر وی ریخته بخورد و زرده تخم مرغ
نیمبرشت بخورد و اگر ضعف غالب بود کبک و تیهوج یا جوزه مرغ بریان کرده دهند و بدان یعنی کرمها آنچه دراز است
آنرا حیات گویند و تولد آن در امعاء رقاق می باشد و علامتش درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی
است و غثیان و در صورت دندان بر هم زدن از دهن آب رفتن و در روز دهن و بالیدن خشکی کردن در بدخوئی و
از سخن بخت خشم گرفتن و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه صرع عارض گردد و آنچه حب القرع یعنی
کدو دانه مشهور است تولدش در امعاء غلاظ است و علامتش آنچه بالاست که گذشت و برون آمدن
آن و اگر در حمام رود و صبر کند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند بعد از ان چیزی خشک بر شکم نهند اگر بالای
ناف جمع گردد حیات است و اگر زیر ناف است حب القرع است علاجش چهار روز هر روز قدری شیر
دهند و در نماز پیشین نخود آب چرب و بعد از ان روز پنجم صبح قدری چیزی گران از جای بجای نقل کنند
چنانکه نفس تابی شود بعد از ان از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر یا شیرینی مخلوط کرده بیکبار درکشند و تا
نماز پیشین هیچ نخورند بعد از ان نخود آب خورند اگر غثیان از آنکه سفوف را بیاشامند اندکی کباب یا
اندک شیرینی در دهن اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود و متعاقب آن بیکبار دوا در کشد بهتر
است سفوف دیدان صفت آن ترمس درمنه ترکی قنبیل یا برنگ کابلی مقشر از هر یک یکدرم
ترمس شامی ترید سفید مجوف ترنجبین قسط حب النیل از هر یک نیم درم کوفته بیخته این مجموع یکبار خوراک
است و آنچه شبیه بکرمی که در سر کدو متولد شود و در امعاء مستقیم بود علامتش خاریدن مقعد و خروج آن

بابلوز است و علاجش حقنه کردن باب برگ شفتالو یا شونیز و ترمس شحم حنظل است و فتیل روغن
رسته شفتالو و روغن پسته زرد آلو چرب کرده بستر بقوطاری بسر که انگور ری حل کرده بآن آلوده نمود [illegible]
واز شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بردارد و چون تولد اینها از بلغم است و رطوبات از چیزها تولد بلغم [illegible]
اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن هر صبح ناشتا قدری مری تجرع نماید تا منع تولد آنها نماید

بواسیر جمع باسور است و استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی می باشد
و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت ثؤلول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ باین موضع آید و
بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که منتن بود و علاجش تنقیه دماغ است
و استعمال موم روغن و استنشاق بآب گرم و اگر تحلیل نیابد بشکافند یا ببرند و مراهم علاج نمایند و آنچه در رگ
بود در امراض رحم خواهد آمد و اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سودا وی
پیدا گردد و سه نوع بود ثؤلولیه که صلب سپید مشابه ثؤلول و عنبیه که شبیه دانه انگور بود و توتیه که بشکل توت شامی
بود و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه میباشد و عمیا علاجش فصد باسلیق است و قابض و حجامت ساقین
و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذای صالح تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت بخوری نافع
از برای بواسیر صفت آن برگ مورد و تاله بادنجان پوست بیخ کبر مرکی صافی شحم حنظل پوست انار اجزا
را برابر مقل ازرق نصف مجموع کوفته بیخته بر آتش گذارند و در دو دبخور سازند آنرا خشک گردانند دوائی که همین عمل
کند صفت آن سورنجان ریوند صینی نرم کرده بیران و ضع ریزند همین عمل کند ضمادی که درد بواسیر را تسکین
دهد بابونه اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک سه درم افیون زعفران از هر یک [illegible]
کوفته بزرده تخم مرغ و پیه مرغ و روغن گل سرخ و مغز ساق گاو و کوهان شتر [illegible]
حالا خون نمی آید و خواهند که بیاید زهره گاو و پیاز طلا کنند و اگر دامیه باشد تسبیع آمدن خون [illegible]
رسد و موجب ضعف گردد پس منع کنند لقرص کهربا و شراب انجبار و شراب حب الآس [illegible]
آن کند رگلنار فارسی مازو سپستان صفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته [illegible]
شیافها سازند هر یک برابر خسته خرما عمل نمایند و دستکاران ماهر بطریق بریدن علاج آن می کنند [illegible]
باشند تمام را باید برید و اگر چه این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست و اما بادی بواسیر بادی [illegible]
عسر التحلیل و دردی مثل درد قولنج احداث کند و گاهی بجانب گرده بر آید و گاهی بجانب [illegible]

گاهی قبض بود و گاهی تلیین بی سببی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب ریح بواسیر تحلیل اخلاط سوداویه
و استحاله آن بریاح غلیظه و علاجش تنقیه سودا است و مداومت بدوا و کاسرات ریاح مثل جوارشات و
امثال آن اما تلیین طبیعت و اسهال در بواسیر سببش ریاح است که از بواسیر حادث می گردد و انتفاخ
عروق امعا که ذکر شد بسبب اسهال می گردد و علامتش علامات بواسیر و شنیده می شود بقراقر و در بطن قرقر
امعا و حرق آنست که در انتها علامات بواسیر نیست سفوفی نافع از برای اسهال بواسیر صفت آن
تخم خرفه خشخاش کهربا صمغ عربی گل مختوم از هر یک دو دانگ کوفته بیخته با ماست چکانیده بخورند معجون خبث الحدید از
برای اسهال بواسیر نافع است و خوردن حماض هندی و ورق القنب نیز اسهال بواسیر را نافع
است و همچنین هلیله سیاه و روغن گاو بریان کرده **نواصیر** و آن قرحه بود حادث در میان مقعد و خصیه
و از آن صدید و زرد آب میرود و نافذ می باشد و علاجش آنست که هر روز بفشارند و شیاف اغبر که در
امراض چشم مذکور شد بگلاب سوده سه چهار قطره در آن چکانند **اورام مقعد** اماس مقعد یا از خون
و صفرا باشد و علاجش فصد باسلیق و بروغن گل سرخ و سفیده تخم مرغ ضماد کردن بعد از آن ضماد کردن
بروغن گل و موم و زرده تخم مرغ و بعد از آن ضماد کردن بخطمی و بنفشه و خبازی و بابونه و اگر جمع شود و تحلیل
نیابد بگشادن آن و انتظار نضج نباید نمود بلکه پیش از نضج او را بشگافند تا ناصور نشود **شقاق مقعد**
از حرارت و خشکی میباشد علاجش مرهمی سازند از روغن گل سرخ و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و
موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیلان می کند شادنج و دم الاخوین و نشب سوده
بر آنجا ریزند **حکه مقعد** خارش مقعد از دیدان خرد می باشد و مذکور شد از اخلاط صفراوی
و شور میباشد و علامتش غلبه این اخلاط است و علاجش تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن
مسح مقعد بروغن گل سرخ و سرکه نافع است خروج مقعد یعنی بیرون آمدن آن و این مرض کودکان را
بسیار حادث می شود ذروری نافع از برای خروج مقعد صفت آن برگ مورد مازوی سبز گل سرخ
گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه موضع را بروغن گل سرخ چرب نموده باشند بر آنجا پاشند و باندرون
فرستند

باب دوم در امراض کلیه و مثانه و صفاق و اعضاء تناسل

وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد است و علامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه باید
و از موضعی بموضعی منتقل بود کمی آن در خلا معده و نیکوئی هضم علاجش بادار الاصول است در آن

نواصیر
اورام مقعد
شقاق مقعد
حکه مقعد
وجع کلیه

تخم خربزه و خار خسک و ریواس و پرسیاوشان داخل باشد و در آبزن نشانند که در وی بابونه و شبت
و اکلیل الملک جوشانیده باشند آبشنانند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و کماد از سبوس گندم سرخ
و نمک سازند و یا از ضعف است و سببش یا از سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قاروره
و تشنگی بران دلیل باشد و علاجش اشربه مدره و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود
و اگر سرد بود سفیدی قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علاجش چرب کردن
بروغن بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط مالیدن و این روغنها در موضع کرده و بر اغذیه و اشربه
گرم و معجون باده الکیوه مواظبت نمودن و اگر مادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری کرده علامتش
سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلوا نافع از
برای اینقسم صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید بدستور حلوا
سازند و نان ملیده روغنی و کله پزه و کله گوسفند یکساله نافع است و اما سنگ و قرحه بعد ازین خواهد آمد و در جمیع
اقسام درد گرده آبزن نافع است عسر البول و حصر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول اسباب هر دو یا آماس
مثانه است یا مادی غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج گرم چنانچه در تبهای محرقه واقع
شود یا سوء مزاج سرد و باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ
مثانه یا ضربه که بمثانه رسد تا ورم مجاری مستقیم یا ورم رحم یا اتفاق خشک و رطوبتی لزج یا باد غلیظ
در امعاء مستقیم یا ریشی و بثره در مجری که هرگاه بول با آن برسد درد می کند پس میل مثانه می کند و بعمود
المودی بالا رفتن خصیه و علامت آماس مثانه اگر گرم بود تب محرقه و درد صعب در مثانه و سرخی و انتفاخ
مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان است علاجش آنست که فصد کنند و در آبزن تخم از تخم بنفشه و
خبازی و جو مقشر و گل خطمی در آب جوشانیده نشانند و ضماد تخم از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر
مثانه ضماد نمایند و بعد از تنقیه قیر با ضماد بابونه و تخم کتان و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع ماده
شود و درد زیاده گردد و در انضاج کوشند با ضماد و نشانیدن در آب گرم و چون درد ساکن شود و سستی
پختگی بود جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه ضماد نمایند و دست بمثانه بمالند و چون بکشاید و در بول
مده برآید شیره تخم خیارین با شراب بنفشه یا شراب انار یا قند سفید دهند و چون از مده پاک شود
شراب کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین و نشاسته دهند و اگر آماس سرد بود

علامتش دشواری بول و غایط و گرانی و تخدیر و ضعف در ساقها ظاهر گردد و حابس و رخم و علاج
در آبزن نشانیدن که در ان بابونه و اکلیل الملک و حلبه و برگ کتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل
اینها سازند و علامت باد تمددی ارامی و تقدم چیزهای بادناک است و علاجش بقانون علاج باید
کردن است که ذکر شد علامت بسته شدن ریم و خون بسوق بول مده و خون و لحوق سردی اطراف و
صغر نبض و نفس و عروق سرد است و علاجش در آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سکنجبین عنصلی
نوشانند و قدری پنیر مایه خرگوش در احلیل چکانند و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته
معلوم شد و تدبیر حبس بول در سوء مزاجات در آبزن گرم نشانیدن و بر فوق دست بر زهار مالیدن و
علامت و علاج و سنگ گرده و مثانه خواهد آمد و اگر بزرگ بود بحرکت کردن بجانب راست و چپ که از مجری
دور شود بول بگشاید و اگر خورد باشد در مجری بند شود و در ضربه و سقطه فصد باید کرد و در آبزن که شقشقه
و عنب الثعلب و جو مقشر در ان جوشانیده باشد نشانند و روغن گلسرخ و روغن بنفشه بمالند و علامت و
علاج ورم امعا گذشت و ورم رحم خواهد آمد و ثقل و رطوبت و باد که در قولنج ذکر شد و در آب گرم نشانیدن
در همه انواع نافع است علامت قروح در قطن یعنی موضع استخوانی که بر از بیرون می شود بغیر گرانی
و تمدد و خروج مده و خون و قشور فرده در بول و گاه باشد که مثل گوشت پارها بیرون آید و قروح مثانه
از قروح گرده بان ممتاز شود که قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با آتش بود و قروح
مثانه با عسر بول و بموضع درد نیز توان دانست و علاجش تعدیل اخلاط و ازاله از مراریه و لورقیه سفید
و سییه است و اگر غالب بود بفصد و قی و اسهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیاف
ابیض بروغن بنفشه یا روغن گلسرخ حل کرده در احلیل چکانند و علاج بالا رفتن خصیه در آبزن که
در ان برگ کتان و خطمی جوشانیده باشند نشانند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و لورقیه آن بود
بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علامتش حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات
و ماکولات حاره علاجش آشامیدن شراب بنفشه بتخم سندی تترک کرده و شراب آلو و شراب انار
و لعاب بزرقطونا و امثال آنها قرصی که درین قسم نافع است صفته مغز تخم خیار و بادرنگ مغز تخم
خیار دراز مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا رب السوس مغز تخم خربزه اجزا مساوی
سوده بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند و هر روز دو مثقال آنرا با یکی از اشربه مذکوره

فصل

بنوشند و طلاهای خشک بر موضع جگر بمالند و اگر صفرا غالب بود شیرخشت با آب تمرهندی یا انار ترش
شیرین حل کرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر حرقت بسبب برهنه شدن مجری از رطوبت
که بران مخلوق است باشد سببش یا بسیاری مجامعت است یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور
و علامتش تقدم این احوال است و علاجش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ در احلیل
است و غذا پارچه بره و بزغاله و مرغ فربه و حلیم گندم و اسفناخ و زرده تخم مرغ نیمبرشت و از ریش
مجاری و مثانه و جرب آن می باشد و علامتش نتن بول و خروج مده و چیزها مثل سبوس از قرحه
قشور و لاغری بدن در جرب علاجش چیزهای تر است که در قرحه ذکر شد تقطیر البول یا حدت
بول میباشد که در مجری سوزش کند پس فعلش موکل بود و اجتماع و ثقلش نیز علامتش سوزش و زردی
بول و علامات غلبه صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو است بشیره خشخاش و شیره تخم
خرفه مقشر و شیره تخم خیارین مع غرض از تخم خیارین آنست که بدرقه باشد و ادرار چه ماسکه بول را بار
دادن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکه آن می باشد پس نگاه داشتن تا
جمع گردد قادر نباشد تا ضعف واقعه پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک علامتش خروج بول بود
بی سوزش و سفید و تقدم تدابیر مبرده علاجش خوردن اطریفل کشنیز و جوارش کندر مقوی
بحب الآس است و ثقل کموئی و از اسباب عسر تقطیر نیز میباشد و علامتش عسر با تقطیر است و علاج
علاج عسر است بقانونی که گذشت **سلسل بول** یا از سردی مثانه و استرخای عضله آن می
علامت و علاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط مالیدن یا زیت یا روغن گوسفند که در آن مر یا
مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب می کند و مجاری فراخ می گردد
و مثانه ضعیف می شود و علامتش حرارت مزاج است و اگر بهاضر یافتن قرص نافع
آن طلبا شیر سفید گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر خشخاش کوفته با آب سرشته اقراص سازند
و اگر ربع نخود زعفران اضافه نمایند قوی تر است و در قسمی که از سردی بود برشعثا بغایت مناسب
و مفید بول در فراشش از استرخای عضله بسبب رطوبتی میباشد بر علاج سلسل البول که از سردی بود
نماید و در وقت خواب بدن را از امتلاء طعام و شراب و میوه نگاه دارد و سم میش که آنرا نگ گویند و هم
خر را اگر بسوزند و بعسل مصفی بسرشند یا آب بنوشند بسیار مفید است و داغ کرده و تیار نمایند

است بول الدم انچه خون صرف باشد از گشودن رگی بود در گرده یا مثانه بسیار نیاید و از
گرده بسیار آید و به گشودن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تمدد و کراز قوی می باشد و گاه باشد
که با دار ان بیاید چنانچه از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن حادث شود و چون خون
بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق است الا آنکه از کراز بود و قرص کهربا با شراب حب الاس
در همه اقسام نافع است و یا از ضعف گرده و ضعف جگر میباشد علامتش آنکه بول غسالی بود آنکه
از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت برو غالب بود و انچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت است و یا
از ریش میباشد و علامتش وقوع آن بعد از حدوث قرحه و نتن بول است علاجش علاج قرحه است

حصی الکلی والمثانه سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی
آن خلط غلیظ لزج است و هرگاه ماده را غلظت و لزوجت کمتر بود و اندک اندک منعقد شود و دافعه
آنرا دفع کند تیغار بول ریگ بود علامت سنگ در گرده درد و گرانی پشت و قطن است و چنان نماید
که چیزی ازان آویخته است خاصه که بران تکیه کنند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی شود درد موضع گرده
درد پدید آید و صفای بول از کدورت و رسوب رنگی که سرخی و زردی زند مانند ریگ گرده بود
و گاه بود که در خصیه که در جانب آن گرده بود درد پیدا شود و در پای که ازان جانب بود درد
و خدر می حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق آن بود که درد قولنج
منبسط گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بر یکی لازم بود و بجانب پشت
اندکی مایل باشد و صاحب قولنج بر خلا خفت یابد و صاحب حصاة شدت و علامت سنگ مثانه
درد در زهار است و نواحی آن و گرانی و خاریدن قضیب و انتشار آن و استرخای سبیل ظاهر و رسوب رنگ
خاکستری یا سفید و پیوسته مریض بآن مایل بود که دست بر قضیب مالد و هرگاه بول کند در حال
خواهد که دیگر بار بول کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت می باشد و سنگ گرده خورد
و غیر درشت و سنگ مثانه درد نکند مگر آن وقت که در گذرگاه بول افتد و بول را باز دارد و زنان را
تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه کودکان را بیشتر عارض شود و سنگ کلیه
کهول و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود و سنگ گرده فربهان را و علاجش آنست که بدن را از فضله
آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار و در بعض اوقات تا ماده آن مجتمع نشود و از طعامها

حصی الکلی والمثانه

و غلیظ اجتناب نمایند و تجویز هضم و تلطیف تدبیر و در وقت هیجان درد اگر خون غالب بود فصد کنند و اگر
طبع خشک بود حقنه نمایند و در آبزن نشانند که در آن بابونه و خسک و شبت و خطمی و کرنب و حلبه جوشانیده باشند
نشانند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و پرسیاوشان و خسک سازند و در آبزن ادویه
گرم مدره دهند چون تخم کرفس و فوه و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز و ادویه مدره بارده مثل تخم خیار و خیارین
و خسک و تخم خربزه و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه مدره معتدله چون پرسیاوشان و غیره بحسب حرارت
مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از آبزن بیرون آید روغن شبت یا روغن بنفشه در
مجاری و مواضع بمالند و گویند که از مالیدن نیز سنگ بیرون آید پس اگر حصاة بیرون آید فبها و الا اگر در مجاری
باشد بلعابها حقنه نمایند و محجمه بر موضعی که زیر آن باشد نهند تا بالا کشد و فلوس خیار شنبر با آب
رازیانه و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرد در آب گرم نهند و لعابها و روغنها در وی
چکانند و دست بر آن مالند تا بیرون آید و مثل حجر الیهود باشد که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرد و روغن
عقرب چکانند و خاکستر عقرب دادن عجب اثری دارد بگیرند عقربی که بر آن سفیدی غالب بود
و در ظرف آهنی نهند و سر آن را محکم کنند و بر روی خشت و در تنور تافته که در آن نان پخته باشند نهند
و شش ساعت بگذارند و پس بیرون آورند شربتی یک دانگ و خون تیس با آب کرفس یا آب ترب
دادن فعلی عجیب دارد و این را تیس بدانند گویند خاصیت چهار ساله که در اول رنگ بر آوردن انگور ذبح
کنند و خون اول و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و غبار محفوظ دارند
و یک مثقال آن را بدهند و حب القلب را در تفتیت حصاة تاثیری عجیب است و همچنین نمک و ترب و اگر سنگ مثانه
ریخته نشود و در شکافتن و بیرون آوردن خطر است [illegible] سنگ [illegible]
که بشکافتن بیرون آورده باشند **اورام خصیه و قضیب** یا از خون [illegible]
رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش فصد باسلیق و فصد صافن و استفراغ صفرا [illegible]
است طلا نافع در [illegible] آن آرد جو عنب الثعلب کشنیز ترکاسنی [illegible]
[illegible] و روغن گل سرخ سرشته طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلا [illegible] آن [illegible]
آرد باقلا آرد عدس با آب عنب الثعلب سرشته طلا نمایند طلای مستعمل در انتها [illegible] آن [illegible]
[illegible] تخم کتان بابونه اکلیل الملک [illegible] با آب عنب الثعلب و روغن گل [illegible]

دلالت نماید و یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک است و علاجش قی با سکنجبین و
شبت و عسل و ضماد اکلیل الملک و بابونه و حلبه و بزرکتان است و یا از سودا بود و علامتش صلابت
و کمودت است و علاجش تنقیه سودا است و اگر با آن غلبه خون بود فصد اسلیم بکنند و مطبوخ افتیمون
دهند و ضماد بابونه و اکلیل الملک و بزرکتان و حلبه و مقل ازرق و مغز ساق گاو کنند **فتق و قیله**
هرگاه که غشاء صفاق یعنی پوست اندرونی شکم از آن دو مجری که در ارتبین است یکی گشاده شود
بسبب رطوبتی مرخی یا حمل بار گران یا رفع صوت یا از جای جستن یا باد غلیظ یا ضربه و از این گشادگی
اگر ثرب یا حجاب یا روده با آن فرود آید و بکیس انثیین برسد اگر امعا فرود آمده آنرا قیلة الامعاء گویند
و اگر ریح فرود آمده آنرا قیلة الریح گویند و اگر آب فرود آمده آنرا قیلة الماء گویند و قیله را فتق نیز گویند و
بسا باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در آنجا غلیظ‌تر شود آنرا قیلة لحمی گویند و علاج این قسم علاج ورم
صلب باشد و اگر گشادگی چنین بود که بکیس انثیین تواند رسید لیکن در گوشه ران بماند آنرا فتق
الانثیین گویند و اگر غشاء رحم کور سوراخ شود در برابر ناف یا زیرتر یا بالاتر و چیزی از آن بیرون آید
آنرا فتق مراق البطن گویند و فتق از سمن زنان را نیز عارض می‌شود و علاج در صبیان درست شدن
فتق و شق ممکن است اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات قوی و رفع صوت
و مجامعت خاصه بر امتلاء از طعامها غلیظ و میوه و خمر و هرگاه چیزی بکیس فرود آید در آب گرم
نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گل سرخ و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود رود و بعد
آنرا بسته دارند و ضماد از این ادویه کنند برگ مورد گلنار فارسی مازو سبز صبر سقوطری مر مکی
کندر جوز السرو زفت رومی مقل ازرق اهل سریشم ماهی و در قیلة ریحی جندبیدستر و فربیون
در روغن همچنین حل کرده در احلیل چکانند و در قیلة الماء آب کم خورند و ضماد از این ادویه کنند حلبه
سرگین گاو و بشکل گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود بزل باید کرد بمبضع و در سه چهار
روز آب آنرا بیرون آورند تا غشی حادث نگردد و قوت بحال باشد پس موضع بزل را داغ کنند

نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت می‌باشد یا بسبب انتشار آلت و ضعف شهوت
از ضعف بدن می‌باشد و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت خون است و علاجش تدبیر
بدن است بتدبیر ناقهان چون غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع مدتی و یا از

از قلت منی می‌باشد و علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن آنست و سبب قلت منی خشکی آلات منی
می‌باشد و علامت غلظت انتفاع بحمام مرطب و دخول در آب فاتر و چیزهای تر افزاینده آنست و علاجش
ترتیب بدن آنست با غذیه و اشربه و فواکه رطبه و یا از برودت آلات منی می‌باشد و دشواری بیرون آمدن
منی و باقی علامات برودت است و علاجش تسخین بچیزهای گرم و معاجین حاره است مثل مادة الحیوة
و معجون شفا صفت آن زنجبیل یک جزو دارچینی ده جزو جوز ماثل سه جزو کوفته بیخته بعسل معجون کنند
شربتی یک نخود و معجون حافظ الباه صفت آن فلفل سیاه دارچینی بادیان جوزبوا مشک مصطکی خولنجان
جوز ماثل اجزا مساوی کوفته بیخته بعسل معجون کنند شربتی بمقدار یک نخود و یا از حرارت می‌باشد و علامت
غلظت منی و بسهولت بیرون آمدن و احساس بحرارت و سوزش در آن وقت و انتفاع به مبردات است
و علاجش بمبردات مثل شیره تخم خرفه و شیر و دوغ گاو است و یا از رطوبت می‌باشد و علامتش رقت
منی و ضرر یافتن از تری آنست و علاجش بمعاجین دافع رطوبت است و یا از ترک مجامعت و یا از آنجا
و فراموشی نفس آنست و قلت اهتمام بتولید منی علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باهیه است
و نظر کردن به سفاد حیوانات و استماع حکایات و احادیث درین باب و یا از فکری و تصوری
می‌باشد مثل زهد و تعشق یا تنفری از آن امر بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در آن وقت ضعفی طاری شود
یا آنکه کسی او را سحر کرده و بسته باشد علاجش رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف
دل و دماغ و معده و جگر و گرده است بدلیل و علامات ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نمایند
و یا استرخاء آلت و ضعف بدن آنست و علامت و علاجش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت است در
تضعف و ضمور پیدا می‌شود علاجش پیوسته مالیدن و در سیر و آب گرم نهادن آنست و یا از قلت نفخ در
اسافل بدن می‌باشد و علاجش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و نخود آب و یا از سرد
اعصاب قضیب است علامتش بسیاری رقت منی است و سهولت خروج آن و فی انتشار و ضعف
حس و حرکت و ضمور و لاغری وی یعنی آلت علاجش اگر مزمن باشد معالجه فالج کنند و تقویت
عزل و شادی و بوهای خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمام است اغذیه باهیه قلیه مازمغز
کلیه و قلیه گنجشک و شیر و گوشت بزغاله مرغ فربه و هریسه و شیر برنج و مضیره نیم برشت و ماهی بریان
نخود و اکه مغز و رین خیار و شفتالو و کدو و فواکه مثل مرودین انگور خرما مغز پسته مغز گردگان و آنچه ادویه

یا بسفنقور خصیة الثعلب بپیر مایه شتر قضیب گاو خشک کرده بسوهان سوده شقاقل خولنجان بهمنین تودری
زرنباد سورنجان دارچینی بسباسه حبة الخضرا کنجد بزرکتان و از ترشیها اجتناب نماید **سرعت**
انزال از حدت می باشد علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت انزال است و زیادتی
آن بچیزهای گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است به
سبب برودت و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای
سرد و تر است و علاجش استفراغ بدن از رطوبت باسهال و قی و مالیدن روغن قسط بر عانه
و خصیه است و یا از ضعف اعضاء رئیسه است و معده و گرده و این با نقصان باه و قلت رغبت
میباشد و علاجش تقویت آن اعضا است و یا از صغر اوعیه منی و سعت مجاری آن میباشد
و فی الجمله بچیزهای قابض کمتر شود **باب یازدهم در امراض ثدی** **اورام ثدی**
در پستان ورم حادث می شود چنانچه در سایر اعضا چنانچه درین مبحث ذکر می شود اما ورمی که از تجبن
لبن و بستن شیر در آن حادث شود مخصوص بآن است علامتش انتفاخ و صلابت و درد و سرخی بول است
علاجش آنست که خرفه تر را کوفته بسرکه که حدت آنرا با شکسته باشند سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر
نافع آرد جو یا باقلا آب گشنیز تازه برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از تسکین حرارت محللات مثل
خطمی و بابونه و اکلیل الملک با آب گرم سرشته ضماد نمایند و اگر بسبب ضربه و سقطه ورمی در آن پیدا
شود صبر و ماش را کوفته با آب برگ مورد و آب برگ سبز در سرشته طلا نمایند **قلت اللبن**
نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب بسیاری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج
در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر متولد شود و علامتش
تقدم این اسباب است و علاجش منع آن و استعمال اغذیه و اشربه محموده که خون از آنها بسیار
تولد کند و یا از کمی خون میباشد بغلبه یکی از اخلاط ثلثه و علامت صفرا زردی شیر و رقت و حدت
و علامت بلغم شدت بیاض و مائیت و میل بحموضت در بوی و طعم و علامت سودا غلظت
و قلت شیر است و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه بضد آنست **باب دوازدهم**
در امراض رحم **اورام رحم** حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس طمث یا سقوط
جنین یا عسر ولادت یا کثرت جماع علامات ورم گرم تب بود و درد و سنگی در میان ناف و عانه

و آنموضع را تنبه گویند و در پیرایه آن از پشت قطن گویند و عسر البول و بیرازد و تواتر نبض و نفس [illegible]
فصد باسلیق یا صافن است و اگر قوة قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن فرمهادی
نافع صفت آن آرد جو آرد باقلا گل بنفشه خطمی سوده با آب گشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب
خرفه تر سرشته ضماد نمایند حقنه رحم بلعاب بهدانه و روغن بادام سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه و امثال
آن و بعد از آن در آبزن که در آن بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند نشانند و اگر
تحلیل نیابد و جمع شود منضجات مثل برگ کتان و خبازی و حلبه ضماد کنند و چون منفجر شود و شیر [illegible]
حقنه نمایند و شراب انار شیرین و شیره تخم خیارین دهند و مرهم اسفیداج بروغن گل سرخ [illegible]
کرده در قبل حقنه نمایند و بعد از تنقیه اگر مندمل نشود گل ارمنی و دم الاخوین و انزروت [illegible]
گل سرخ حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد و [illegible]
است و علاج آن قی کردن و مسهل بلغم دادن و ضماد مسهل [illegible] گشنیز تازه و [illegible]
بابونه ضماد کنند ضمادی که ورم از ابتدا گذشته بود برگ کتان حلبه تخم [illegible] اکلیل الملک بابونه [illegible]
ضماد نمایند علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و [illegible]
است و گاه باشد که شکل [illegible] مستسقی شود علاج آن تنقیه از اخلاط غلیظه و [illegible]
و روغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه [illegible] کردن [illegible] و مرهم [illegible]
داخل و خارج بکار بردن [illegible] از [illegible] و خبازی و حلبه بابونه [illegible] ضماد [illegible]
سوسن سفید بکار دارند [illegible] سیلان [illegible] یا از امتلاء یا از [illegible] و [illegible]
آنرا النزف [illegible] است و علامتش [illegible] با وجود سیلان [illegible] و عدم [illegible]
در رنگ و [illegible] و تغیر رنگ پیدا شود حبس آن جایز نباشد و چون با [illegible] فصد [illegible]
باید کرد تا ماده از آنجانب برگردد اما قوت [illegible] قوت و امتلاء باید گرفت [illegible]
معلوم می گردد و با طبیعت [illegible] باشد در مثل این محل [illegible] فصد [illegible] نمایند و [illegible]
نوشند و اقراص کهربا با شراب [illegible] الاس دهند و [illegible] که صفت آن [illegible]
احتمال نمایند و [illegible] علامتش [illegible] و [illegible] و
[illegible] و سوزش [illegible] سیلان [illegible]

بست مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و آشامیدن قرص کهربا یا زرشک
در بدو شیرین و شراب ریباس و اگر بر صباح دو دانگ بزر البنج سفید کوفته با قند بدهند نیکو
بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته
با آن ضم کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از خارقوت ماسکه افواه عروق را با غلبه سودا نیز که بود
تنقیح آن کرده میباشد علامات معلوم نمایند و اگر قدری پنبه در روز و شب تر دارند و در سایه
خشک گردانند رنگ خلط غالب معلوم گردد علاجش بعد از تنقیه بر جالبات مذکوره مداومت نمایند و یا
از بواسیر رحم می باشد و علامات و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب
مشیمه و جنین مرده یا انصباب خلط حاد مراری باکال کی ورم میباشد و علاج انفجار مذکور شد و آنچه
اسباب باقی بود قرحه از کندر و دم الاخوین و انزروت و مر مکی و قشر کانی و پوست انار سوخته
استعمال نمایند و اگر در بود که قرحه باقی نیست همین ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه
نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس یا شراب انجبار دهند و اطلیه قابضه بر قطن و عانه و
پشته در همه انواع لازم دارند احتباس حیض یا از کمی خون میباشد علامتش لاغری بدن و زردی
رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض و استفراغ و تعب و ریاضت علاجش دعه و سکون
و غذا های موافق و خواب و راحت است و یا از غلظت خون میباشد بسبب سردی از اخلاط بلغم یا سودا
با خون علامات سردی یا بلغم یا سودا بر آن دلالت می کند علاجش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط
ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون و رازیانه و فوتنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوز بوا کوفته
بعسل بوزن ادویه سرشته معجون سازند شربتی دو درم شیافی که حیض را بگشاید صفت آن
ابهل و سداب از هر یک پنج و مویز دو درم و جمله را کوفته بزهره گاو سرشته شیافها سازند و چند بار بردارند
حیض بسته را بگشاید شیاف دیگر که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی عاقرقرحا فوتنج و الغنج
سداب فرفیون اجزا مساوی کوفته بقند سفید سرشته شیاف سازند و بردارند و یا از خشکی می باشد
علامتش خشکی دماغ و لاغری بدن است علاجش مداومت بر اشربه و اغذیه و حمامهای رطوبت ده
افزا است و روغن بنفشه و کدو و پیه بط مالیدن و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمول نمودن اختناق
رحم این مرض شبیه بصرع بود و بنوبت دو در آید و فرق آن با سکته گذشت آن مرض چون

به هوش آید از آنچه بر وی وارد شده حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهن چنان نماید که در صرع آید
سبب آن یا احتباس طمث بود هرگاه بطول انجامد یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی علاجش یا در وقت
نوبت علاج غشی بود غیر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن برحم مناسب بود و ادویه
گرم که در آن مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از نوبت اگر از احتباس طمث بود بمعالجه
از آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود به حبوب و ایارجات تنقیه نمایند و در ترویج اگر [illegible]
بیشتر باشد تاخیر نکنند **عسر الولادت** یعنی دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آن [illegible]
و خارجی نشانند تا آفت و شوربای چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل از آن حقنه نمایند یا
حقنه کنند و چهار مثقال پوست خیارشنبر را نیم کوفته در نیم من چهار سیر آب بجوشانند تا به [illegible]
و به قند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن و دهن تنگی گرفتن بچه و مشیمه را بیاورد و هرگاه درد زاد تا
چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن باید کرد ضمادی که در این وقت مفید است تخم [illegible]
سداب برابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند و گاه باشد که بدست کاری [illegible]
افتد و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت درد در زهار و قطن پدید آید وضع به سهولت خواهد بود و اگر [illegible]
در پشت بود تعسر بود پس در تسهیل آن اجتهاد باید نمود و بی تاخیر **باب سیزدهم در اوجاع**
ظهر و مفاصل اوجاع ظهر و خاصره درد پشت یا از سردی بود و [illegible]
معلوم و علاجش نمایند با سهال و معجون سورنجان و حب سورنجان نمایند و روغن قسط بمالند و [illegible]
مواظبت دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت است علاجش راحت و ترک مجامعت است و استعمال [illegible]
غیر محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه ممزوج نموده بمالند و یا از ضعف گرده است بعلاج آن [illegible]
و یا از امتلاء رگ بزرگ است که بر صلب است می باشد علامتش ضربان و حرارت است و یا از امتلاء [illegible]
غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت است اما خاصره یعنی تهیگاه درد آن [illegible]
بود و اگر از آن بلغمی و ریحی بود و احتمال اشیافات مسخنه نهایت در آن موثر است **اوجاع مفاصل**
بطریق عموم اوجاع در مفاصل درد و ورم بود که در بندگاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدم بود
مثل کعب و اصابع **نقرس** گویند و بیشتر در ابهام می باشد و اگر از مفاصل ورک بود و تجاوز نکند
از موضع آن **وجع ورک** خوانند اگر تجاوز کند و اگر از جانب وحشی بود و امتداد یابد تا زانو

نقرس

یا آنکه بسبب کثرت و قلت ماده و مدت **عرق النسا** نامند و از خواص این اورام است که بپنجه نشود مثل
اورام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا
سودا و یا مرکب از اینها می باشد و نقرس از بلغم و سودا بی امتزاج صفرا که بدرقه آن بود نادر است و از این سبب
کودکان و خصیان و زنانی که حیض ایشان منقطع نشده باشد حادث نمی شود زیرا که ماده صفرا در ایشان
کم باشد و جماع قوی تر اسباب این مرض است خاصه بر امتلا نقرس و وجع الورک و عرق النسا اما نقرس یا دموی
است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی عظم انتفاخ است و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر
علامات غلبه خون علاجش فصد است و اسهال مطبوخ هلیله زرد مقوی سورنجان و در ابتدا ضماد کردن
بارنج [illegible] ضماد و [illegible] صندل سرخ صندل سفید گل سرخ کشنیز تازه خرفه تر کاسنی تازه طحلب اگر درد غلبه
داشته باشد مثل بزرالبنج و پوست خشخاش و افیون یعنی مخدرات در طلا داخل نمایند و اگر درد آرام گیرد
گل بنفشه گل خطمی و خبازی و در آخر اخلاط اکلیل الملک و بابونه ضماد نمایند و در جمیع اقسام و جمیع مفاصل [illegible]
[illegible] و مسهلات سورنجان داخل باید کرد که تریاق مفاصل است علامت **صفراوی** انتفاخ
قلیل و زردی رنگ و شدت درد و حرارت است و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در بدن [illegible]
باشد فصد [illegible] مطبوخ هلیله زرد و حب سورنجان تنقیه نمایند و غذا و شراب هر روز [illegible] که در اورام صفراوی
دانسته شد [illegible] ضماد نافع در این قسم آرد جو [illegible] کشنیز تازه کاسنی تر خرفه تر طحلب ضماد کنند و در این
قسم [illegible] علامت بلغمی سفیدی رنگ [illegible] و عدم حرارت [illegible] تدبیر [illegible] مولد بلغم علاج
قی است بعد [illegible] و اسهال بحب سورنجان و [illegible] که ماده را [illegible]
یا [illegible] اکلیل الملک بابونه ضماد [illegible] که محلل است [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] علامت **سوداوی** قلت ورم و درد و کثرت [illegible]
و [illegible] کدورت و باقی علامات سودا است علاجش استفراغ سودا است [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] بعد از نضج ماده و استعمال ادویه محلله و ضمادهای گرم [illegible]
و اختلاف انتفاعات می باشد چنانچه گاهی از اشیاء حاره و گاهی از اشیاء بارده انتفاع یابد علاج
مرکب از علاج مفردات [illegible] ترکیب ماده باید کرد **وجع الورک** [illegible]
[illegible] علامات ورم بر آن [illegible] ظاهر نمی گردد و در بعض اوقات علاج آن [illegible]

و این آنست که رادع در ابتدا ضرر میرساند زیرا که ماده عمیق بود و رادع بموجب حبس و عسر تحلل شود و مفصل را بر خلع مهیا می گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خبازی در ابتدا موافق بود مگر آنکه ماده بسیار رقیق بود و اگر خواهند که استفراغ کنند در دموی فصد باسلیق کنند از جانب درد و اگر بلغمی بود نقی و حقنها و شیافها و گرسنگی تدبیر نمایند و روغن قسط بمالند و ضمادهای قوی التحلیل مثل جندبیدستر و عاقرقرحا و خردل و سورنجان ضماد نمایند بعد از ان ضمادهای که بیشتر مذکور شد بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد بقانونی که در کتب عمل مذکور است نه بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد

اما **عرق النسا** گاه باشد که پای را لاغری می کند و عرج حادث می شود و آزار وجع بر مفاصل عرق النسا و نقرس در معرض نکس و باز گشت زیاده است و اضافت عرق النسا و جع الورک مثل اضافت نقرس و علاجش مثل علاج آن الا در انچه استثنا کرده شد اگر در قسم دموی عرق النسا و نقرس اگر فصد باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب ایسر نادر واقع می شود و در کتب هر جا تخصیص بجانب وحشی اکثریت است

باب چهاردهم در حمیات و روزهای بحران

حمی یعنی تب حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و توسط خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود اشتعالی که بافعال ضرر رساند و اقسام حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد پس گرمی آن بدل رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه با عضا اصلیه تخصیص داشته تاثیری کند پس بارواح و اخلاط و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گرداند پس ارواح و اعضا و این جنس بسیار بود و بسبب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط یا خارج عروق است و یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت نمی باشد الا خون که گرمی آن بغلیان نیز بی عفونت می دارد و بعضی حمی دموی را منحصر بغلیانی دانسته اند

حمی یوم حدوث این تب یا از اسباب بادیه بدنیه است یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و فزع مفرط و بیخوابی و خواب بسیار و درد و گرسنگی و تشنگی و تخمه و فساد و هضم طعام در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال بآب سرد و چیزهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش عدم تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر بانفصال قشعریره ابتدا کند و حرارت

آن مثل حرارتی باشد که از حمام حادث می‌شود و بعد قی اندک مفارقت کند و اکثر زمان بقای آن
بقول اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته‌اند و این قولی بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در کتب مطوله
مسطور است و علی الاجمال مقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشاهده در تمدیه و تسلی در غضبیه و تخفیف
و استهانت مفرح در فرحیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی و اسهال در تخمیه و امتلائیه و تفتیح مسامات
بآب گرم در استحصافیه و این آنست که از اغتسال بآب سرد حادث می‌شود و در همه اصناف حمی یوم الا التخمیه
غذا بگیرند و اغذیه لطیف صالح الکیموس دهند تخصیص در عطشی و غمی و همی و جوعی و آنکسانی که در ابدان ایشان
مراره بسیار بود چه توسع در غذا ایشان جماعت مطلوب بود **حمی دق** از اسباب سابقه میباشد
مثل تبهاء محرقه هرگاه مدتی بکشد و حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضاء اصلیه تأثیر کند و مثل ورم
گرم در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تأثیر کند و از اسباب بادیه می‌باشد مثل هم و غم و غضب و تعب و
جزع و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم مجرد مزاج‌ها و نزلات حاره صفراویه که دایم از سر بسینه انصباب
نماید خصوصا در هوا گرم علامتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف است و هرگاه دست بروی نهند حرارت
اندکی نماید و هر چند دست نگاه دارند قوی‌تر گردد و مواضع عروق و شرائین گرم‌تر بود و هرگاه طعام خورد تب زیاده
و نبض قوی‌تر و اندکی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد برین تب و این تب بر صاحبش نیک محسوس نشود زیرا که
همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن دو
جنس رطوبت است و آن اخلاط اربعه اند یکی را رطوبت اولیه اصلی که اتصال اعضا بآن میباشد و دوم را رطوبت
ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچه محصور میباشد در عروق که غذا با عضا میرساند و آنرا رطوبت عروقی
گویند دوم آنچه بر افواه عروق ساقیه منصوبه است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سیوم رطوبتی است
که بر اعضاء پراگنده شده باشد و مثل شبنم بر آنها چسپیده باشد آنرا رطوبتی طلی گویند چهارم رطوبتی است
که قریب الانعقاد رسیده باشد و این را رطوبت قریبة العهد بالانعقاد گویند پس چون حرارت افناء رطوبت
افواه عروقی کند و شروع نماید در افناء رطوبتی طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افناء رطوبت طلی کند و
شروع بافناء رطوبت قریبة العهد بالانعقاد کند مسمی بذبول گردد و مریض که بانتهاء این مرتبه رسد کم خلاص
یابد و چون این قسم را نیز فانی کند و شروع بافناء رطوبت اصلی کند باسم مفتت تسمیه یابد و هر سه را حمی دق
گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد و علاجش آسان و آنچه در مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن بود

متفرقش آسان و علاجش مشکل باشد و مرتبه سیوم علاجش نباشد علاج مرتبه اول تبرید و ترطیب بأغذیه و اشربه
بارده مرطبه چون ماء الشعیر است و مرغ جوجه و گوشت بزغاله خصوص بچه بزغاله و شراب عناب و شراب نیلوفر و
شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق گاوزبان با شکر و شیره تخم خیارین و کدو و سندوانه و شفتالو و
وزرد آلو و سندوانچه در مرتبه دوم بود یا نزدیک بآن محتاج بعلاج قوی تر باشد پس در ربع آخر شب شیره تخم خرفه مقشر
بعرق گاوزبان گرفته یا یکی از اشربه مذکوره یا با قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یک شعیر کافور قیصوری
داخل کرده بدهند و در وقت طلوع آفتاب پنج سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید بدهند و بعد از سه ساعت در
آبزن نشانند که در آن کدو تازه و جو مقشر نیم کوفته و برگ کاسنی و برگ خرفه تازه جوشانیده باشند و باید که
آب بغایت ملائم و معتدل بود چنانچه مودی بعرق شود و احداث حرارت کند و اگر نه آن بودی که بدن
ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بودی که آبزن در زمستان کمتر باشد و احتیاط تمام بجا
آورند که زکام نشود و بعد از لحظه که برون آید روغن بنفشه و روغن کدو بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا
دهند ماء الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی که در آب جوش یافته داشته باشد و بزغاله و بره و یا آش ماش یا رشته
و اسفاناخ که در آن پخته باشند بدهند و بحسب قوت هاضمه و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از
اشربه شیرین انچه مذکور شد که بر تقدیری توان داد که صفرا مستحیل نگردد و الا از انجمله غیر شراب نیلوفر
نتوان داد پس سکنجبین و شراب حماض و نارنج و لیمو و انار و زرشک و امثال اینها چنانکه بسیار ترش نباشد
بالعابها و شیرهای بزور بارده دهند و احتیاط باید کرد که اگر از حمیات عفنه که بعد ازین ذکر خواهد شد چیزی
همراه بیابند شیر دادن نهایت مفید است و بهترین شیرها شیر آدمی است پس شیر خر پس شیر بز در
همان دم که دوشیده باشند و در شیر خر شرایط نگاه باید داشت اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر
آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف آن جو و کاه و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ
و خیار یا درنگ بود و سر بامداد که خواهند دوشند نزدیک به بیمار آورند چه اگر دور باشند متغیر گردد و قدری
پاکیزه اندر ظرفی که پر آب گرم باشد نهند و شیر در آن قدح دوشند و بدهند و شرط مقدار چنان است
که روز اول نیم سکرچه بدهند هر روز نیم نیم سکرچه زیاده کنند تا روز هفتم سه سکرچه و نیم شود و بعد از آن هر روز
نیم سکرچه کم کنند و سکرچه مطابق بسنگ هرات چهار سیر و ربع یکسیر بود و در هر روز که شیر داده باشند
بعد از یکساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده و بنظم میل کرده فاسد نشده و اگر ضعیف تر

شده باشد شیر فاسد شده دیگر نباید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خواهند داد در آن روز از ترشی
و ماهی اجتناب نمایند و مسکن در موضع اصطلاح خ را ریاحین و فواکه خوشبو معطر گردانند و لباسهای
کتان بگلاب و صندل مطیب سازند و آواو در نزدیک آب روان اختیار کنند و در تابستان در غایت گرمی
روز جامه کتان بگلاب و صندل و آب کشنیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اندازند و چون
گرم گردد تازه گردانند سه چهار بار در روزی کفایت بود و زیاده نکنند **دق شیخوخت** آنرا دق هرم نیز
گویند هرچند از قبیل حمیات نیست اما بعادت با یراد آن در ذیل دق جریان یافته استیلاء رسوبیت بود بر
مزاج بی تب و حرارت سببش استیلای برودت یا ضعف بدنست که غاذیه از فعل خود باز ماند چنانچه
در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلاء حرارت است که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد و اجساد حرارت
غریزی و این بسبب سردی و خشکی عارض شده باشد با فراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات علامتش
ذبول و خشکی و لاغری مثل حال مشایخ بی اشتعال و التهاب گاه بود که در لمس سردی محسوس گردد و
نبض صغیر و بطی و متفاوت بود اما در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مائی بود و
علاجش ترطیب و تسخین باشد **حمی دموی** آنرا حمی مطبقه گویند از غلیان خون بی عفونت
میباشد و این قسم را سونوخس خوانند علامت سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی
و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت وی و قشعریره و ناقص ابتدا کردن است و دادن ماء الشعیر
که با عدس و تمر هندی پخته باشند و یا ریباس و از اشربه شراب عناب و شراب آلو و شراب زرشک و
شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب انار ترش و شراب انارین و یا از عفونت خون است و علامات
علامات سونوخس است با زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی این قسم را مطبقه
خوانند و حمی دمویه عفونیه سه صفت بود متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن پذیرد زیاده از آنچه تحلیل رود
متساویه یعنی متعفن مساوی تحلل بود و متناقصه یعنی متعفن کمتر از تحلل بود و علاجش علاج سونوخس
است اما دموی خارج عروق حمیاتی بود که حادث گردد از اورام اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات
نفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آنها مذکور شد **حمی صفراوی** اگر صفرا خالص در خارج عروق
متعفن شده باشد **غب خالص** نامند علامتش آنست که یکروز بود و یکروز نبود و با قشعریره
و قشعریره یعنی در لرزه شبیه باشد که سوزن در بدن میزنند و قلب زبان ناقص و زود گرم شدن

وتشنگی وخشکی وتلخی دهان واضطراب وقلق وقی مراری وباقی علامات صفراوی علامات جوشش آنست که تا روز
سیوم شیره تخم کدو دهند با لعاب بزرقطونا وشراب نیلوفر وروز چهارم بعوض شیره تخم کدو شیره تخم
کاهو وشیره تخم خیارین وروز پنجم که روز نوبت است مسکن باید داد یعنی بجای شیره تخم خیارین شیره تخم
کاهو شیره تخم کدو وشیره تخم هندوانه دهند واگر بعوض شراب نیلوفر سکنجبین شکری دهند مناسب است
وروز ششم که روز سکون است فی الجمله تحریک مناسب است وبعوض تخم کدو وتخم هندوانه شیره تخم کاسنی
وشیره تخم خیارین ودرین روز مسهل نباید داد که خطر است وروز هفتم که روز نوبت واول بحران است
بجای تخم کاسنی وتخم خیارین شیره تخم کدو وشیره تخم هندوانه باید داد ودرین روز هیچ تحریک
خوب نیست وروز هشتم مسهل از فلوس خیار شنبر وترنجبین وشیرخشت وخمیره بنفشه یا گلقند شکری
یا عرق کاسنی وعرق نیلوفر وآب تمر هندی دهند وروز نهم شیره تخم کاسنی وشیره تخم کدو ولعاب
بزرقطونا وشربت نیلوفر وعرق بید مشک دهند وسکنجبین ندهند که بعد از مسهل در دادن سکنجبین خوف ضرر
صحیح است وروز دهم باز مسهل روز هشتم دهند وروز یازدهم که روز انذار وروز نوبت است باعتبار روز
انذار که فی الجمله حرکتی در مواد از برای استعداد رفع شدن در روز بحران ضرور است شیره تخم خیارین
دهند وباعتبار آنکه تسکین ضرور است شیره تخم کدو باید داد با لعاب اسپغول از برای تسکین حرارت مسهل
واخراج بقیه مسهل که اگر چیزی باقیمانده باشد باز لایق دفع شود با شراب انار شیرین یا شراب نیلوفر
وعرق کاسنی وعرق بید مشک واگر بقیه از تپ باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند
وروز سیزدهم اگرچه روز نوبت است ودر روز نوبت بقانون مقرری تسکین ضرور است لیکن تنقیه شده
است از تحریک ضروری متصور نیست واز برای استعداد روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تپ است
فی الجمله تحریک ضرور است شیره تخم کاسنی وشیره تخم خیارین با لعاب واشربه مذکوره دهند و
روز چهاردهم که روز بحران است استعمال محرک هیچ جایز نیست شیره تخم هندوانه با لعاب بزرقطونا
وشراب نیلوفر وعرق بید مشک دهند وروز پانزدهم باعتبار آنکه روز نوبت است مسکن باید داد شیره
تخم کدو دهند وباعتبار آنکه روز بعد بحران است واعانت بر رفع بقیه آنچه طبیعت آنرا در بحران بر آورده
وقادر بر رفع نشده باشد محرکی باید پس شیره تخم خیارین داخل باشد با لعاب بزرقطونا وسکنجبین
شکری واگر تا پانزدهم حمی زایل نشده باشد در شانزدهم نیز مسهل دهند وبعد از شانزدهم چهار...

مرکب دارد و علاج حمیات مرکبه صفراویه علاج باید کرد که در میان غب خالص اگر آب بسیار خورده باشد
قی میتوان کرد و اگر در روزهای نوبت خود می آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احتباس ثقل و امتلا شود با
مبردات گلقند می توان داد و غذا آش جو باشد و شوربای ماش با آب تمر هندی و اسفاناخ و کدو
و از میوه ها انار و هندوانه و امرود و لیموی شیرین خوب است و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه نوبت در آخر روز
باشد و صبر نتوان کرد و در روز نوبت مسهل جایز نیست و اگر تدبیر این تپ خطا نشود از هفت نوبت تجاوز
نکند و اکثر آن است که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غب غیر خالص بسا باشد که تا شش ماه بکشد و
علامت غب غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر دوازده ساعت و باشد که بیست و چهار ساعت کشد بلکه
سی ساعت بحسب امتزاج بلغم با صفرا و علاج آنست که از علاج صفراوی و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا در داخل
عروق بود پس یا در تمامی عروق است یا در بعضی رگها که حوالی دل یا فم معده می باشد و یا در عروق حوالی
کبد پس از این هر قسم حمی محرقه صفراویه است و اگر در بعضی رگها بود سوای آنچه مذکور شد تب لازم [illegible] کند
و در این هر دو قسم اشتداد و تخفیف ها باشد یعنی یک روز کمتر است و یک روز بیشتر و اعراض آن یعنی درشتی زبان
و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در محرقه زیاده بود و علاج هر دو علاج غب خالص بود
الا آنکه در محرقه اهتمام به تبرید بیشتر و قرص کافوری و حبوب کافوری باید داد و طلاهای سرد بر دل و جگر
بمالند و شاخهای بید و خیار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی مریض نهادن و مبردات بر ناف و یخ سرد
کرده نهند و گاه باشد که در غب لازم فصد اکحل فایده دهد و گاه باشد که التهاب را زیاده کند و محرقه بلغمی
نیز باشد که ماده آن بلغم شور بود و مرکب از بلغم [illegible] و مره صفرا و علاج آن علاج حمیات که از صفرا و بلغم است
حمی بلغمیه اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز بگیرد این را مواظبه نامند علامتش ابتدا
کردن به نافض است و سرما و دیر گرم شدن و خون گرم نشود و قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض
و وقت برآمدن بلغم و تهبج و زردی روی و بعضی تبهای بلغمی را در ابتدا سرما بود و بعضی را قشعریره و بعضی
را نافض و چند نوبت که گذشت از این حال خبری نبود اما نوبت تا شانزده ساعت تواند بود و بدن
از نوبت گذشته پاک نگردد علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین گلقند آفتابی ضم کرده گلقند نصف با
مثل آن سکنجبین بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجبین بزوری با این نسخه [illegible] را [illegible]
بیخ بادیان [illegible] درم تخم خیار ده درم تخم کشنیز [illegible] سه سیر قند سفید ده سیر [illegible]

نمایند و در اول بر نوبتی تخم تربت شربت با سکنجبین قی نمایند و در تقویت معده اهتمام کنند و بعد از آنکه ماده نضج
شود در قاروره اثر آن پیدا شود مسهل دهند مسهل نافع از برای حمی بلغمی صفت آن غاریقون سفید یک درم
مصطکی یک دانگ تربد سفید مجوف نیم درم شحم حنظل یک دانگ کوفته بیخته با آب حب سازند و یک شربت است
و اگر مقدم بر این مسهل در طبیعت قبض واقع شود طبیعت را بحقنه که در آن قنطوریون دقیق و مغز خیارشنبه و ایلاء
و سنا مکی و گل خطمی باشد نرم سازند و اگر وقت خواب یک درم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا
نخود آب باشد که در آن رازیانه و مرغ و کبک و تیهوج انداخته باشند و غذا وقتی باید داد که چون نوبت
در آید معده سبک شده باشد و اگر تغذیه بر این وجه میسر نشود باخر نوبت باید انداخت و اگر ماده بلغم داخل
عروق بود تب بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لثقه گویند علامتش علامات بلغمی و از نوبه است
الا آنکه با این نافض نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تب بعرق شبیه بود و در شبانروز
شش ساعت فتور داشته باشد و علاجش علاج مواظبه است الا آنکه بلطافت و چیزهای گرم تنها بنجم
و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و ربع آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند و شراب لیمو و چیزهای که ادرار
کند مثل تخم خیارین و تخم خربزه و پرسیاوشان می داده باشند بعد از آن سکنجبین بزوری و مالیدن آن در
تبهای بلغمی مناسب بود و اگر تشنج عنکبوت را در تب بلغمی کالبد با لحیه فایده دهد **تپهای سوداوی**
اگر ماده خارج عروق بود ربع دایره حادث شود یک روز بگیرد دو روز نه و این یا از سودائیست که از سودا
طبعی تولد کرده باشد و یا از احتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامات هر یک از این اقسام اربعه علامات آن
خلط بود که از آن تولد میکند و اگر حدوث آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد
از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفرا است علاجش اگر
از احتراق خون بود فصد باسلیق کنند و بعد از نضج ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر متولد از
بلغم باشد سکنجبین بزوری بدهند و مطبوخ تخم شبت با سکنجبین عسلی قی فرمایند و حب مسهل از افتیمون و تربد سفید
و بسفایج و غاریقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده و شراب لیمو و عرق کاسنی
و عرق گاوزبان در همه قسم نافع است و قی به سکنجبین و پوست بیخ خربزه نمایند و مسهل از سنا مکی و فلوس
و خیارشنبر و شیرخشت مقوی با افتیمون با روغن بادام شیرین دهند و در اغذیه تدبیرات با احتراز اخلاط
متولده عنده می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دایره حادث شود و این قلیل الوقوع است

وعلامتش صغر نبض وبطوء وتفاوت ووجع مفاصل وزیادتی حرارت بر بلغمی واندکی آن از صفراو
دراشتداد ربعی بود وعلاجش فصد باسلیق است وفصد صافن اگر قوی باشد واستعمال مدرات
ومسهلات سودا وعلاج عام در همه اوصاف ربع آنست که روز نوبت هیچ نخورد مگر صفراوی باشد که
سکنجبین دهند ودر ابتدای آن قی فرمایند ودر میان لرزه آب ندهند ودر میان تب اگر آب خورده باشد ودر معده
جمع شده باشد البته قی کند ودر آخر تب سکنجبین یا شراب لیمو یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند ودر روز دیگر
نخود آب که دران سرکه با آب کامه ومویز وتمر هندی پخته باشند وبحسب مزاج هر شخص ومادّه انچه لایق دانند ومرغ
دران انداخته باشند باید داد واگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود بر مزوره یعنی بی مرغ اقتصار کنند
می شاید خاصه کسی را که بدن قوی واشتها ضعیف بود اما در روز متقدم البته مرغ باید داد واگر اشتهای
مرغ خوردن نباشد مهر اگر دانند وآب آنرا بدهند واگر اشتها غالب وهاضمه قوی باشد بجای مرغ گوشت
بزغاله تخصیص وقتیکه علامات از مان ظاهر شود ودر روز مسهل دادن روز دوم راحت بود **حمیات**
مرکبه هرگاه مثلا دق وخلطی یا دو خلطی مثل سوداوی وبلغمی یا دو غب جمع شوند آنرا مرکب گویند وترکیب یا
بر سبیل مبادله می باشد چنانکه یکی بگذرد ودیگری بگیرد یا مداخله چنانکه یکی بگیرد ودر میان آن دیگری بگیرد ویا
مشارکه چنانکه در زمان گرفتن هر دو شریک باشند واز جمله مرکبات انچه باقی یافته شده **شطر الغب**
است واین تپی باشد مرکب از صفرا وبلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز باشند ودر غب غیر خالص هر دو خلط
از شدت امتزاج بمنزله یک خلط شده واینجا نه چنان است پس هر دو یا آنرا دایره بود با لازم یا صفراو
دایره بود وبلغمی لازم یا بعکس بود وگاه بود که صفرا غالب بود وعلامات آن ظاهر گردد وگاه بود که بلغم غالب
بود وعلامتش غالب واخص علامات شطر الغب است که در یک روز قوی تر باشد وعلاجش مرکب
از علاج صفراوی وبلغمی مفرد باشد وباید دانست که در معرفت مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه
بعدد نوبتها چه می شاید که دو غب باشد یا سه ربع بر سبیل مبادله مرکب گردد وهر روز نوبت بگیرد پس توهم
شود که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب آید پس توهم شود که بلغمی بود یا دو خمس که بر طریق غب آید پس
علاج آن بعلاج صفراوی کما ینبغی خطاها وخسران گردد اما در معرفت ماهیت بعضی حمیات وعدد ماهیت با عدد
بعضی مرکبات بعدد استدلالی باید کرد چنانچه در ربع وخمس وسدس وامثال اینها علم بوقوع ماهیت آن
تبها تعلق گرفته چنانچه در دو غب وسه ربع بار ومواظبه عدد آن معلوم گردد وچنانچه اگر دو روز گیرد

دیگر روز نگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع است و اگر دو روز بگذرد و دو روز نگیرد دلیل آن بود که مرکب
از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت دو سدس باشد پس درین سه صورت آخر
بدور بر ماهیت عدد استدلال شده باشد و در صورت دوم بعدد و در صورت اول بر ماهیت و باید دانست
که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بزیادتی غلظت و علاج آن مثل علاج ربع بود بزیادتی استعمال
ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج ماده مسهل ندهند بر سبیل وجوب و بعضی گویند که
حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود مادام که ماده ساکن باشد و متوجه عضو شریف نباشد
که اگر چنین نبود قبل از نضج واجب بود چه دادن مسهل پیش از نضج موجب طول مرض است و انتظار موجب
هلاک مریض و در جای انتظار نضج واجب بود اگر در طبیعت تعفن باشد حقنه کنند و ملین ضعیف توان داد و در
روز نوبت و روز بحران مسهل نباید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حمیات
صفراوی از برای مسهل دادن هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بحران غیر ایام بحران روزها
که دران ایام از ایام بحران نیک واقع شود ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم و بستم و بست و یکم و بست و
چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهای که دران ایام بحران ضعیف واقع
شود و این ایام را ایام بحران ردی خوانند سیوم و پنجم و نهم و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که دران بحران نادر
افتد و اگر افتد بد باشد ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم پس روزهای که
دران ایام بحران واقع می شود جمله بست و پنج روز است و در پانزده روز باقی بحران نیست و بحران بر منوال [illegible]
بحرانهاست خصوص در حمیات دموی و نزدیک به تصعید باشد پس اسهال پس قی پس عرق پس ادرار بول
پس اخراج

باب پانزدهم در اورام و بثورها و امراض که در جلد حادث می شود حصبه و جدری

حصبه را بفارسی سرخجه گویند و سبب آن غلیان و جوشیدن خون تیزی
و صفراوی شدن است و جدری آبله را گویند و سبب آن غلیان خون و دفع فضلات است که از خون ما در وقت
حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره انگور تا غلیان نکند صاف نگردد
و سلیم تر آن باشد که سفید و بزرگ بود و بعد از [illegible] برآید و بیرون آید لیکن با اضطراب [illegible] بدترین
هر دو سیاه بود و بنفش پس سبز پس [illegible] پس زرد و از جدری آنچه پهلوها داشته باشد یا متصل
بود یعنی متصل بیکدیگر [illegible]

[illegible]

یعنی فزع یعنی ترسیدن در خواب بیدار بود علاج اگر مانعی نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت کنند و غذا شوربای
عدس دهند و از اشربه شراب عناب با عرق گاوزبان و دو درم خشه یعنی خاکشی که آن را شیرازی شفترک
گویند شگافته کرده با شراب عناب بدهند و قدری در جامه و بستر بریزند و اگر در بیرون آمدن کندی کند یا خوف
فرو شدن بود غسول آب و ابهای (؟) عنب الثعلب و کشنیز از هر یک یکدرم انجیر زرد هفت عدد در آب بجوشانند
و بپالایند و با شراب عناب و تخم خشه یعنی خاکشی بدهند و قدری آب گرم در زیر دامان نهند تا بخار آن مسامات
را گشاده گرداند و بسهولت برآید و از برای حفظ اعضای باطن بقدر یکدانگ مروارید ناسفته سوده و از برای
سهولت بروز و تسکین الم بروز آن یکدانگ گل شقایق النعمان بدهند و در ایامی که بروز مطلوب است
یعنی از چهارم یا هفتم آب مطبوخ نخود و عدس و گزر بدهند و اگر در ین طعام چند عدد انجیر باشد بهتر است
و اگر طبیعت مخصوص مجلد و نرم بود تحفظ کنند اگر از آمدن طبیعت خفت در راحت و تسکین کرب باید قبض نکنند
و اگر بود بقبض آن بشراب صندل یا شراب سفرجل جهد نماید و غذا عدس که بعد از دو سه جوش آب آن
بریزند و آب تو دیگر کنند و اگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاده کنند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده
یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده یا شیره انار دانه ترش در چشم چکانند منع برآمدن آبله در چشم
کنند و اگر پاها را بجا که آب گرم خمیر کرده باشند بدهند بخاصیت این عمل کنند و صندل را بگلاب
سوده در بینی بچکانند تا منع برآمدن آبله در آنجا کنند و بشراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در وی
سماق و گلسرخ و عدس مقشر جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ
بود و پر آب و بر جامه خواب تحمل نیاورد برآرد جو یا آرد ارزن خوابانند و ریگ که بغایت نرم بود اسب است
و اگر بعضی ریش گردد گلسرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا بریزند و اگر آبله دیر خشک
شود قدری چوب گز در زیر دامن دود کنند زود خشک شود و از ین قوی تر آنکه عدس و گلسرخ و قشر
چوب گز در آب بپزند پس قدری نمک در و افکنند و پاره پنبه بآن تر کرده بر آبلها نهند و از جائی که آبلها
شکافته بود نکاه آب فرو دوانند شیر یا باشد بعضی خورد و بعضی بزرگ سفید و بعضی سفید باشد
زود سیاه شود و با خارش و کرب باز خون می باشد علامتش بسیار سرخ بودن است با حرارت و
تب کرد و در روز بیشتر بود و علامتش فصد اکحل است در وقت مهلتی که در میان بروز و ظهور آن می باشد
و تلیین طبیعت بآب آلوی سیاه و تمر هندی و آلوی بخارا و زرد آلو در وقت ظهور آن آب فاتر بدن

ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گلسرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس و تمر هندی باشد و از میوه آلو و به و
و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم می باشد و علامتش میل آن سفیدی و هیجان آن در شب باشد
و علاجش است که مطبوخ هلیله زرد مقوی به تبرید دهند و غذا شوربای ماش و نخود باشد و از اشربه
سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه کوفته در هم سرشته بر تمام بدن
بمالند **داء الشعرا** آماس سرخ بود که به سر و روی و پیشانی حادث گردد علامتش سرخی آماس و درد و ضربان
در سر و روی است علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت است به شیرخشت و تمر هندی و در
وقت تلیین صندلین و فوفل و گلاب بر حلق و سینه طلا نمایند تا ماده فرو نیاید و غذا شوربای ماش یا آش جو
عدس با تمر هندی ترش کرده است و از اشربه شراب عناب به تمر هندی ترش کرده و صندل سرخ
با آب کشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر بشگافند و زرد آب بیرون آید موم سفید و روغن گلسرخ و مردارسنگ
مرهم ساخته بگذارند **جرب** یعنی گر یا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه
بالجمله جرب از فساد خون باشد و سبب فساد خون یا مخالطت صفرا باشد یا بلغم شور یا سودا و سوخته علاجش
اگر ممتلی شود اول فصد اکحل نمایند پس بحسب خلط مسهل مناسب آن دهند و شاهتره و سنا مکی و خیارشنبر
در همه اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب یدی عظیم(?) اثر بین است هر روز نیم مثقال خورند سه روز متصل
بعد از آن یک روز نخورند تا نه مثقال خورده شود ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین چیزها است
جرب و حکه را و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار دارند طلای نافع از برای جرب رطب صفت آن زراوند زرد
چوبه مامیران قنبیل مردارسنگ اشق خبث الحدید نوشادر اشخار کبریت زرد کوفته بیخته اجزای مساوی
بروغن گلسرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا نافع از برای جرب خشک و تر صفت آن توتیای کرمانی
مغسول مردارسنگ زیبق مقتول سرب از هر یک دو مثقال سرب را بگدازند و سیماب را در وی اندازند
و باره دیگر داروها در هاون نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گلسرخ مخلوط کرده طلا نمایند به عون
الله تعالی نافع است **قوبا** بفارسی برکون(?) گویند و بهندی داد نامند و آن درشتی بود در سطح(?) [illegible]
پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود [illegible] حاجت [illegible]
باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و طریق(?) روغن گرفتن چنان بود که [illegible]
گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه از آن [illegible]

مرداسنگ زرد و صمغ آلو و حضض را کوفته بسرکه و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند و سیما بیم مردار و
زنگار مناسب است سعفه جوشش بود که منقرح گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث میشود علاج
اگر خناق خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا بلغم شور یا سودا بود بانچه مناسب آن خلط بود تنقیه کنند طلای
نافع صفت آن توبال مس و انزروت سفید مرداسنگ کاغذ سوخته مجموع را نرم کوفته بروغن گل سرخ
و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای دیگر گل سرشور کبیکج و نمک طعام هم جزو سوده بسرکه انگوری
سرشته طلا نمایند طلای دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه حنا مرداسنگ پوست انار کوفته بسرکه انگوری
و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند داء الفیل گاه برآمدن دمل بسیار بود فصد باید کرد بعد از آن مناسب خلط
غالب مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند
و از میوه‌ها انار ترش و ریباس با غوره با تمر هندی مناسب است تقشیر نافع از برای دمامیل صفت آن
زرشک منقی آلوی بخارای عناب سپستان بخیسانند صبح در آب آن شراب عناب داخل کرده بیاشامند
و ابتدای حدوث ورم رادع بران استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده میشود صفت آن
صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزرقطونا آب خرفه تازه و کاسنی سبز و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر
رادع نفع نکند و جمع خواهد شد گل خطمی کنجد خطمی با سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و چون جمع شود گندم
خاییده با انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بران نهند تا پخته شود و چون خواهند که بگشایند خمیر ترش
و تخم مرو و سرگین کبوتر در هم سرشته بران نهند و چون بگشایند و از ریم پاک شود مرهمی از مرداسنگ
دو درم سفیداب قلعی دو درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم ساخته بکار برند داحس
ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود و علامتش ضربان قوی و درد کند و گاه بود که تب شود علاج
فصد تا تسکین طبیعت است و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربه بارده و در ابتدا مازو سبز بسرکه سوده
طلا کنند یا قشر الحدید بسرکه سوده بمالند یا اسپغول بسرکه سرشته ضماد نمایند و اگر درد قوی باشد
بزر البنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند بران برف یا یخ نهند اگر دفع شود فبها و الا در روغن گرم
نهند تا تحلیل یابد و اگر تحلیل نیابد پیاز در زیر خاکستر گرم پخته بشکافند و بران بندند یا گندم را
خاییده بران بندند یا تخم مرو و انجیر کوفته بران نهند تا پخته شود پس بگشایند پس باید داد و مرهم
داء الفیل [illegible] ستبر شدن ساق یعنی تولد خلط غلیظ بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو

سعفه

داء الفیل

تقشیر

داحس

داء الفیل

علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود بر مسهل اقتصار نمایند و اگر عدد آن
اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه یا گزمازج یا سرگین نیز که سوده طلا نمایند زایل گردد و زنگ
زرد یا مویزانه بیرون کرده طلا نمایند زایل گردد **حمره یعنی درمیان عوام سرخ باد**
معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت بران بمالند زایل شود و باز بزودی سرخ شود
و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی بموضعی و از جایی بجایی برود و این قسم خالص گویند
و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا آش جو و از اشربه شراب عناب که تمر هندی نیز داخل
کرده باشند طلایی نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه و برگ خرفه و لسان الحمل
و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج بمحلل نباشد و غیر خالص آن بود که صفرا با خون مخلوط
باشد پس از پوست تجاوز کرده بود و در گوشت و از موضعی بموضعی نرود و به فلغمونی که ذکر خواهد
شبیه باشد علاجش فصد کنند پس استفراغ صفرا و بعد از آن استعمال طلا و دفع و بیش طلا از محلل
مثل خطمی و خبازی و آرد جو **حمره** نمله و آنها باشد بسیار پهن متفرق پیدا شوند و مجتمع پیدا شوند و آنها
سرخ پیدا شود پس خشک ریشه گردد و درد آن بنهایت بود و مثل هر عضوی که آتش بران نهند
علاجش فصد و اسهال صفرا پس درمیان سرکه را از زمین شخ که طین ... بریزند تا بجوشد پس قدری
کافور قیصوری بران ریزند و بموضع جمره طلا کنند **نار فارسی** مثل جمره بود الا آنکه بر جای آبله ها
شود خطهای سرخ مثل زبانه آتش پیدا شود علاجش مثل علاج جمره بود بعد از فصد و اسهال
بر چیزهای که رطوبت و مایت در چون ... کند مداومت نمایند مثل ماء الشعیر و ...
و کدو و دوغ طلا از نافع از برای نار فارسی صفت آن مازو سبز عفص ... کافور قیصوری
سوده بسرکه و لعاب اسفغول و آب برگ لسان الحمل و آب خرفه تازه و آب کشنیز تازه سرشته
طلا نمایند **فلغمونی** ورمی بود از خون علامتش انتفاخ و سرخی و تمدد و بسیاری ... آن
علاجش فصد است و در ابتدا طلای از سرخ صندل و صندل سفید و فوفل و گل ارمنی سوده
بسرکه و آب کشنیز تازه و اگر ازین طلا درد زیاده شود فی الحال دور کنند و همین طلا را ...
بر بالای آفت نهند و هر روز دیگر آرد جو کشنیز تازه خبازی با لعاب اسفغول طلا کنند و چون
ببینند که از آنچه هست زیاده می شود طلای از آرد جو و آرد باقلا و خطمی و خبازی با ...

بیند که کم تر می شود طلای ازبابونه واکلیل الملک وبزرکتان و حلبه کنند ودر همه اورام از رعایت اوقات اربعه
غافل نباید بود در ابتدا رادع ودر تزاید جمع کردن میان رادع و مرخی ودر انتها مرخی و محلل ودر انحطاط محلل
صرف نهند واگر بینند که تحلیل نیافته وجمع مده باشد تخم مرو وانجیر درهم کوفته ضماد نمایند وامثال این تا نضیج شود
وتدبیر کشادن آن کنند و مثل سرگین کبوتر واشق با آلت اورام مغابن سه عضو بود که هر یک مفرغه
عضو رئیس واقع شده اند ابط یعنی در زیر بغل که مفرغه دل باشد واربیه یعنی بیخ ران که مفرغه جگر بود و خلف
الاذن یعنی پس گوش که مفرغه دماغ بود و هرگاه درین اعضا ورم حادث گردد از آن جهت که
اعضاء رئیسه مواد را بانجانب دفع کرده اند و یا بر اطراف رئتی و یا ورمی بود و از ان موضع متوجه آن
عضو یا رفت شده باشد خون بان اعضا رسد و درانجا بماند زیرا که گوشت نرم دارد آنرا لحوم رخوه گویند
علاجش تضمید و مرخیات در ابتدا بعد از تنقیه بدن بفصد و اسهال مثل آب گرم ریختن بانجا و مسکه مالیدن
وخطمی و بنفشه و خبازی ضماد کردن و استعمال رادع جایز نبود درین موضع خنازیر و سلعه وغدد وخنازیر
ورم صلب وغلیظ بود بر ظاهر آن گرهی ها و ناهمواریها باشد ودر گوشت بسته بود ودر لحوم رخوه خاصه
بر گردن حادث گردد و بیشتر متعدد بود که یک کیسه و سلعه ورمی بود مختلف باشد در جثه از مقدار نخودی
یا مقدار خربوزه او در کیسه بود و در گوشت بسته نباشد و با انگشت توان گرفت و بهمه جوانب حرکت توان
داد و آن چهار قسم است و عقده دارد در بالجمیع و شراسیه یعنی در اندرون مثل این چیزها بود و غده در
بود صلب بمقدار فندق یا خورد بر کف و پیشانی بسیار واقع می شود و فرق میان غده و سلعه آن بود که
غده زیاده نشود و غلاف ندارد و نرم نبود و در اول حدوث آن اگر دست متفرق گردد و باز عود کند
گاه گاه بود که عود نکند علاج این هر سه تنقیه بلغم بود بقی و اسهال با ایارج فیقرا و تقوی بنا ریقون ضماد کرد
بر داخلیون حلبه و بزر کتان و خنازیر را به داخلیون و ایرسا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و سم گور خر
را سوخته در زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند تحلیل دهد واگر با این تدبیرات مداومت با نهایت تحلیل یابد فبها
والا پخته گردانند و بشگافند و علاج قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود و بانچه ذکر شد تحلیل نیابد از ین دو کار
باید کرد شگافتن و بیرون آوردن با کیسه که آنرا الکیس السلعه گویند یا با ادویه معفنه ریش گردانند صفت
آن اینکه آب نارسیده چهار جزء زرنیخ دو جزء توبال مس سه جزء و نطرون دو جزء و مجموعه را نرم سوده
بروغن گل سرخ سرشته طلا نمایند و صفت تحمید را با ادویه محلله و معفنه علاج نتوان کرد دفع آن جز

سرون کردن نباشد و غده را با خلیون ضماد کنند و بر بالای آن پاره سرب گذاشته محکم ببندند ۱۹ دا

الثعلب و داء الحیه اگر ریختن موی سر و ریش و پوستی تنک نیز سفید دار اگر گویند داء الثعلب

می نامند یا از بلغم بود علامتش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علاجش تنقیه ...

به تخم ترب و شبت و عسل و اسهال با ایارج فیقرای مقوی با غاریقون است و بعد از تنقیه موضع را بخرقه

بمالند و بسندان و پیاز عنصل طلا کنند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین ...

بسرکه عنصل سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سایر علامات

صفرا باشد علاجش تنقیه است بحب قرص بنفشه و بمطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بمالند

پس بفندق با پوست سوخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علامتش تیرگی رنگ و کمودت

و درشتی موضع و سایر علامات سودا است علاجش اسهال است بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج باستعمال

مرطبات و پیاز عنصل و هلیلون و پیه خرس و سم بز را سوزانند یا تخم نی خشک کرده سوده طلا کنند و ...

پوسته بمالند و یا از خون می باشد علامتش سرخی موضع و علامات غلبه خون است و علاجش فصد است و

اطلیه مذکوره و سم خر اهلی را سوخته خاکستر آن را با روغن کنجد سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است خاکستر

سیاه دانه و خاکستر ... هم طلا کردن در تمام مقام موی برویاند کلف و برش و نمش و خیلان اما کلف پس ...

وزردی و تغیر رنگ و اندکی سیاهی آمیخته یا سبزی و **نمش** ... سیاهی ... که بسرخی ...

بشکل مسند بر از کلف رنگین تر بود و سرخی در آن بیشتر است **برش** نقطهای ...

باشد که بسرخی و کمودت مایل باشد و بیشتر بزردی واقع شود و خیلان مثال این آثار باشد لکن ...

سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر با طفل مولود بود رفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد علاجش ... اسهال

خلط سوداوی است پس طلا کردن به تخم خربزه و تخم ترب و قسط و ...

سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را به سوزن فرو زنند و بسرکه و گلاب بشویند و باد ... طلا کنند

یعنی بوی بغل و امثال آن تغیر رایحه و نتن ابطی و زیر پستان و میان انگشتان پای و پوست ... از عفونت

اخلاط و حدت آنها بود علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و پستان را ... سفید ...

بگلاب سوده طلا نمایند **ذروری** بجهت نتن میان انگشتان صفت آن ...

گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده خشک نمایند و هم کوبیده ...

مناسبست و اگر بسر کودکان و پیران باشد با ادویه پوست درخت مازو و جوز السرو سوخته ضم کنند **بهق** بهق سفید
سفید و بهق سیاه اما بهق سفید علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ بدن و در پوست فرو رفته و آماس نبود و موی که از آنجا برآید سیاه بود و علاجش اسهال است با ایارج فیقرا و شحم حنظل و تربد و غاریقون و از لبنیات اجتناب نمایند و بر کنگبین و اطریفل کشنیز مداومت نمایند طلای نافع از برای بهق ابیض ترمس شامی پوست بیخ کبر و شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا کنند اما **بهق سیاه** بغیر پوست عضو است بسیاهی سبب آن اخلاط سوداوی بود و چون علامتش آنست که چون دست بر آن مالند سبوسه از آن ریخته شود و موضع سرخ بماند علاج فصد است و اسهال سودا و حمامهای مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن آن اطلای مذکوره و نوعی از بهق اسود بود که آنرا برص اسود گویند و آن درشتی بود قوی با خاریدن و تقشر مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود با زیادتی اسهال و ترطیب مزاج **برص** سفیدی است که بعضی اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و یکرنگ شود و سبب آن ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خون که غذای این عضو است یا بواسطه سوء مزاج عضو است از برودت و رطوبت و عدم وصول طبیعی بسوی عضو و اگرچه آن خون که غذای او می گردد نیکو بود و از بلغمیت خالی و گاه بود که بر موضع حجامت پاشند آن برص حادث شود بواسطه ضعف عضو بجراحت علامت برص سفیدی براق و آماس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع و نازک بودن پوست آن موضع اگر انگشت بر آن فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر در گو افتد و چون سوزن در آن زنند خون بیرون نیاید علاجش هر چند اکابر حکما گفته اند که سود ندارد این مرض را الا که داء الکلاب و امثال آن میشوند و این مرض بعینه مرضیست که اطبا از علاج آن عاجز گشته اند و نزدیک نیست که نیک شود اما چون امکان علاج دارد معالجه شده اند و علاجش استفراغ بلغم است و تبدیل مزاج بهوای گرم و خوردن تریاق و مثرودیطوس طلای نافع جهت برص سفید صفت آن نقطه سفید رفت رومی خردل سرخ عروق سرخ کندش شونیز بوره سرخ بوره سفید یا زغصل شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر زراوند اطریلال کوفته بیخته بسرکه سرشته طلا نمایند و یا اطریلال را با دانگی عاقرقرحا بیاشامند و بعسل سرشته بعد آن مدتی یکدو ساعت در آفتاب نشانند چندانکه عرق کنند و باشد که همان روز یا روز دیگر آبله زند و زرداب روانه شود و صحت یابد **جراحات** اگر جراحت خورد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش هموار بود و

چنان بود که در بستن نافع تر آن تمام برهم می نشیند بر هر جایی که افتاده نهند و رباطی دوسر بر بندند و بخیه
لبهای آن درست برهم نشیند و چیزی در اندرون نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و سه روز بر آن
گذشته بود لیکن چرک و ریم نگرفته بود آنرا بخراشند تا خون آلود گردد پس ببندند و اگر جراحت عظیم
و غایر بود ازین ادویه ذروری ساخته بر انجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین کوفته بیخته ذروری کنند
و بر جوانب آن صندل سرخ و فوفل با آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه سوده طلا کنند
و اگر حال اقتضا نماید فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند و اگر نخورد داشته باشد و از آن
چیزی گوشت افتاده باشد و یا قعر اجزای آن برهم نمی نشیند و در میان فضا داشته باشد که رطوبت
و وسخ در آن جمع خواهد شد پس ادویه که تخفیف رطوبت و جلای وسخ تواند کرد احتیاج باشد ذروری که درین
وقت نافع است کندر صبر سقوطری زراوند ایرسا توتیای کرمانی مغسول اقلیمیا نقره مجموع را نرم کوفته بر
انجا بپاشند و بر بندند و باید که بستن نخوار آن محکم تر و بستن بیشتر سست تر باشد و بعضی از اینها شکلی دارند که زرد آب از آن
باسانی بیرون تواند آمد و هرگاه خواهند که پاک گردد پنبه کهنه بر کنند پاک گرداند مرهمی که بعد از پاک گردانیدن آن استعمال
کرده می شود صفت آن مردارسنگ انزروت سفید دم الاخوین زفت رومی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد روغن
گل سرخ گداخته ادویه را با آن سرشته مرهم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب بود مرهمی سیندی
مجرب صفت آن مرهم سیاه نیم پاو مرکی سرخ دو درم روغن کنجد نیم سیر کنده بهروزه نیم دانگ موم سفید پیاز یا و
اول پیاز را در روغن کنجد بریزند تا سوخته گردد پس صاف نموده موم را در آن بگدازند پس ادویه را کوفته بیخته
داخل کرده در هاون سنگی ریخته بمالند تا سرد شود پس بکار برند و صبح و شام این مرهم چرک را پاک میگرداند
و زخم را مندمل میگرداند و چون گوشت تازه بر آورد با دویه مندمل و خاتم خشک کنند و آن ادویه اینست مردار سنگ
سوخته برگ سوسن هلیله تازه و سبز گلنار فارسی زرد چوبه صبر سقوطری و اگر با جراحت اعراض دیگر بود
مثل ورم و کسر عظام و قطع عرق و عصب و فساد گوشت و شدت درد و سوء مزاج و امتلای بدن اول به
تدبیر آن اعراض اشتغال نمایند و تبدیل مزاج و استفراغ مواد و تسکین درد و بیرون کردن گوشت بد و فاسد
را و بند سیر و رم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع آمدن خون و غیر که خواهد آمد و اما جراحت عصب را حتی الامکان
بکار نبرند که از ورم کردن ایمن نشود چه ورم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول چیز آن بدماغ و از
آب و هوای سرد نگاه دارند و اگر ورم کند باز روغن و آرد با قلا و برگ کتان سوده بر بست سرشته ضماد کنند

واگر تشنج عارض شود آن عصب را که ممدود می کند ببرند بروغن بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را بروغن بنفشه
و پیه بط و پیه مرغ خانگی چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضماد جبار باید گذاشت و اگر در آن شظایا
عظمی یا عصبی پیدا شود نیز او بند مرهم ضماد کنند تا بیرون آید پس [illegible] ضماد نمایند و اگر
استخوان فاسد شده باشد و آن [illegible] گوشت فاسد را بمرهم زنجار دفع کنند و استخوان را نیز تراشند و اگر
جراحت بر شکم و روده و ثرب بیرون آید باندرون فرستند و شکم را بدوزند و اگر روده ماده ورم کرده باشد
و باندرون نرود بشراب تکمید کنند تا ورم برود پس دستها و پای علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او
منجذب گردد و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون نرود دهن جراحت بمقداری که روده اندرون
تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی فرا رسد که ثرب سبز یا سیاه شده باشد آن مقدار که متغیر بود ببرند و هر
رگی بزرگ که در آن بود به ریسمانی باریک ببندند و باندرون فرستند و غایت احتیاط رعایت کنند

علاج سوختن از آتش و روغن گرم و غیره و روغن زرد و آب گرم و از آفتاب

موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله نبرند طلا با خطمی و صندل و خرفه و برگ بید تازه و پوست غلیظ درخت
بید کهنه که آن را بفارسی سپیدار گویند سوده طلا نمایند یا بگل ارمنی و سرکه و آب و اگر آبله زند و عظیم بود فصد
کنند و تلطیف تدبیر و مرهم اسفیداج بر آن بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود بمرهم نوره علاج کنند صفت آن
بگیرند آهک آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه در شستن یکساعت بگذرد که در آب بماند
چهار جزو از این شش جزو از روغن گلسرخ و دو جزو موم سفید و یک جزو سفیداب قلعی شسته مرهم ترتیب
دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه کنند و آنچه مخصوص است باین سفیده
تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت است که [illegible] داده بر آن بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پیش
از آنکه آبله کند آب انار را بر آنجا بریزند و خرقهای خشک بر آن نهند و خاکستر موی سر آدمی بزرده تخم
مرغ سرشته بر آن بمالند و اگر از آفتاب پوست بسوزد مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را به سفیده
تخم مرغ یا لعاب اسپغول یا مغز نان میده در آب آغشته طلا کنند از آفتاب متاثر نشود

باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب و تازیانه و جز آن

و [illegible] سر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیواری بر روی افتد
یا [illegible] شکسته گردد علاج [illegible]

است بیان این مجموع فصد و حجامت کردن است از جانب مخالف هر چند در بدن غلبه خون نبود مگر [illegible]
موضعی که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس به تسکین طبیعت اقتصار باید نمود و خشخاش لینه [illegible]
و قنطوریون و فلوس خیار شنبر بعرق کاسنی و روغن بادام شیرین دهند از برای خوردن ضمادی که [illegible]
ضماد نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی که آنرا میده لکڑی گویند برگ مورد از هر یک [illegible] درم
برگ سرخ گل سرخ از هر یک پنج درم صبر سقوطری دو درم مامیثا هفت درم با آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند
طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک ده درم
طلا کنند و غذا ماش برنج بشیره بادام دهند یا زرده تخم مرغ نیم برشت و اگر مومیائی تا [illegible] آید
نهایت نیکو بود یک قیراط بخوردن دهند و پیش بعضی یک درم است قیراط است و پیش بعضی بیست و چهار
قیراط و آنرا درین طبع دادن مناسب و زراوند نیم درم فوه الصبغ یک درم عنب الثعلب سه درم گاوزبان
چهار درم بجوشانند و صاف نموده بقند شیرین کرده بدهند و اگر ضربه و سقطه [illegible] واقع شود
برگ مورد و عدس مقشر و گلنار فارسی کوفته بروغن گل سرخ و گلاب سرشته طلا کنند و اگر [illegible] بشکم
واقع شود و نفث الدم یا قی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی در [illegible] عدس
و اگر کسی را بچوب تازیانه و امثال آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند
جدا کرده باشند بر موضع ضرب بپوشند و تا دیگر روز [illegible] و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع با[illegible]
پس پوست بر روی آن بپوشند بهتر باشد و اگر مرداسنگ و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن گل
سرخ مرهمی سازند و بمالند نافع باشد علاج خلع و کسر خلع بیرون آمدن زایده استخوان است
تمام از مغاکی که در استخوان دیگر است که میان هر دو اتصال [illegible] هر دو باشد بود و زوال اندکی بیرون
آمدن باشد نه تمام و [illegible] کوفتگی بود که اندر [illegible] نیز گویند که استخوان [illegible] آنچه بگردان در آمده است [illegible]
علامت انخلاع ظاهر می شود از تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو و از مقابلت دست علیل
را با دست صحیح مقابله کنند لیکن خلع بازو و مفصل ورک [illegible] دشوار توان دانست زیرا که [illegible]
گردد در بغل افتد [illegible] ظاهر [illegible] و سر [illegible] در [illegible] یا ناحیه ورک افتد و [illegible] گوشت بسیار بود [illegible]
نباشد و علامت لازم بازو [illegible] آنست که در زیر بغل پیدا آید و ممکن نبود [illegible]
[illegible] پهلو [illegible] علامت [illegible]

باشد و ظهور ورمی در آن و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پای
از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد در گو افتادن از سر و کاسته شدن آن علامت وی
آن بود که در مفاصل اندک تغیری دیده شود از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات ممکن بود و در جمیع
حرکات بهمه جانب ممکن بود و علاج خلع را بعد از رفق به شکل طبیعی باز آرند طلایی نافع از برای خلع صفت
آن ماش مقشر ده درم گل ارمنی مرمکی خطمی سفید گلسرخ از هر یک سه درم برگ مورد پنج درم نرم کوفته
سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و دقتی دهن را همین طلا موافق و کافی بود اما کسر و آن شکستن استخوان است
عضو را و استخوان را برفق مساوی گردانند و گاه می باشد که بعضی از پارهای استخوان که اصلاح آن افتد
نتوان داشت دور باید کرد و عضو را باید بست بر رباط رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدا بستن از موضع
شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آن موضع کسر را محکم بپیچند پس بر رفاده دیگر هم از موضع کسر ابتدا
کنند و بعد از سه چهار کرت متوجه زیر آن شوند و در هر دو پیچیدن است در ابتدا محکم پیچند و چند آنکه می پیچند
اندکی بسستی میل کنند پس با دو سه جبیره طلا کنند و ببندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز
نگشایند مگر آنکه درد قوی صعب حادث گردد و مادون رباط سرخ گردد پس باید گشاد و سسته تر باید
بست و اگر خارش قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا بریزند تا خارش
ساکن گردد و یک زمان استراحت نموده باز ببندند و رفاده را با گلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر
گردانند و اگر چند روز بگذارند و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند ببندند
و نگشایند الا در چهار و پنج روز یا زیاده و ضماد جز از عدس و مغاث بغدادی و مغاث هندی و گل ارمنی
و آب مورد سازند و اغذیه غلیظ مثل کله پاچه و هریسه و مرغانه و برنج با بطون بقر و بطون بره و نحوها
و در آخر امر در وقت انعقاد شدید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدای انعقاد و شدید
پیدا شدن خون است بر رفاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت است ماده جیده را بآنجا
که از مسام ترشح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک قوی ندهند و اگر با کسر
جراحتی بود ابتدای بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و دهن گشاده
دارند و قدری پنبه بر آنجا نهند و چون زرداب کم گردد از ورم ایمن گردند مرهم رویاننده نهند و اگر
خون بسیار رود و نمی ایستد از صبر و کندر و مر صافی و دم الاخوین ذرور ساخته بر آن پاشند

تا خون ببندد و بیرون آوردن خار و پیکان پیکان را باید بیرون آرند و موضع آن را اگر بزرگ کنند بهتر کنند اما خار و نیچه
مانند آن بود بیخ نی یا شلغم را بکوبند و ضماد نمایند و اگر قوی‌تر خواهند بگیرند پیاز نرگس و اشق و زراوند و زرنب و علک الانباط
کوفته بعسل سرشته ضماد کنند یا پیاز نرگس آرد شلغم بعسل سرشته ضماد کنند **فساد اطراف از سرما**
سبب آن فوت حرارت و خون و بخارات گرم است با آنجا و بخصوص [illegible] پیش از آنجا پس آنچه پیشتر از سرد و متعفن گردد
علامتش اگر ورم نکرده باشد و فاسد نشده باشد لیکن ابتدا کرده که سبز شود زیت و روغن زنبق بسیار بر آن طلا
نمایند و اگر آماس کند در آبی نهند که در آن شلغم و گاه گندم و سبوس و بابونه و اکلیل الملک و کرنب پخته و [illegible] پخته
باشند و چون بیرون آرند روغن مذکور بمالند و اگر سبز و سیاه شده باشد و نیشترها در آن نهند و نیش را نیک
فرو برند و در آب گرم نهند پس بگل ارمنی و آب و سرکه بهم سرشته طلا کنند و چند از دو [illegible] بسرکه و آب گرم
بشویند یا بشراب نیم گرم و اگر آفتی رسد که ابتدای تعفن کرده باشد چنانچه [illegible] ببرند و یا روغن گوسفند
یا روغن گاو و بکوبند که مثل مرهم شود بر آنجا نهند تا آنچه متعفن و سبز شده باشد جدا گردیده بیفتد پس بعلاج قرحه
علاج کنند **باب [illegible] در طرد هوام** از مسکن و تدبیر نیش هوام و گزیدن سباع و علاج سقی سموم
و ادویه سمیه اما طرد هوام پس بر آنکه در بنگاه داشتن گربه و لقلق و طاوس و [illegible] و ابن عرس و گزیدن [illegible] خانه
هوام از آنجا بگریزند و اگر [illegible] شوند بکشند بعضی گفته‌اند که مار نزدیک پوست [illegible] نرود و اگر ریسمان را [illegible]
و حلتیت آلوده کنند و بر گرد خوابگاه وی گردانند هوام در نیایند و بخور شاخهای درخت انار و بخور آن و بخور
فنجنگشت و در جامه خواب نهادن آن همین عمل کند و از چیزهایی که مار بگریزد بخور [illegible] کوهی بود و شاخ گوزن
و موی آدمی و سر [illegible] و گوگرد و خردل اگر [illegible] مسکن مار نهند بگریزد و طرد عقارب [illegible] عقرب با کبریت یا زرنیخ
یا سم خر یا سیر یا روغن گاو از بادروج و ترب و برگ آن بگریزد و طرد براغیث حنظل و خرنوب در آب [illegible] و
آن آب را در خانه پراکنده کنند و اگر چوبی را به پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند و طرد بق دود گاو
با سرگین گاو یا سیاه دانه یا چوب انار و یا برگ سرو و جوز آن و اگر روی را بروغن [illegible] کنند کمتر [illegible] رسانند
طرد زنابیر بخار گوگرد و سیر و طرد فار موش [illegible] اگر پوست باز کنند یا دم ببرند یا خصی کنند باقی موشان
بگریزند طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لدغ و نهش حیات باید که اول بالای
آن را محکم ببندند و بجهد بسیار و بپایی بمکند و اگر بجهد حاضر بود کسی را گوید که گرسنه باشد و دندانهای [illegible]
بکند و [illegible] بشوید و چرب کند و بمکد و آب دهن را اندازد و بسیار بمکد و در نهش جمله هوام اول این محل [illegible] بگیرد

واگر از جنس مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را بر دارند
تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را بنشتر بشکافند و دهن محجم را کشاده گردانند و بعد از امتصاص و
مکیدن بسیار محجمه با دهن ازین ادویه را ضماد نمایند زفت رطب فرفیون جاوشیر قنیه و اگر اینها حاضر نبود
سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر چوب انگور و اگر تریاق فاروق میسر آید در اول مفید بود و در آخر فایده
ندهد و مقدار شربت تریاق فاروق جهة این نفع یک مثقال بود و خوردن مخلصه یک مثقال دفع جمیع زهرها
و گزیدنها کند و گفته اند که خوردن ثوم با شراب نیز شراب با پیاز یا گندنا نافع میکند از علاج دیگر که از بهر
جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر بچیزی دفع آن نشود مرتکب آن شدن خطای محض بود و اصل خشخاشی که
در نواحی استرآباد است بار دارد مشهور است منفعت آن درین باب متواتر رسیده طرد عقرب بعد از بستن
بالای آن و امتصاص نمودن و بمحجمه گرم کنند و بادروج کوفته و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید بود
و عقرب را اگر میسر باشد بشکافند و ضماد کنند و از مقتضیات خاصه کرفس اجتناب کنند و در مواضعی که عقرب
بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس واجب بود و بادروج ضد کرفس است **رتیلا** و عضاء و سام
ابرص رتیلا بهترین علاج آن شیر دادن و قی فرمودن باشد و معهذا در کتب طبی مذکور شده اما عضایه حربا
که از جنس آنست و هر کدام از اینها اگر بگزد دندانهای او در آنجا بماند و بدان سبب درد کنند تدبیر بیرون
آوردن آن آنست که بخاکستر چوب انگور و انجیر و روغن زیت با گنجد طلا کنند و با فتیله در آنجا بکشند تا
در آن آویزد پس بخاکستر و روغن مذکور طلا کنند و اگر درد ساکن نشود بسیار بکنند و در آب گرم که در او
سبوس گندم جوشانیده باشند بنهند اما سام ابرص که در خرابها می باشد و نقطهای سیاه
بر روی است آن نیز دندانها بگذارد و هنگام گزیدن و از گزیدن آن تب مطبقه و در میان آن
لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که بافراط درد هلاک کند و موضع
نهش سبز و زرد نشود و زرداب و رطوبات فاسد سیلان کند پس بطریقی که گذشت دندانهای
آنرا بیرون آرند و قدری ابریشم را مانند ابریشم مقرض نموده یا نیز قطونا در آبی که در آن صمغ عربی
حل کرده باشند بریزند و ضماد کنند و یکروز بگذارند پس برفق باز کنند تا دندانها بیرون آید
و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرداب باشد پس بعد
از آن اجتناب آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند **عضّ کلب** کلب حیوانیست

رتیلا

کلب

سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه عارض می‌شود و گفته‌اند که بغل را نیز عارض
می‌شود و این را از آن سبب کلب نامیده‌اند که در سگ بیشتر واقع می‌شود و این حیوان را که این
حال بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهان بیرون افگندن کف و لعاب
بسیار آمدن و سر بر زمین نزدیک گردانیدن و دم را در میان هر دو پا بر زمین میکشد و در رفتن مثل
مستان بود و اگر گرسنه شود بخورد و اگر تشنه شود از آب بترسد و نیاشامد و بهر چیز که برسد
حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر بان [illegible]
و تملق کنند بحرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بود
و قبل از استحکام بعضی ازین علامات بود و بعضی نبود و معضوض یعنی گزیده شده کلب را بعد از
هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه یکسال در تاخیر افتد بحسب قلت و کثرت رطوبت
و قرب و بعد مزاج شخص از سوداویت حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن تنهائی و دشمن
داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چه بیند و در حال از آن شکوه نمودن از [illegible] و رطوبات ترسیدن
یا انرا نجس و پلید شمردن و ازین سبب از شرب آب باز ماندن و هرگاه که باین مرتبه رسد امید
صحت اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد سگی تخیل او گردد و هرگاه چنین باشد طمع از سلامتی
او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و حریص بود بر گزیدن مردم و هر که را بگزد او را نیز این
حالت عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید و گاه بود که در بول
معضوض اشیاء لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گرفته کلب است یا نه آن پاره
نان را برطوبتی که از زخم او سیلان میکند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر بخورد سگ
دیوانه نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم ببندند و در صبح پیش مرغ اندازند اگر بخورد و یا بخورد و
بمیرد دیوانه بود علاجش موضع گرفته را کشاده گردانند و محجمه بیش بسیار [illegible]
کوفته با سرکه در روغن [illegible] ضماد نمایند یا جاوشیر با سرکه [illegible]
مخلوط کرده ضماد کنند یا سیر و پیاز و نمک را کوفته با [illegible] ضماد نمایند
و تا سه روز این تدبیرات مفید بود اما بعد از سه روز کشاده گردانند و [illegible] جراحت ظاهر نبود
لیکن سعی نمایند که تا چهل روز مندمل نشود و هرگاه ببینند که اثر اندمال پیدا شده باشد [illegible]

دوا الذراریح

که ذکر شد ضماد نمایند و تا بکشایند و تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا اشتغال باید نمود دوا الذراریح
دوا السرطان بدهند و دوا الذراریح بگیرند ذراریح فربه و سبز رنگ و سرها و پاها جدا کرده و انداخته یک مثقال عدس
مقشر یک مثقال سنبل الطیب زعفران قرنفل فلفل دارچینی از هر یک یک دانگ نرم کوفته با آب سرشته
قرصها سازند و هر روز صبح و شام دو دانگ با آب نیم گرم بنوشند و اگر در مثانه دردی پیدا شود بطبخ
عدس و روغن بادام شیرین یا روغن گاو علاج کنند و هر روز که دوا الذراریح دهند در حمام روند
و در آب نیم گرم نشانند تا در آب نیم گرم بول کند و از سرما نگاهدارند و غذا مرغ فربه و ماش و اسفیدبا
باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر دوا الذراریح بگیرند و ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانکه
گفته شده و یک شبانروز در دوغ نهند پس دوغ را بریزند و دوغ تازه داخل کنند و بعد از یک
شبانروز بریزند و یکبار دیگر چنین بکنند پس ذراریح در سایه خشک کنند و با وزن آن عدس مقشر
بسایند و قرصها سازند شربتی دو دانگ با آب گرم بدهند و بقانون مذکور عمل کنند نسخه دوا السرطان
بگیرند سرطان نهری ماده علامت مادگی آن آنست که حوالی دو زبان فرو برند از آن آبی
سفید بیرون آید همه اطراف آنرا بیندازند و نجاست و نمک پاک بشویند و بعد از آن با آب خالص بشویند
و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب در تنوری که در آن پخته باشند
بنهند پس ده جزو از آن پنج جزو جنطیانا و یک جزو کندر کوفته و بیخته هر روز صبح و شام دو درم
با آب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر کس ازین دارو خورد از ترسیدن آب ایمن شود و
گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضی
استنکاف نمودند هلاک شدند و از استعمال دوای جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید
نیفتاد و اگر فزع پیدا شود تدبیر آن نیست که از موم و مقید شکر اجوافها سازند و پر آب کرده به
بلع آن امر فرمایند یا مشربه سازند سر تنگ و لوله دراز در آن نشانند و سر لوله در حلق نهند تا
آب بحلق فرو رود و آب را نه بیند تدبیر و بالیس قرار آن اولیست و اگر میسر نشود تنقیه بدن کنند
و تعدیل مزاج و ترک فواکه و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است فواکه کثیر
الرطوبت مثل خربزه و زردآلو و هندوانه و بر مخففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه را بکافور و
صندل و مشک و عود و عنبر و بید و گل و سیب و به و امرود و گلاب معطر و مفروش گردانند اما

تدبیر شرب سموم قی کردن بآب گرم است اگر روغن کنجد و زیت با طبیخ بزر الجیره و مسکه روغن گاو خوردن و ازین طعام بسیار نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فبها و الا کسر مضرت آن کنند تریاقی که زهر را بقی بیرون آرد آنرا تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال زیت بسرشند شربتی یکدرم و بعضی گفته اند که خرء الدیک فی الحال قذف سم کند و بعد ازانکه در قی استقصا کرده باشد قدری شیر دهند و بعض قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضربی و المی ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم گردد که کدام زهر بوده است بآنچه مخصوص نست بآن معالجه کنند چنانچه در مطولات مذکور است پس از کتابها فرا گیرند فقط

تمام شد مطب علویخان

رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الکتاب وفصل الخطاب وعلی آله الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده مسکین
محمد [illegible] بن خواجه جمال الدین غفر الله له ولوالدیه احسن الیهما والیه که این فواید چند است مسمی به مختصر
البیان فی ضروریات البحران از رساله مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع رموز این فن
حاوی فواید نوادر [illegible] حکمت یونان مسمی بغایة البیان فی ما یتعلق بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق
سر امد اطبای جهان محسود اماثل واقران یکتای زمانه بوعلی روزگار یگانه عصر جالینوس وقار حضرت
استادی حکیم علی حسین عم فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفابخشش همه دست اعجاز است وتدبیر صائبش
امراض لا دوا را خانه برانداز از روح علی عباس مجوسی را بجد اقتشش [illegible] کامل ودر جنب مسیحائی او دعوای
ابی سهیل مسیحی باطل حسب الاراده استعداد مردم دیده آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضایل کونین حاجی
الحرمین الشریفین حاجی محمد حسین عززه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنابر ضمیمه کردن رسایل مطبوعه طبیه که سر از
قالب طبع برآورده بودند در قالب تحریر ریخته شد وما توفیقی الا بالله التماس بخدمت اصدقا آنکه اگر سهوی
مطلع شوند باصلاح آن کوشند وبذیل عفو پوشند باید دانست که لفظ بحران یونانی است یا سریانی ومعنی
آن شدت شورش است در اصل خطاب ودر اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت وبدان
سبب در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر وتشبیه داده اند مرض را بدشمن باغی وطبیعت را
بپادشاه حامی تن وبدن را بملک سلطان ویوم البحران را بروز مقابله وقتال پس هنگام کارزار لامحاله سلطان در وقعه
یا تدبیر بجا غلبه یابد تمام یا ناقص یا بالعکس وازین قیام تغیر هنگامه هویدا می شوند همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ
[illegible] باشد وامور خطرناک مانند آوازهای سخت وچیزهای وحشت آمیز وخوف وتحیر پیش می آیند همچنان در یوم بحران
قسم اضطراب وکرب وقلق عظیم وحرکات صعبه وشنیدن آوازها چون [illegible] وطنین وتشویش افعال بمرض لاحق می شوند
[illegible] روز که بحران واقع شده مریض را بهیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود خوب

استفراغ مفرط گردد و دران مخالفت ضعف بل سلب قوت و هلاک است و اگر مخالفت تحریک طبعی بود تشویش در فعل
طبیعت واقع گردد و طبیعت از فعل تمام خود که بیرون کردن عایق و مانع بود باز می ماند و بحران جید و اخراج ماده
مرض بوجه اکمل نمی شود ازین وجه در روز بحران از مسهلات و مستفرغات بل از محرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر
محتمل باشد از غذا باز دارند و الا بقدر ضرورت و بمقتضای قوت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند **فایده** بدانکه بحران
بدفع ماده بر پنج نوعست یعنی با سهال و رعاف و ادرار و عرق و بحرانی که بعرق و ادرار بود ناقص باشد زیرا که ماده
رقیق مندفع می گردد و غلیظ باقی می ماند و بحرانیکه یعنی با سهال یا رعاف بود تام باشد **فایده** بحران را تقدم
اعراض لازم است مثلا اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب مقدم شوند و اگر در شب واقع شود در روز ظاهر
گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات جداگانه مقدم می شوند مثل علامات قی ضیق النفس و غثیان و قی و تلیین
تلخی دهن و درد فم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین علامت اسهال درد امعاء و قراقر
و تمدد شراسیف بطرف اسفل و نفخ بطن و درد پشت و انصباغ براز و قراقر امعاء و عدم علامات قی و رعاف و غیره
و نبض صغیر و قوی و صلب بود و علامت رعاف ثقل سر و درد و طنین و اشتعال سر و اشک و بارق و سرخی روی و چشم
خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی یا دموی خصوصا وقتیکه بیمار جوان باشد و علامات ادرار ثقل مثانه
و غلظت و کثرت بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامات عرق انتفاخ بشره و
رنگینی بول بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجب نبض طبیعه علامات استفراغات همیشه مقدم شوند اگر طبیعت
بقوت رفع ماده نماید عین مقصود و مراد است و الا گاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود و طبیعت را مهیا
کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف طبیعت خود استیصال آن نتواند کرد **فایده** بدانند که هر مرض را که آخر استیلا بود چهار مرتبه
می باشند ابتدا تزاید انتها انحطاط بحران در انحطاط نمی شود و بحران تام در وقت انتها باشد و آنچه در ابتدای مرض آید
مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص در و بود بدانکه در ایام مرض بعضی روزها بحرانی باشند که آنرا ایام الباحوریه
گویند و بعضی روزهای خبر دهند که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی روزها نه باحوری باشند و نه انذار
اما بحسب انحراف بحران دران روز واقع می شود آنرا ایام واقع فی الوسط گویند و اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک
یازده روزند چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم
و بنا بر تسهیل حفظ مبتدیان درین دو بیت یاد کرده شد **قطعه** دال زاء و یا و دال و کاف و کاف ...
یقین لام الف یالام دال و لام زا میم ایام بحارین یاد گیرند ... و ایام واقع فی الوسط ...

و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه دران بحران ناقص افتد و بارنج و خطر باشد هشت روز است ششم و هشتم و دهم و دوازدهم و یازدهم و شانزدهم و سیزدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده روز است بیست و دوم بیست و سیوم بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هشتم و بیست و نهم سیم سی و سیوم سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ مبتدیان جدول جامع اقسام اربع که موافق اکثر اطباست نادار مرقوم می شود فقط

جدول ایام بحران و مسهل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول اکثر اطبای نامدار															
۱	بحران	۶	بحران ردی	۱۱	بحران جید	۱۶	مسهل بالاخلاف	۲۱	بحران محمود	۲۶	مسهل	۳۱	بحران	۳۶	مسهل بلا خلاف
۲	خلافی	۷	بحران محمود	۱۲	مسهل بالاخلاف	۱۷	بحران	۲۲	مسهل بلا خلاف	۲۷	بحران	۳۲	مسهل بلا خلاف	۳۷	بحران
۳	بحران	۸	روز مسهل بالاخلاف	۱۳	بحران محمود	۱۸	بحران	۲۳	مسهل بلا خلاف	۲۸	خلافی	۳۳	مسهل بلا خلاف	۳۸	مسهل بلا خلاف
۴	بحران	۹	بحران	۱۴	بحران جید	۱۹	یوم مسهل بالاخلاف	۲۴	بحران	۲۹	مسهل بلا خلاف	۳۴	بحران	۳۹	مسهل بلا خلاف
۵	واقع فی الوسط	۱۰	یوم مسهل خلافی	۱۵	خلافی	۲۰	بحران	۲۵	مسهل بلا خلاف	۳۰	خلافی	۳۵	مسهل	۴۰	بحران

فایده ۵ بسیار باشد که در امراض حاده تا سه روز علامات بحران میماند پس درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود **فایده** اینهمه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غب باشد الحاصل بعد صد و بیست روز بحران یا پس هفت ماه باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحر روز شصتم و هشتادم و صد و بیستم از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی غب دم النوبه روز بحران میباشد پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت پری شکم واقع نشود **فایده** معمول اکثر اطباست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام می گیرند و اگر بعد انقضای نصف النهار باشد شک میکنند ظاهر سبب شک اینست که یوم بالیله نزد ایشان از نصف نهار تا نصف النهار دیگر است باقی براین اکثر امور مذکوره خصوصاً علت وقوع بحران و حساب اخذ و ترک روز حدوث مرض مع اختلاف طرق در نهایة البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است اینقدر برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال مرقوم شد والحمد لله اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً تمام شد مطلب علاوه بحران در رساله بحران

Date	No.	Date	No.